مظلوم نمائی یهود
در طول تاریخ



مظلوم نمائی یهود در طول تاریخ (آیا بابلیان ، نصاری و مسلمانان ، یهودیان را قتل عام نموده اند ؟)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طایی نجاح 1332 عنوان قراردادی : لیال یهودیه هل ذبح البابلیون والنهاری و المسلمون الیهود. فارسی عنوان و نام پدیدآور : مظلوم نمایی یهود در طول تاریخ (آیا بابلیان نصاری و مسلمانان ، یهودیان را قتل عام نموده اند؟)/ تالیف نجاح الطائی مشخصات نشر : لندن : دارالهدی لاحیاء التراث 1382. مشخصات ظاهری : 256 ص. یادداشت : کتابنامه ص 245 - 265. موضوع : اسلام و یهودیت موضوع : یهودیت و اسلام موضوع : غزوات رده بندی کنگره : BP227/2 /ط17ل 9041 1382 رده بندی دیویی : 297/472 شماره کتابشناسی ملی : م 84-45993

اهدای کتاب

این بحث را به ساحت مقدس حضرت مریم عذراء ، تقدیم می دارم بانوئی که توسط یهودیان ، مورد ظلم قرار گرفت .

با امید از درگاه خداوند متعال که بنی اسرائیل را منقطع و شوکت آنانرا متلاشی ، و نیروهای آنانرا بشکند .

این نخستین بحث و تحقیق پیرامون فاش سازی دروغهای یهودیان در مورد کشتارهای منتسب به بابلیان ، مسیحیان و مسلمانان در حق آنان می باشد .

شکر گذار خدای متعال هستیم که در مورد کشف حقایق بزرگ تاریخی ، پیش از ظهور مصلح اکبر مهدی بن فاطمه (علیها السلام) ، مساعدت و یاری فرمود .

مؤلف

پیشگفتار

حرکت بشر در مسیر تاریخ ، دارای حکمت های فراوانی است که فرد عاقل بیشترین بهره و عبرت را از آنها فرا می گیرد و روش زندگی را می آموزد چنان که می بینیم چه بسیار فرزانگان و عاقلانی که مسیر زندگی خود را از تاریخ فرا گرفته اند و چه بسیار رهبرانی که درس های خود را از سرگذشت ملل گذشته آموخته اند و چه بسیار مصلحان اندیشمندی که گامهای درست را با فراگیری سرگذشت و تجارب ملت های گذشته ، برداشته اند .

مترقّی ترین مردم کسانی هستند که درس های صحیح گذشته را فرا بگیرند و خطاها و اشتباهات آنانرا تکرار ننمایند .

در این مسیر تاریخی بزرگ ، یک چهره کریه از بنی اسرائیل رخ می نماید که به عنوان یک ملت نمودار تکبّر و پریشانی در زندگی و نمود جاه طلبی و زیاده خواهی بی محتوی که افراد بشریت را به سوی غلط اندازیهای فاحش سوق می دهد ، شناخته شده اند .

خداوند متعال

پیامبران متعددی را به سوی ملت بنی اسرائیل اعزام نمود تا آنان به آئین یهود در آمدند اما پس از مدتی تدیّن آنان به صورت تدریجی به سمت طغیان و استبداد متحول گردیدند . به صورتی که به دیگران به دیده بردگان و کنیزان خود می نگریستند و همین جاه طلبی و بلند پروازی بود که بنی اسرائیل را به تساهل در قتل و کشتار دیگر ملت ها و تهمت زدن و شکنجه و آزار آنان واداشته است . اثر سوء اعتقاد افراد بنی اسرائیل در کوچک شمردن دیگر ملل جهان و سوء رفتار آنان به نام دین و به اسم مذهب تمام شده است . نسل های بعدی یهود نیز با الهام گیری از این آموزش ها و تعالیم ، تربیت یافتند و بنابراین طغیان و سرکشی یهود به صورت تدریجی ، چند برابر شده است و آن سیطره بر انسانیت بدون حاکمیت شریعت آسمانی است ، عاملی که بیش از هر چیز یهود را به مسیر طغیان و تعدی افسانه ای و فاسد خویشتن بر روی زمین واداشته است و چون از قدرت نظامی و سیاسی برای تسلط بر بشریت و رسیدن به اهداف خیالی و فاسد خود برخوردار نبودند بنابراین ، حیله و مکر و نقشه کشی و افتراء را پیش گرفته اند قرآن می فرماید : «موسی به قوم اسرائیل گفت : وای بر شما باد . به خدا دروغ و افتراء نبندید پس شما را تحت عذاب قرار می دهد به تحقیق زیانبار است فردی که افتراء ببندد . » (1)

و چون دیدند شریعت خداوندی این نوع اعمال

ناروا و اعتقادات سوء را نمی پذیرد کیش یهودیت خود را تغییر دادند تا با آنگونه اعمال ناروا سازشی داشته باشد ، آنان به کلی از دین رها و از خداوند متعال دور شدند . و چون یهودیان گامهای بزرگ و وسیعی را در این باره برداشته اند ، با انبیاء به محاربه برخاستند و آنان را مورد شکنجه ، آزار ، قتل و غارت قرار دادند و به این ترتیب یهودیان ، تحت پرچم أحبار قرار گرفتند و تشکیلات نیرومند و پولادین تنظیم نمودند که احدی به آسانی نمی تواند از آنها نجات یابد .

آنان از کیش رحمان فاصله گرفته اند و به کیش شیطان پیوسته اند پس یهودیان با انبیاء و رسولان خویش در یک حرکت متضّاد بین خیر و شر اصطدام و برخورد پیدا نمودند ، قرآن می فرماید : «هنگامی که موسی به قوم خود گفت چرا مرا اذیت می کنید در حالی که می دانید من فرستاده خدا ، به سوی شما هستم هنگامی که سخت گرفتند خداوند هم به آنان سخت گرفت خداوند مردم فاسق را هدایت نمی کند . » (2) پس احبار حرکتهای معارض انبیاء را رهبری نمودند و با انبیاء به جنک وستیز برخاستند و رجال دین یهودی در کشاندن مردم به راههای انحرافی و شیطانی ، تجربه کافی به دست آوردند و در نحوه فاسد نمودن یهود به نام دین صاحب تخصص و تجربه گردیداند قارون و کعب الأحبار دو نمونه از نمونه های زنده از این نوع ، در گذشته به شمار می آیند که تبعیت یهودیان از آنان به نام دین

و مذهب بسیار قوی و نیرومند بود ، و این هلاکت بزرگ یهودیان است به طوری که زمانی پیش آمد که موسی (علیه السلام) از طور سینا به سوی آنان بازگشت آنان را در حال سجده و کرنش به گوساله و پیروی از قارون یافت در حالی که کوچک ترین اهتمامی به آموزشهای برادرش هارون نداشتند پس موسی (علیه السلام) آن وضعیت عناد را که بنی اسرائیل در آن به سر می بردند دریافت پس بارها به آنان موعظه و نصیحت نمود ولی سود نبخشید هنگامی که استمرار موسی را بر روش خود و عدم بازگشت او را از اهداف خاص خود مشاهده کردند او را متهم به کشتن برادرش هارون نمودند به این امید او را به جرم کشتن برادرش بکشند و از هر دو بدین صورت نجات یابند پس خداوند متعال این گونه بیان می فرماید : «ای افرادی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را مورد ایذاء و آزار قرار دادند ولی خدایش او را از آنچه گفته بودند مبرّا ساخت و او نزد خدا آبرومند بود . » (3)

در راه ادامه این روش شیطانی بود که بنی اسرائیل با عیسی بن مریم (علیه السلام) نیز به جنک وستیز برخاستند و به او تهمت ناروا زدند و او را کشتند . لیکن خداوند شبه او را به دیگری افکند و او را کشتند . سپس یهودیان به تعقیب پیروان مسیح پرداختند تا آنان را بکشند و دین آنان را از بین ببرند . پس با رومیان کافر در این باره به

تعاون و همکاری برخاستند تا اساس و ریشه این دین را نابود سازند و مسیحیان را به کفر بکشانند . پس صدها هزار نفر از پیروان عیسی (علیه السلام) را بیگناه کشتند . ولی هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ظاهر گردید و تعالیم درخشان و شریعت آسمانی خود را اعلام نمود و مردم را به سوی مساوات و مساعدت همدیگر و هدایت ملل راهنمایی کرد و به نجات بخشیدن آنان پرداخت یهودیان با او نیز به جنک وستیز برخاستند و در مقابل او ایستادند آنچنان که اسلاف و پیشینیان نشان در برابر موسی و عیسی (علیه السلام) ایستاده بودند و این یک خسران آشکاری بود خداوند متعال اوضاع آنان را این گونه توصیف می نماید : «یهودیان و نصاری گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را با گناهان خود تعذیب می نماید ، نه این چنین نیست بلکه شما نیز همانند دیگر مخلوقات بشر هستید ، خداوند کسانی را که بخواهد می بخشد و کسانی را که می خواهد عذاب می کند مالکیت زمین و آسمان و آنچه در میان آنهاست از آن خداست بازگشت همه به سوی اوست . » (4)

یا «آیا شما نیستید که می گوئید ابراهیم ، اسماعیل و اسحاق ، یعقوب و نوادگان یهودی یا نصرانی بودند بگو آیا شما داناترید یا خدا ، کیست ظالم تر از فردی که شهادت و گواهی را که در مورد خدا است پوشیده دارد خداوند متعال از آنچه انجام می دهید غافل و ناآگاه نیست . »

(5)

یا در آیه دیگری می فرماید : «ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم پس بر قومی رسیدند که بر بتها ستایش می نمودند آنان به موسی گفتند برای ما هم معبودی قرار ده آنچنان که آنان دارند موسی گفت : شما مردمی جاهل و نادان هستید . » (6)

یا آیه دیگری که می فرماید : «موسی گفت اگر شما و تمام مردم روی زمین به خدا کافر شوید پس خداوند بی نیاز و ستوده می باشد . » (7)

یهودیان بیم آن داشتند که مردم از مسیر انحرافی و اعمال و کارهای جرم آلود و حماقتهای آنان در حق توده ها و ملل آگاهی یابند به همین دلیل به تلاش در تسلط بر تاریخ و وسائل تبلیغاتی رو آوردند . پس رجال یهود شتاب به خرج دادند تا جرائم یهود را به دشمنان خود نسبت دهند و آنان را متهم به قتل و کشتار و استبداد نمایند . پس انبیاء را متهم ساختند که به قتل یهود پرداخته اند همانند اتهامی که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) راجع به کشتن یهود بنی قریظه وارد نمودند که عاری از هر نوع حقیقت و واقعیت است . خبر رسانی و اطلاع رسانی آنان به قدری قوی بوده است که باعث شده است که علمای مسلمین هم ، این احتمالات را بپذیرند و مخلصان آنان را واداشته است که به مجوزهایی هم جهت این کشتار صادر کنند ! !

تا آنکه خداوند متعال به ما توفیق داد تا داستان بنی قریظه را آنچنان که بوده است به دور

از دروغهای أحبار ، کعب الأحبار ، عبدالله بن سلام ، و وهب بن منبه ها مطرح کنیم و خداوند متعال را برای یافتن این توفیق ربّانی ، شاکر و سپاسگزاریم که پس از گذشت 1420 سال جهل از این موضوع ، چنین عنایتی را به ما ارزانی داشت . این کتاب تمام آن کشتارهای افسانه ای بابلی ، نصرانی و اسلامی را در حق یهود با دلیلهای صحیح و متقن تکذیب می نماید و متقابلا از قتل عام ها و کشتارهای یهودیان در حق ملل و اقوام نصرانی و اسلامی و دیگر ملل پرده برمی دارد ، و با نصوص و مستنداتی که کوچکترین شائبه ای ندارند ثابت می کند .

نجاح الطائی

باب اوّل : بخت النصر و یهود

بخش اول : پادشاهان موصل (جرامقه)

نبوخذ نصر همان بخت النصر بابلی مشهور است و سنگاریو بن آشور بن نینوی همان فردی است که شهر سنگار را بنا نمود و با بنی اسرائیل جنگید پس او را روی بیت المقدس به صلیب کشیدند (8) .

سنگاریو شخصی است که پس از پیروزی بر شمورون به بین المقدس حمله نموده و آنجا را محاصره کرد و وارد شهر شد و از کثرت سپاهیانش مغرور گردید پس به بنی اسرائیل گفت کیست که خدایش او را از دست من نجات بخشد ؟ تا آنکه خدایتان شما را نجات دهد .

پادشاه بنی اسرائیل به پیامبرشان اظهار نیاز نمود واز او درخواست که در حق وی دعا کند پس پیامبر در حقّ او دعا نمود و خدا او را از شرّ سنگاریو آسوده ساخت به طوری که شبانه یک نوع آفت آسمانی بر سپاه او وارد آمد و همه را زیر

و رو ساخت و گفته اند که کشته ها و مقتولین را شمردند و تعداد آنان به 185 هزار نفر رسید و سنگاریو یکی از ستارگان را عبادت می نمود و پسرش ایسر را به حدون والی ساخت که بعدها بخت النصر بر همه آنان مستولی گردید (9) .

بخت النصر فلسطین را تسخیر نمود و یهودیان را به اسارت گرفت .

بخت النصر بزرگترین پادشاهان کلدانیان در عراق بود که از 640 تا 561 قبل از میلاد حکومت بابل را در اختیار گرفت او با قدرت و شهامت تمام شناخته شده است و یکی از قهرمانان تاریخ در مشرق زمین به حساب می آید . ذکر او در تورات فراوان آمده است چون او ملتهای غرب را تعقیب نموده و به یهودیان ساکنان یهودای کوچک حمله برده است و بر فلسطین و بیت المقدس مستولی گردیده و یهودیان را از آنجا به بابل کوچ داده است و اورشلیم پایتخت یهود را ویران ساخته است و عبادت اینان را تغییر داده و اخیراً نام آنان به صابئین تغییر یافته است . آئینی که در عراق نشر یافته و ممزوجی است از یهودیّت و مجوس گری . (10)

به این ترتیب بخت النصر یهودیان را نکشت بلکه آنانرا پس از جنگ سختی که بزرگترین جنگ یهودیان در تاریخ به شمار می آمده است اسیر کرد .

گفته اند : بخت النصر حدود 187 سال حکومت نمود . (11)

البته این یک رقم مبالغه آمیز می باشد در حقیقت مقصود از آن حکومت خود و فرزندان اخلاف و وابستگان آن سلسله بوده است زیرا نوه بخت

النصر نیز نامش بخت النصر بوده است که مورخان از این امر غفلت ورزیده اند . (12)

او بود که دانیال پیامبر را اسیر کرد و آزاد نمود . (13)

در مورد بخت النصر آمده است که او اصحاب اخدود را کشت و در روایت ساختگی یهود آمده است که او هفتاد هزار یهودی جنگجو را به انتقام خون یحیی بن زکریا کشت . (14)

و در خبر دیگری آمده است که او یک صد هزار تن از یهودیان را کشت (15) واصل

این روایت از ساختهای عبدالله بن زبیر است که یکی از شنوندکان اخبار و روایات کعب الأحبار یهودی بود که در مسجد النبی در عهد عمر و عثمان موعظه می نمود و یکی دیگر از روایات دروغین آن است که دانشمندی از دانشمندان یهود که نامش «عبدالله بن صوریا» بود به پیامبر اسلام گفت کدام فرشته از جانب خدا به سوی تو می آید ؟

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ داد جبرئیل . آن دانشمند گفت او از بین فرشتگان خدا ، دشمن ما یهودیان می باشد اگر آورنده وحی میکائیل بود ، به تو ایمان می آوردیم و دلیلش این است چون جبرئیل همواره آیات عذاب ، جنک و کارهای طاقه فرسا می آورد و بارها با ما دشمنی و عداوت ورزیده است و خدای متعال بر پیامبر ما نازل کرد که بیت المقدس به زودی به دست فردی ویران می گردد که به او بخت النصر می گویند و حتی زمان خرابی آن را نیز بازگو نموده است .

پس هنگامی که وقت ویران

شدن آن فرا می رسد ، مردی از نیرومندان بنی اسرائیل را به جستجوی او می فرستیم ، تا او را بکشد آن مرد به سراغ او می رود ، پس در بابل با جوان مسکین و بیچاره ای ملاقات می نماید و او را می گیرد تا بکشد .

ولی جبرئیل از او حمایت و دفاع می نماید و بخت النصر بزرگ می شود و نیرومند می گردد و به مقاتله و کارزار می پردازد و بیت المقدس را ویران ساخت به همین جهت او (جبرئیل) را دشمن خود می داند و در اثر مقاتله به افتراء گفته اند آن مرد نیرومند «دانیال» می باشد که جبرئیل مانع کشتن او گردیده است .

و ابن عمید گفته است ، بخت النصر به قدس اقلیم سوم از مملکت یاقیم رفت و جمعی از ساکنان آنجا را اسیر نمود و آنچه در هیکل مقدس بود غارت کرد .

و باز آمده است این امر در سال دانیال ، خانیا ، عزاریا و میکائیل بوده است و بخت النصر در سال پنجم از حکم رانی خویش با پادشاه مصر فرعون اعرج مقاتله نمود و در سال های حکومت خویش ، بر باقیم بخت النصر با مردم قدس محاربه نمود و خراج و مالیات بر آنان تعیین کرد و باقیم را در حکومت خود نگاه داشت پس از سه سال مرد و پسرش یخنیو صاحب حکومت شد و در عهد او چند تن از انبیاء زندگی می کردند مانند ، آرمیا ، اوریا بن شعیا و موری بن حزقیا . . . (16)

و در این نص تاریخی

شاهدی وجود ندارد که نشانگر آن بوده باشد که بخت النصر یهودیان را کشته است بلکه تنها آمده است که مالیات و خراج تعیین کرده است و اگر آنان را می کشت دیگر تعیین مالیات چه صیغه ای بود ؟

و باز نشان می دهد که بخت النصر برخی از یهودیان را به عنوان اسیر به بابل برد و در آنجا اسکان داد .

و در کارهای حکومت از آنان بهره کشی نمود و بر باقیماندگانی که در امور زراعت و فلاحت کار می کردند خراج و مالیات تعیین نمود ولی نصوص دروغین یهود ، کشتارهای بزرگی را جهت یهودیان قدس ترتیب داده اند تا مظلومیت خود را در تاریخ تثبیت نمایند .

طبری گفته است : (و هروکلیوس نیز با او همراهی نموده است) که بخت النصر به جای یخنیو بن یاقیم ، عموی او «متنیا» را که «صدقیا ، نیز گفته می شد منصوب داشت او فردی بد سیرت و عصیانگر بود .

و در سال نهم از حکومت خویش صدقیا بر ضد بخت النصر قیام ورزید و لشکریان فراوانی را گرد آورد و بیت المقدس را محاصره نمود و دیوارهایی جهت حصار آن بنا نمود و سه سال تمام در آنجا اقامت ورزید و حصار آنان را به مضیقه و تنگنا افکند پس ، از حصار به بیابانها فرار نمودند و سپاهیان کلدانیان آنان را تعقیب نمودند و در محل «اریحا» آنان را گرفتند و بر رهبر آنان «صدقیا» غلبه نمودند و او را اسیر گرفتند و چشمانش را از حدقه در آوردند و فرزندش را پیش چشمش کشتند و سپس او را در

بابل زندانی نمودند تا هلاک شد پس برخی از بنی اسرائیل به حجاز کوچیدند و با اعراب زندگی نمودند (17) پس به این ترتیب بخت النصر یهودیان را قتل عام کرد .

* * *

بخش دوم : داستان کشتار یهودیان به دست بخت النصر

گفته شده است پادشاهان فارس و روم یکصد و هشتاد هزار نفر از یهودیان را کشته اند . (18)

این روایت نیز همانند دیگر روایات ساختگی یهود می باشد و صحیح آن است که بخت النصر یهودیان را به عنوان اسیر گرفته است و تعداد آنان حدود هفتاد هزار تن بوده است و اینان را به بابل برده و در آنجا اسکان داده است که پس از گذشت برهه ای به عنوان «صابئین» یا «صابئی ها» شناخته شده اند .

صابئین کسانی از بقایای اسباط بودند که در در بابل زندگی می کردند و ایام حکومت کوروش بزرگ قیام کرده بودند و به بیت المقدس هجوم آوردند و به شریعت مجوس و به بخت النصر تمایل پیدا کردند پس آنان مذهبی آمیخته از مجوسیت و یهودیت را پیدا نمودند همانند سامری های شام ، اکثر آنان که

در جنوب عراق یافت می شوند مخالف خرافه گرائی و ایراد گیرنده بر مذاهب آنان می باشند و با آنان جز در موارد بسیار نادری ، وحدت نظر ندارند به گونه ای که در نماز هم به سمت قطب شمال روی می گردانند برخلاف حرانیان که به سوی قطب جنوبی توجه پیدا می کنند برخی از اهل کتاب تصور نموده اند که «متوشلخ» فرزندی داشت که حاکمیت نداشت و نامش «صابی» بود به همان مناسبت صابئیان به آن نام نامیده گشتند . (

(19

ولی احبار یهود هرگز تحول یهودیان به آئین صابئی ها را قبول ندارند و نمی پذیرند که در بابل چنین تحولی صورت پذیرفته باشد .

زیرا این واقعیت آئین یهودیت را در نظر آنان سست و اعتقاد و نظر یهودیان را نسبت به سرزمین فلسطین کمرنگ می کند چون این یهودیان فلسطین را فراموش و در عراق سکنی گزیدند علاوه بر آنکه دین خود را نیز تغییر دادند .

و به دلیل کم شدن تعداد یهودیان پس از این تحول خطرناک در یهود بابل احبار مدّعی قتل یهود توسط بخت النصر شدند پس با یک تیر ، دو نشان را هدف گرفتند .

اول : توجیه نقصان موجود در اعداد یهودیان در حالی که تعداد آنها از غضب خداوند و از روی گردانی بعضی از آئین یهود کم شده بود .

دوم : ابراز مظلومیت یهود در دنیا .

بخت النصر قدس را در سال 588 ق . م فتح کرده و سپس کورش بابل را در سال 588 ق . م تسخیر کرد و به یهودیان اجازه بازگشت به فلسطین را اعطا کرد . (20) و در روایتی آمده است یهودیان صد سال در بابل بودند تا آن که کورش آنان را به بیت المقدس باز گرداند . (21)

یعنی برخی از یهودیان برگشتند و برخی به آئین صائبی ها تحول پیدا نمودند و شاید مراجعت کنندگان تعدادشان کمتر بودند در قرآن مجید آمده است «لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلنّ علوّاً کبیرا فاذا جاء وعد اولهما بعثناعلیکم عباد النااولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم رددنالکم الکره علیهم . »

به فرزندان اسرائیل اعلام نمودیم که دو بار در این سرزمین فساد و سرکشی می کنید سرکشی بزرگ و چون موعد نخستین آنها آمد بندگانی داشتیم با صلابت سخت که بر آنان گماشتیم تا در درون دیارشان کشتار کردند و این وعده ای بود که انجام شده بود .

طبری در تفسیر این آیه می گوید : فساد نخستین صورت گرفت پس خداوند متعال دشمن آنان را برانگیخت پس دیار را مباح ساختند زنان را نکاح نمودند و فرزندان را برده گرفتند و مساجد را ویران پس زمان را تغییر دادند سپس خداوند متعال در میان آنان پیامبری را مبعوث نمود و کار آنان بهتر از پیشین گردید .

سپس فساد دوم با قتل انبیاء و پیامبران شروع گردید تا آن که یحیی بن زکریا را کشتند پس خداوند متعال بخت النصر را برانگیخت و جنگ که با یهودبان داشت جمعی را اسیر و معبد را ویران ساخت بنابراین بخت النصر در دوران فساد دوم بود و در آن مورد نازل گردیده است : «کلما او قدوا نارا للحرب أطفأها الله و یسعون فی الارض فسادا» (23)

(هر آتشی را جهت محاربه روشن ساخته اند خداوند آن را خاموش ساخته است و آنان در روی زمین به گسترش فساد سعی و تلاش دارند و از زبان آنان خداوند می فرماید : «فقالوا یدالله مغلوله» «آنان گفتند که دستان خدا بسته است» یهودیان هنگام هجوم بخت النصر گفتند : اگر خداوند متعال صحیح و سالم بود جلوی این فساد را می گرفت پس دست او بسته است . (24)

و بخت النصر یکی

از ستایشگران آتش یعنی مجوس بود . (25)

هیثم بن عدی طائی گفته است : از زمان آدم تا طوفان نوح 2256 سال طول کشید و از طوفان نوح تا وفات ابراهیم 1020 سال و از وفات ابراهیم تا ورود بنی اسرائیل به مصر 75 سال واز ورود یعقوب به مصر تاخروج موسی از آن 150 سال و از خروج موسی از مصر تا بنای بیت المقدس 260 سال و از بنای بیت المقدس تا پادشاهی بخت النصر و ویران سازی بیت المقدس 2240 سال فاصله بود ، (26) بخت النصر زمانی با یهودیان محاربه را آغاز نمود که آنان پیامبر خود «شعیا» را در عهد ارمیا کشته بودند و فاصله زمانی بین مهد ارمیا و یحیی 461 سال بوده است . (27)

داود و سلیمان (علیهم السلام) بیت المقدس را بنا کرده بودند که بخت النصر بعد از 450 سال آن را تخریب نمود . (28)

محمد بن سائب کلبی گوید : هنگامی که بخت النصر بیت المقدس را ویران ساخت و جمعی از بنی اسرائیل را جلای وطن نمود و عده ای را اسیر ساخت و جمعی از آنان به سوی حجاز رفتند پس در وادی القری تیماء و یثرب سکونت یافتند . (29)

****

بخش سوم : رأی مسعودی در کشتارهای بخت النصر

ابوالفداء و مسعودی گفته اند : «پس از تخریب قدس به دست بخت النصر برخی از پادشاهان بنی اسرائیل از آنجابه مصر فرار نمودند و در آن کشور فرعون لنک حکومت می نمود بخت النصر فراریان را از فرعون طلب کرد ولی فرعون به آنها پناهندگی داد پس بخت النصر

به سوی مصر حرکت نمود و پادشاه مصر را کشت سپس از سمت مغرب مدائن را گشود و مبلغین خود را به آنجا فرستاد . ارمیا پیامبر بنی اسرائیل از اولاد لاوی بود و گفته شده است نامش ارمیاء بن خلقیا بود ، و در روزگار او «صدقیا» بود . او را بخت النصر در زندان یافت پس آزادش کرد و همراه او اسیران را به بابل منتقل نمود و همچنین دانیال بن حزقیل از پیامبران آنان را نیز به بابل روانه کرد . (30)

یعنی بخت النصر صدقیا را اسیر ننمود بلکه او را زندانی و محبوس یافت . ابوالفداء و مسعودی کشتارهائی از بخت النصر را در مورد یهودیان ذکر ننموده اند آن زمان که بخت النصر ، قدس و فلسطین را فتح نمود و از این مطلب

دروغ بودن کشتارها روشن می گردد . یهودیان کوشیده اند بیشتر حوادث و رخدادهای عهد بخت النصر را تغییر و تبدیل نمایند .

گفتار وهب

وهب بن منبه یهودی که اسلام خود را به دروغ اعلام کرده است می گوید : بخت النصر شیری را مسخ نمود که پادشاه درندگان بود ، سپس عقابی را مسخ نمود که او سلطان پرندگان بود ، سپس گاوی را مسخ نمود او که سلطان چهارپایان بود سپس گوید : او در این مورد عقل انسانی را داشت و حکومت او استوار بود هر چیزی را که می خواست انجام می داد سپس خداوند روح او را برگرداند پس مردم را به توحید و یکتاپرستی فرا خواند و گفت : «هر معبودی جز معبود آسمانی باطل و نابود است جز خدای

آسمان . »

به وهب بن منیه گفتند : آیا او مؤمن از دنیا رفت ؟ در پاسخ گفت : من اهل کتاب را در مورد او مختلف یافتم برخی گفته اند او پیش از مرگ خود ایمان آورد و برخی گفته اند او پیامبران را کشت و کتابهای آسمانی را سوزاند و بیت المقدس را ویران ساخت پس توبه او قبول نگشت . (31)

یهودیان خواسته اند قرآن را بر حسب مصالح خود و به ضرر مسیحیان تفسیر نمایند چون در تفسیر قول خداوند متعال : «و من اظلم ممّن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها» «کیست ستمگرتر از آن فردی که ذکر نام خدا را در مساجد منع می کند و در خرابی آنها کوشش دارد . » گفته اند مقصود از آن ویرانگر بخت النصر می باشد که بر ویران سازی بیت المقدس اقدام نمود . (32)

در صورتی که این آیه در مورد مشرکین قریش نازل گشته است آنان که مانع ورود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مسجد الحرام بودند . (33)

در مورد حوادث تاریخی مربوط به بخت النصر و دانیال پیامبر اختلاف شدیدی درکتابهای تاریخ و سیره به وجود آمده است و اقوال متضاد پدید آمده است آنچنان که ابن اثیر در الکامل ج 1 ص 104 و طبری در تاریخ خود ج 1 ص 387 و مجلسی در بحار الانوار ج 14 ص 355 متعرض آنها شده اند و شاید منشاء این اختلافات به فاصله زمانی دور و دراز که توأم با ابهامات می باشد باز می

گردد . (34)

در تفسیر طبرسی در مورد بخت النصر آمده است «او هفتاد هزار نفر را به اسارت گرفت و آنان را به بابل برد پس در دست او 100 سال باقی ماندند که مجوسیان و اولادشان ، آنها و فرزندانشان را به بردگی می گرفتند سپس خداوند متعال به آنان تفضل و احسان نمود پس به یکی از ملوک و پادشاهان پارس که عارف به خدای متعال بود امر نمود که به بیت المقدس باز گرداند .

آنان پس از بازگشت به بیت المقدس صد سال به طریق مستقیم در اطاعت و عبادت بودند و باز دوباره به فساد و معصیت بازگشتند پس پادشاهی از پادشاهان روم که نامش انتیاخوس بود به سراغ آنان آمد و دوباره بیت المقدس را ویران ساخت و اهل و ساکنان آن را به اسارت گرفت . (35)

* * *

بخش چهارم : رأی ابن کلبی در کشتارهای بخت النصر

در یثرب جمعی از جرهم و باقیمانده ای از عمالقه وجود داشتند که زراعت و خرما را حرفه خود گرفته بودند پس با یهود اقامت نمودند و مخالطه کردند . (36)

محمد بن سائب کلبی که در قرن اول و دوم در عهد ائمه طاهرین (ع) زندگی می کرد و نزدیک به عهد نبوی شریف (صلی الله علیه وآله) بود قتل عام یهود را توسط بخت النصر ذکر ننموده است بلکه او تنها ویران سازی بیت المقدس و جلای وطن نمودن برخی از یهود و اسیر ساختن قسمت دیگری از آنان را بازگو کرده است پس قتلها و قتل عام های یهود کجاست ؟ (37)

اگر مقصود آنان از قربانی

ها همان افرادی باشند که در اثنای جنگ کشته شده اند ، به اینها که قتل عام گفته نمی شود که یهود جبون و ترسو آن معرکه های شکست خورده را هم کشتار نامیده اند .

مهمترین مصادر و منابعی که مورد اعتماد می باشد ، همان کتابهای محمد سائب کلبی و پسرش هشام بن محمد می باشد که بیشتر مصادر اصلی کتابهای اسلامی از آنها فرا گرفته اند و هیچ کتاب اسلامی را پیدا نمی کنید جز اینکه از آثار آن دو نفر فرا گرفته باشد پس مورد مراجعه واقع گردد .

* * *

بخش پنجم : دلائل کشته نشدن یهود به دست بخت النصر

1 . ابن کلبی و مسعودی و ابی الفداء و دیگران قتل عام هائی در مورد بخت النصر در حق یهود را ذکر ننموده اند . (38)

2 . فرهنگ دیرینه مردم بر آن جریان داشت که اسیران را نمی کشتند بلکه آنان را جلای وطن نموده یا در کارهای شاق به کار می گرفتند .

3 . در آن زمان در بین یهودیان 180 هزار نفر جنگجو نبود تا اینکه بخت النصر آن

تعداد را بکشد و قربانگاهی ترتیب دهد بلکه این امر از افترائات احبار یهودی می باشد که همواره بر اساس دروغ و جعل حرکت می نمایند چون اگر در بیت المقدس 180 هزار جنگجو بوده باشد مستلزم آن است که در بیت المقدس بیش از یک میلیون نفر ساکن وجود داشته باشد واین امر بسیار بعید و دور از واقعیات تاریخی آن روز می باشد و یک نص تاریخی پیدا نمی شود که این تعداد بزرگ را در شهر بیت المقدس تأیید نموده باشد .

4 . نصوص تاریخی

تصریح دارند که بخت النصر حدود هفتاد هزار نفر را اسیر نمود و به بابل برد در بین آنان ، زنان و اطفال وجود داشتند و آنان در شهر بابل اسکان داده شدند و دیانت آنان با دیانت مجوسیان اختلاط پیدا کرد . (39)

5 . نظریه معروف و شناخته شده یهود همیشه مبتنی بر اظهار مظلومیت و مظلوم نمائی است یکی از راههای آن جعل قتل عام های خیالی به قصد جلب عواطف دیگران می باشد .

یکی از این کشتارها و قتل عام ها همان کشتارهای خیالی بخت النصر در بیت المقدس می باشد . این یهودیان هستند که حمامهای خون برای مسیحیان در شام ایجاد نمودند و تک تک پیروان عیسی (علیه السلام) را کشتند و سپس بر این حقایق مسلم سرپوش گذاشتند و قضایا را معکوس نشان دادند .

یهودیان حتی پیامبران خدا را بر اساس نصوص صحیح و معتبر کشتند و همچنین نصاری و مسلمانان هم را کشتند سپس بر سر قتل عام های خیالی نشستند و گریه سر دادند . قتل عام هایی که نه اصل دارد و نه حقیقتی .

6 . برنامه یهود بر این اساس بناگزاری شده است که چهره هر رهبر پیروز بر آنها را مشوه و هر پیامبری را که به آنان مبارزه نماید مشوش سازند .

پس گناهان و جرائم تمام رهبرانی را که معاصر آن فرمانده و پادشاه بوده اند به گردن وی اندازند تا او ظالم و ستمگر شناخته شود و تنها یهودیان مظلوم و ستمدیده باشند !

آنان حسن شهرت حضرت عیسی (علیه السلام) را مشوه ساخته اند و او

را با تمام اقسام دروغ و افتراء متهم نموده اند و همچنین در حق پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) .

7 . اگر نظریه بخت النصر بر کشتن یهودیان تعلق گرفته بود دیگر لزومی نداشت که آنان را به عنوان اسیر به بابل منتقل سازد تا در عرصه های مختلف به کار گرفته شوند آنچه از ظاهر نصوص تاریخی بر می آید آن است که بخت النصر در جنگ بر آنان غلبه یافت سپس آنان را به عنوان اسیر به شهرهای خویش انتقال داد پس از آنکه شهرهای آنان را ویران ساخته بود .

8 . راویان اخبار آورده اند که بخت النصر ، یهودیان را به انتقام کشتن یحیی پیامبر کشت ولی پس از تحقیق ما نصّ صریح پیدا ننموده ایم که مؤید این رأی بوده باشد ، و در ثانی : پیروان بخت النصر ، مجوسی و آتش پرست بودند ، پس نمی توان انگیزه دینی ایجاد کرد که آنان را به انتقام گیری از بابت یک پیامبرالهی مانند یحیی (علیه السلام) قرار دهد .

و ثالثاً بین کشتن یحیی (علیه السلام) و فتح بخت النصر در حدود 400 سال فاصله بود . (40)

و این مدت 400 سال یک مدت طولانی است که این روایت دروغین کشتار یهودیان را از بین می برد .

* * *

بخش ششم : بخت النصر چه کاری انجام داده است ؟

در تصریحات تاریخی آمده است که بخت النصر به یهودیان حمله کرد و بعضی آنان را به قتل رساند و بعضی را اسیر نمود و پادشاه آنان را کشت و مسجد آنانرا ویران ساخت و آنان را تا مصر تعقیب نمود

و مصر را به مالکیت خود در آورد . (41)

این نص تاریخی تبیین می نماید که اسارت یهود توسط بخت النصر صورت گرفته است که نشان می دهد قتل و کشتار در عرصه جنگ رخ داده بود .

کشته شدن نیروهای طرفین در عرصه جنگ یک امر طبیعی است و در حالی که یهودیان معروف به جبن و ترس و فرار از قتال و هزیمت در جنگ هستند ، ولی از بیان آن امتناع میورزند و چاره ای ندارند جز اینکه ضعفها و فرارها و کشته شدن افراد خود را به عنوان قتل عام بنامند . آنان می گویند که بخت النصر آنان را قتل عام نمود تا هزیمتها و فرارهای خود را سرپوش گذارند و پیروزمندان را به تهمت خونریزی متهم سازند که خون بی گناهان را ریخته اند آنان روزی بخت النصر ، دیگر روز رومیان و نصاری و روز دیگر مسلمانان را به ریختن خون یهود متهم ساختند در حالی که سپاه یهود مسلح و متجاوز در سرزمین معرکه اینان را مورد قتل و کشتار قرار داده است .

* * *

---

[1]- سوره طه ، آیه 61 .

[2]- الصّف ، آیه 61 .

[3]- سوره احزاب آیه 69 .

[4]- سوره مائده آیه 18 .

[5]- سوره بقره آیه 140 .

[6]-الأعراف آیه 138 .

[7]- سوره ابراهیم ، آیه 8 .

[8]- تاریخ ابن خلدون 2 / 78 .

[9]- تاریخ ابن خلدون 2 / 79 .

[10]- تفسير الميزان ج 1 ص 196 ، تاريخ ابن خلدون ج 2 ص 79 .

[11]- تفسير كنزالدقائق تاليف ميرزا محمد مشهدج 2 ص 79 ، الدار التنزيل ج 1 ص 159

ذیل آیه 40 از سوره آل عمران .

[12]- الأثار الباقیه ص 204 - 206 - 318 الملل و النحل شهرستانی ج 2 ص 5 ، کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ص 157 - نوادر المعجزات محمد بن جریر طبری ص 13 .

[13]- المجموع محیی الدین نودی ج 20 ص 148 .

[14]- مکاتیب الرسول احمدی میانجی ج 2 ص 290 .

[15]- منبع پیشین .

[16]- تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 123 .

[17]- تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 123 .

[18]- تفسیر مجمع البیان ج 6 ص 223 ، تفسیر مجاهد ج 1 ص 358 ، تفسیر صنعانی ج 1 ص 56 .

[19]- تفسیر المیزان علامه طباطبائی ج 1 ص 197 .

[20]- تفسیر المیزان ، طباطبائی ج 16 ص 41 .

[21]- جامع البیان ابن جریر طبری ج 15 ص 30 ، زاد المسیر ، ابن الجوزی ج 1 ص 116 .

[22]- سوره اسراء آیات 4 ، 5 ، 6 .

[23]- جامع البیان ابن جریر طبری ج 1 ص 411 .

[24]- زاد المسیر ابن جوزی ج 2 ص 298 .

[25]- تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج 40 ص 331 .

[26]- المحبر محمد بن حبیب الفداء ج 2 .

[27]- البدایه و النهایه ج 2 ص 65 .

[28]- تاریخ ابن خلدون ج 6 ص 97 . .

[29]- فتوح البلدان ، بلاذری ج 1 ص 25 .

[30]- تاریخ ابن خلدون 3 / 124 .

[31]- تفسیر القرآن صنعانی ج 2 ص 393 .

[32]- جامع البیان ابی جریر طبری ج 1 ص 696 .

[33]- جامع البیان ابن جریر طبری ج 1 ص 696 .

[34]- تفسیر امام حسن عسکری ص 455 ،

اثبات الوصیه مسعودی ص 84 .

[35]- تفسیر طبرسی ج 6 ص 223 .

[36]- فتوح البلدان ج 1 ص 15 تا 18 .

[37]- منبع سابق .

[38]- فتوح البلدان بلاذری ج 1 ص 15 ، 18 .

[39]- تفسیر طبرسی ج 6 ص 223 .

[40]- البدایه و النهایه ج 2 ص 65 .

[41]- تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 80 .

باب دوّم : روابط رومیان و یهودیان

بخش اوّل : خیانت ورزی یهود به پیمانهای محلی و بین المللی

روم و ایران قبل از بعثت نبوی شریف (صلی الله علیه وآله) جهان را به دو قسمت تقسیم می نمودند ، شام تابع روم بود آنان که مدت طولانی به این بلاد حکومت راندند و هنگامی که نیروهای رومی به شام آمدند با نیروهای یهودی در قدس تصادم و برخورد کردند که در یک جنگ طولانی بالاخره به یهودیان پیروز شدند .

پس یهودیان با ایران هم پیمان شدند و داشتند زمینه چینی و تمهید مقدمات فراهم می ساختند که به رومیان حمله برند و انتقام خویش را از آنان پس بگیرند از این رو برخورد روم و یهود مدت طولانی از زمان را فراگرفت .

یهودیان هر عهد و پیمانی را که با رومیان می بستند نقض می نمودند پس کینه و بغض رومیان در حق آنان شدت گرفت و در نحوه رفتار با آنان به حیرت و سرگردانی گرفتار آمدند یهودیان طبق عادت مألوف خودشان سر عهد و پیمان نمی ایستند و به میثاق و عهدی که بسته اند پای بند نیستند از این رو کینه و بغض ملل جهان در حق آنان ازدیاد پیدا کرده است و سعی و تلاش دارند آنان را از عرصه های خود دور سازند .

* * *

بخش دوّم : تیتاش فرمانده رومی

تیتاش ، فرمانده رومی وارد عرصه جنگ شدو بر یهود غلبه نمود و امور آنان را به دست گرفت و بیت المقدس و مسجد آن را ویران ساخت و دستور داد در جای آن کشت و زرع کنند .

رومیان دین مسیح را فرا گرفتند و به تعظیم آن پرداختند سپس پادشاهان روم در مورد تمسک به دین نصاری و ترک

آن با هم اختلاف پیدا نمودند تا اینکه عصر کنستانتین آمد و مادرش هیلانه که به آئین مسیح روی آورد و به قدس کوچید ، او در جستجوی چوبی بود که (به زعم خود) مسیح را روی آن مصلوب ساخته اند . پس به او خبر دادند که آن چوب را یهودیان به زمین افکنده اند و روی آن قاذورات و

کثافات ریخته اند .

پس آن چوب را از زیر کثافات بیرون کشید و به جای آن کلیسای قیامت را ساخت که به زعم آنان این مکان جای قبر حضرت مسیح (علیه السلام) می باشد و هر چه از عمارت بیت باقی مانده بود ویران ساخت و همچنین هیلانه دستور داد زباله ها و کثافتها را روی صخره بریزند تا آن را بپوشانند و جایگاه آن را پنهان سازد در برابر آنچه که به قبر مسیح (علیه السلام) انجام داده بودند آنان در برابر مزبله ، بیت لحم را بنا کردند و آن جایگاهی است که عیسی مسیح (علیه السلام) در آنجا متولد گردیده است وضعیت به این منوال بود تا آن که اسلام وارد صحنه شد . (42)

کنستانتین نخستین فردی از پادشاهان روم است که آئین مسیحیت را پذیرفت و قسطنطنیه را بنا نمود . (43) پس این شهر به نام او نامیده گشت ولی صحیح آن است که آن شهر به نام بیزانس موجود بود سپس قسطنطین آن را توسعه داد پس به نام او نامیده شد تا آن که نیروهای اسلام آمدند و آن را فتح نمودندو نام آن را «اسلام

بول» گذاشتند یعنی شهر اسلام ، و دخول قسطنطین به نصرانیت حدود 300 سال بعد از میلاد مسیح بود . (44) طبرسی در مورد قسطنطین گفته است که او باقیمانده بنی اسرائیل را از فلسطین و اردن به اسارت برد به دلیل آن که به زعم آنان عیسی بن مریم (علیه السلام) را کشته اند . (45) حوادث پشت سر هم می آمدند پس یهودیان از پیروزی فارس بر رومیان در سال 620 م در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خوشحال شدند و آیه شریفه نازل گردید «غلبت الروم فی أدنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الأمر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم» (46) «یعنی : روم در نزدیک ترین سرزمین مغلوب شد و آنان بعداز مغلوب شدن به زودی غالب خواهند شد . . . » نصاری حدود سیصد سال پیش از بعثت نبوی (صلی الله علیه وآله) بر بیت المقدس حکومت کرده اند پس مکان قمامه را پاک کردند و در آنجا کلیسائی ساختند که مادر پادشاه قسطنطین آن رابنا کرد به نام شهری که منسوب به او است . مادر پادشاه ، هیلانه حرانی بندقانی است که به فرزندش دستور داد ، پس جهت نصاری بیت اللحم را در جایگاه تولد حضرت مسیح (علیه السلام) بنا نمود و کلیسا را نیز بنا به تصور خودشان در جایگاه قبر قرار دادند . مقصود آن است که آنان محل قبله یهود

را مزبله قرار دادند ، در مقابل آنچه یهودیان در قدیم و جدید در آن مورد عمل کرده بودند . (47)

بخش سوم : آیا رومیان تعداد زیادی از یهود را کشتند ؟

یهود وقتی می خواستند عیسی (علیه السلام) را بکشند و در جستجوی او بودند و او را مجبور ساختند که همراه مادر و حواریون خود به غاری در کوه پناهنده شود پس عیسی (علیه السلام) عهد خود را به آنان انجام داد و گفت : من به آسمان بالا برده می شوم و ابری آمد تا عیسی (علیه السلام) راحمل نماید . یهود در حراست آن غار بودند پس کوه دو تکه شد و ابر عیسی (علیه السلام) را بلند نمود . سپس یهودیان داخل غار شدند و آن کسی را که راهنمای آنان به محل اختفای عیسی (علیه السلام) بود گرفتند و به او تعدی نمودند و او را مصلوب ساختند و اصحاب و یاران عیسی (علیه السلام) را گرفتند و حبس نمودند و مورد شکنجه قرار دادند . خبر این حرکت یهود به پادشاه روم رسید و در آن زمان یهودیان تحت حکومت او می زیستند به او گفتند در کشور تو فردی زندگی می کرد که بنی اسرائیل به او تعدی و ظلم نمودند و او را مصلوب ساختند و اصحاب و یاران او را مورد شکنجه و عذاب قرار دادند او فردی بود که به مردم خبر می داد که رسول و فرستاده خدا است و به آنان عجائب و شگفتی ها را ارائه می داد و مردگان را زنده می نمود ، به برنصیان شفا

می داد و از گل به صورت پرنده در می آورد به آنها جان می داد .

پس پادشاه روم به سوی حواریّون قاصدی فرستاد و آنان را از چنگال یهود آزاد ساخت و از آنان در مورد دین و قرائن عیسی (علیه السلام) پرسشهای نمود حواریون تعالیم عیسی را برای او بازگو کردند ، او به دین عیسی (علیه السلام) در آمد پس آنچه را مصلوب نموده بودند پائین آورد و دفن نمود و آن چوبی که روی آن مصلوب نموده بودند تحویل گرفت و اکرام و احترام فروان نمود و معطر ساخت . (48)

نصاری اعتقاد به کشته شدن عیسی توسط یهود دارند و می گویند سپس خداوند او را احیاء و زنده ساخت از این رو آنان آن چوبی را که روی آن مصلوب شده بود ، تعظیم می نمایند .

بخش چهارم : جنگهای دائمی

هنگامی که دمتریاس فرمانده و رهبر روم به پادشاهی رسید ، یکی از اشرار یهود در مورد تملک قدس سعی و تلاش نمود . او فرمانده خود نیفاتور را برای تملک قدس فرستاد و یهودا پادشاه قدس بیرون آمد تا با او ملاقات نماید و اطاعت کند و پیش روی او هدایا و تحفه ها تقدیم نمود . پس نیفاتور به مسالمت و صلح یهود تمایل نمود و بین خود و یهودیان عهد و پیمان بست . کنیموس کاهن به سوی دمتریاس پادشاه رهسپار گردید و تمایلات فرمانده او ، نیفاتور را به او خبر داد که او را فریب داده اند پس فرمانده خود را تحریص و تشویق نمود و دستور داد که یهودا را به

صورت زنجیر بسته به طرف او بفرستد . این تصمیم پادشاه به گوش یهودا رسید و او به شهر سامره فرار نمود . نیفاتور همراه سپاهیان خود او را تعقیب کرد پس یهودا بر او حمله کرد و مورد هزیمت قرار داد و اغلب سپاهیان روم را که تحت فرمان او بودند کشت و بعد بر خود او پیروز گردید و او را روی هیکل بیت مقدس مصلوب ساخت . یهودیان این روز را عید و جشن گرفتند و آن روز 13 آزار می باشد سپس پادشاه روم (دمتریاس) یکی دیگر از فرماندهان خویش را همراه 30 هزار نفر از سپاهیان روم برای جنگ با یهودا اعزام نمود . سپاهیان یهود از بیت المقدس بیرون آمدند و از ملک خود یهودا را فراری دادند و در دره ها متفرق و پراکنده گردیدند و تعداد کمی از سپاهیان با او باقی ماندند . «لعیتروس» فرمانده دیگر ، آنان را تعقیب نمود پس یهودا با او برخورد نمود و کمین کرد . پس یهود منهزم گردیدند و کمین کنندگان روم بر ضد آنان بیرون شدند پس یهود را با تعداد کثیری از همشهریان خود کشته شد و در کنار پدرش مدفون گردید . (49)

بخش پنجم : کشتار نصاری توسط یهود

پطرس روم ، تعداد کثیری از نصاری را کشت و پس از فوت گالش قیصر را دو سال حاکم نمود و خون نصاری را مباح ساخت . (50)

و در نصوص دیگر آمده است که کفار روم هم بر ضدّ یهود و هم بر ضدّ نصاری قیام نمودند و هر دو گروه را به کشتن دادند و این

کار توسط فرمانده قیقوس (طیطش) بود . (51)

کفار عموماً ، دشمنان ایمان آورندگان به خدا هستند حالا که این چنین است یهودیان چه اصراری دارند که کشتارهای خیالی را در حق یهود ترتیب دهند و کشتارهای واقعی را که در مورد مسیحیان و مسلمانان صورت پذیرفته است ، محو و نابود سازند ؟

در اینجا آن نقش خطیر و مهمی که احبار یهود در سیره اسلامی ایفا کرده اند ،

آشکار می گردد و آنان همان امثال کعب الأحبار عبدالله بن سلام و وهب بن منبه می باشد .

مورخان نوشته اند که یهودیان به هنگام پیروزی ایرانیان بر نصارای روم ، تعداد کثیری از مسیحیان را که عدد آنها بالغ بر نود هزار نفر بود خریداری نمودند و آنانرا قتل عام کردند . (52) و هنگامی که هرقل بر فارس پیروز گردید پس از چند سال از واقعه جنگ روم و ایران ، یهود را تنبیه نمود و انتقام گرفت و آنان را که در قدس باقی مانده بودند از آن شهر بیرون نمود .

به این ترتیب یهودیان را از قدس طرد کردند و از این رو بود که با عمر بن خطاب هنگام فتح قدس شرط کردند که هرگز یهود را در آن اسکان ندهد و او هم درخواست آنان را مورد اجابت قرار داد و این نکته را در معاهده صلح به نفع آنان قید نمود . آنچنان که طبری در تاریخ خویش ثبت کرده است و این موضوع در سال 638 میلادی مطابق سال 17 هجری بود . (53)

خداوند متعال در مورد روابط نصاری با یهود

چنین می فرماید :

«یهود گفتند که نصاری بر اساس چیز استواری نیستند و نصاری هم گفتند که یهودیان بر اساس چیز استواری نیستند در صورتی که هر دو کتاب می خوانند و همانندگفتار آنان را گفتند افرادی که می دانستند پس خداوند متعال در روز قیامت ما بین آنان حکم و داوری می نماید در آنچه با هم اختلاف دارند . » (54)

عمر شرط منعقد شده را زیر پا گذاشته و یهود را نیز داخل قدس نمود بر حسب علاقه ای که کعب الأحبار حبر یهود نسبت به این امر داشت و برای اینکه عمر از آن شرطی که با نصاری منعقد ساخته بود ، خلاصی پیدا نماید و برای اینکه از معارضه و برخورد صحابه مصون بماند ، حدیثی از خود ساختند که مفادش این بود که پیامبر خدا (ص) از مسلمانان خواسته است که یهودیان را به شام بفرستند .

* * *

باب سوّم : روابط پیامبر خدابا یهود در شام و مدینه

بخش اوّل : تلاش یهود در مورد قتل پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در شام

بحیرا در راه شام به ابوطالب گفت : که را پسر برادر خودت به شهر خود برگرد و از یهود در مورد او برحذر باش ، به خدا قسم اگر اورا ببینند و بشناسند چیزی را که من شناختم هر آینه شرّی را در حق او مطالبه می کنند چون پسر برادرت را شأن و مرتبت بلندی است پس سعی و کوشش نما هر چه سریع تر او را به بلاد خود ببری .

پس ابوطالب پس از پایان تجارت شام ، هر چه سریع تر او را به مکه رساند پس خیال کردند طبق آنچه که عامه روایت کرده اند که «زریر ، تمام و دریس» که

جمعی از اهل کتاب بودند از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) دیدند چیزی را که بحیرا در این سفر مشاهده نموده بود آنگاه که با عمویش ابوطالب بود . پس آنان ، خواستار پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) شدند ، ولی بحیرا آنان را از این کار رد نمود و خدا را به یاد آنان افکند و آن صفات و خصوصیاتی که در کتاب در حق او آمده است و گفته است که اگر آنان دست به چنین اقدامی زنند هرگز نجات پیدا نمی نمایند . آنان همچنان در اراده خویش بود تا آنکه شناختند چیزی را که او به آنان گفته بود و تصدیق نمودند در مورد او آنچه را که بحیرا به آنان گوشزد کرده بود و از این نیت منصرف شدند . (55)

انسان حقیقتاً مبهوت می ماند و دهشت او را فرا می گیرد هنگامی که این نقشه ها و تلاشهای مختلف را می شنود که در مورد قتل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) طرح نموده بودند . شاعر گوید : «من حیات و زندگی او را می خواهم ولی او قتل مرا می طلبد» پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : «هیچ یهودی با مسلمانی خلوت نکرده است جز اینکه قصد قتل او را کرده است» (56)

یهودیان به عملیات ترور اهتمام زیادی نشان داده اند آن قدر که در مورد قتل هارون (علیه السلام) اهتمام داشته اند و موسی پیامبر (علیه السلام) را متهم ساختند که او را با زهر کشته

است

از مهم ترین پیمانها و وثیقه هائی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به هنگام ورود به مدینه تنظیم نموده است یکی پیمانی است که در آن نخست وحدت مسلمانان را ترتیب داده و ثانیاً : پیمان عدم تجاوز بین مسلمانان و یهود را ترتیب داده است .

این پیمان نامه کم نظیر بین قبائل مدینه اعم از مهاجر و انصار را دریک نمونه و الگوئی تحت مقدمات محکم و اصول استوار قرار داده است .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اصول وحدت وطنی و همزیستی مسالمت آمیزی بین مسلمانان و یهود تنظیم نموده است که حقوق طرفین را تأمین می کند و مانع از ظلم تعدی دو طرف می گردد .

این پیمان بزرگترین وحدت دینی را بین دو گروه از پیروان آئین آسمانی ایجاد

کرده است که تاریخ مانند آن را شاهد نبوده است بر عکس آنچه یهودیان در حق نصاری انجام دادند از جمله کشتن ، هتک حرمت و تحریک حکومتها بر ضدّ آنان و . . .

یهودیان نظیر آن اعمالی را که در حقّ نصاری انجام داده بودند در حق مسلمانان نیز مرتکب شدند و حقوق آنان را مورد تجاوز قرار دادند و دشمنان را بر ضدّ آنان تحریک نمودند با وجود اینکه مسیحیان در زمان خود از جانب رومیان محکوم بودند ولی مسلمانان حاکم بر یهودیان مدینه بودند .

گفتار ابن اسحاق

محمد بن اسحاق گوید : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نوشته ای بین مهاجر و انصار نگاشت که در آن نوشته حقوق یهود را نیز گنجاندند و آنان را در دین

خود تثبیت نمودند و حرمت اموال آنان را تضمین و تأمین و به نفع و ضرر آنان شروطی ترتیب داد .

اینک متن آن پیمانامه صلح :

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته از طرف محمد پیامبر بین مؤمنان و مسلمانان از قریش و یثرب و هر کس که به آنان لاحق شده است و همراه آنان جنگیده است ، که آنان امت واحده ای هستند مانند دیگر مردم مهاجران از قریش در جایگاه مسکونی خویش هستند ما بین خودشان دیه بر عاقله را انجام می دهند آنان جریمه خود را با کمال نیکی و عدل بین مؤمنین پرداخت می نمایند . جشم ، بنی نجار ، بنی عمر و بنی عوف ، بنی النبیت و بنی الاوس ، متذکر شده و بر هر کدام لازم کرده که خونبهائی که به یکی تعلق بگیرد باید با هم اداء کنند و اسیران خویش را با دادن بول (فدیه) آزاد سازند .

2 . مسلمانان باید به افراد از پای درآمده را کمک کنند و در مخارج سنگینی که بر اثر دادن خونبها یا آزاد کردن اسیر دامن گیر مؤمنی می گردد باید اورا یاری نمایند .

3 . مؤمنان پرهیزکار بر ضد هر فردی از آنها که سرکشی کند یا در صدد بیداد و ستم در آید باید متحد شوند اگر چه مجرم فرزند یکی از آنها باشد .

4 . هیچ فرد با ایمانی حق ندارد ، مؤمنی را برای خاطر کشتن کافری بکشد و هرگز نباید کافری را بر ضد مسلمانی یاری کند .

5 . پیمان و عهد خدا با تمام مسلمانان یکی است از این نظر پست

ترین آنها می تواند تعهداتی در برابر کفار بذمه بگیرد .

6 . مسلمانان دوستان و پشتیبان یکدیگرند .

7 . هر فردی از یهودیان از ما پیروی کند و اسلام بیاورد ، از کمک و یاری ما بر خوردار خواهد بود ، و تفاوتی میان او و مسلمانان دیگر نخواهد بود و کسی حق ندارد او را ستم کند و یا دیگری را بر ضد او تحریک کرده و دشمن او را یاری نماید .

8 . در عقد پیمان صلح باید مسلمانان متحد شوند و هیچ مسلمانی بدون جلب نظر مسلمان دیگر جز عدالت و مساوات نمی تواند صلح بر قرار کند .

9 . گروه های مسلمانان به تناوب به جهاد می روند تا خونی که از آنها در راه خدا ریخته می شود به طور مساوات باشد .

10 . مسلمانان بهترین مسلک و محکمترین آئین را دارند .

11 . هیچ مشرکی (از مشرکان مدینه) حق ندارد از مال و جان مشرکان قریش حمایت کند و یا تعهد نماید و مسلمانی را از دست یافتن بر آنها جلوگیری کند .

12 . هرگاه مسلمانی ، مسلمانی را بی جهت بکشد و جنایت از طریق دلائل شرعی ثابت گردد شخص قاتل اعدام می گردد مگر اینکه اولیاء مقتول از او بگذرند . و درهر دو صورت وظیفه مسلمانان اتحاد و یگانگی بر ضد قاتل است .

13 . هر فردی که به مندرجات این پیمان اعتراف کند ، و به خدا و رسول او ایمان بیاورد ، حق ندارد بدعت گذار و یا جنایتکاری را یاری کند یا به او پناه دهد و هر کس او را

یاری کند ، یا پناه دهد خشم خداوند بر او باد ، و هرگز غرامت و خسارتی از او پذیرفته نیست .

14 . مرجع حل اختلاف همیشه خدا و محمد (صلی الله علیه وآله) است .

بند دوم

15 . تا آنجا که مسلمانان برای حفظ مدینه می جنگند یهودیان باید به سهم خود هزینه جنگی بپردازند .

16 . یهودیان بنی عوف (بنی عوف تیره ای از انصارند) با مسلمانان متحد و در حکم یک ملتند ، و مسلمانان و یهودیان در آئین و دین خود آزادند ، بندگان آنها از این بند مستثنی نیستند یعنی آنان نیز در آئین خود آزادند مگر گناهکار و بیدادگران که آنان فقط خود و اهل بیت خود را هلاک می کنند . (زیرا معمولا اهل بیت ظالمان از خود وی پیروی می کنند) منظور از استثناء این است که روابط و اتحاد در میان آن دسته از یهود و مسلمان برقرار است که ظالم و بیدادگر نباشد .

17 . یهودیان بنی نجار ، بنی حارث ، بنی ساعده ، بنی اوس ، بنی ثعلبه ، بنی شطیبه ، بسان یهودان «بنی عوف» هستند و از نظر مزایا و حقوق با هم فرقی ندارند و قبیله «جفنه» تیره ای از قبیله «ثعلبه» می باشند ، و تیره «بنی شطیبه» محکوم به حکم یهود «بنی عوف» هستند .

18 . هم پیمانان تیره بنی ثعلبه حکم آن را دارند .

19 . کسانی که با یهود هم سر و هم رازند ، حکم خود آنان را دارند .

20 . هیچ کس حق ندارد بدون اجازه «محمد (صلی

الله علیه وآله) » از این بیمان بیرون برود .

21 . خون هر مجروحی «تا چه رسد به مقتول» از این افراد محترم است و هر کس خون کسی را بریزد قصاص ، دامنگیر او شده و سرانجام خود و اهل بیت خود را هلاک کرده است مگر اینکه قاتل ستمدیده باشد .

22 . در جنگهائی که یهودیان و مسلمانان دوشادوش هم می جنگند ، هزینه هر کدام بر عهده خود آنهاست و هر کس که با متحدان این پیمان بجنگد باید به صورت متحد با او جنگید .

23 . مناسبات هم پیمانان بر اساس نیکی و خوبی است و باید از بدی دور باشند . 24 . هیچ کس نباید در حق هم پیمان خود ستم کند ، در چنین صورت باید ستمدیده را یاری کرد .

25 . داخل «یثرب» برای امضاء کنندگان این پیمان منطقه حرم اعلام می گردد .

26 . جان همسایگان کسانی که پناه داده شده اند ، بسان جان ما است ، نباید به او ضرر رسانید .

27 . هیچ زنی جز با اجازه کسانش پناه داده نمی شود .

28 . مرجع اختلافات برای امضاء کنندگان این پیمان اعم از مؤمن و غیره «محمد (صلی الله علیه وآله) » است خداوند با کسی است که این پیمان را بیشتر محترم شمارد .

29 . قریش و هم پیمانان قریش پناه داده نمی شوند .

بند سوم

30 . امضاء کنندگان این پیمان ، دفاع مشترک «یثرب» را بر عهده دارند .

31 . هرگاه مسلمانان ، یهود را برای صلح با دشمن دعوت کردند باید بپذیرند و هرگاه چنین دعوتی از

طرف یهود انجام گیرد مسلمانان باید قبول کنند مگر اینکه دشمن با آئین اسلام و نشر آن مخالف باشد .

32 . یهودیان اوس اعم از غلام و آقا ، مشمول این قرار داد می باشند .

بند چهارم

33 . این قرار داد از ظالم و مجرم حمایت نمی کند .

34 . هر کس در مدینه بماند در امان است و هر کس از آنجا بیرون برود در امان است مگر ستمکار و گناهکار .

این پیمان را با این جمله ختم نموده «ان الله جار لمن برّ واتقی و محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله) » یعنی خدا پناه دهنده نیکوکاران و پرهیز کاران است و محمد پیامبر خداست . (58) این قرار داد سیاسی و قانون اساسی آن روز اسلام که ما قسمتهای آن را ترجمه نمودیم ، نمونه کاملی از روح آزادی عقیده ، رفاه اجتماعی و لزوم همکاری درامور همگانی در اسلام است بالاتر از همه حدود و اختیارات رهبر و مسئولیت عموم امضاء کنندگان را روشن کرده است . در این قرار داد اگر چه یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع شرکت نکردند و فقط یهودیان خزرج و اوس طرف قرار داد بودند ولی بعدها همین افراد با رهبر مسلمانان پیمانهائی را امضاء نمودند . و از مواد آن پیمان جمله های زیر است : به موجب قرار داد پیامبر (صلی الله علیه وآله) با هر یک از سه گروه پیمان می بندد که هرگز بر ضرر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یاران وی قدمی برندارند و به وسیله

زبان و دست و سلاح ضرری به او و یارانش نرسانند و اسلحه و مرکب در اختیار دشمنان او نگذارند هرگاه بر خلاف متن این قرار داد ، رفتار کنند پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن ها دستش باز خواهد بود ، سپس از طرف گروه بنی نضیر ، حی بن اخطب و از جانب بنی قریظه ، کعب بن اسد و از ناحیه بنی قینقاع مخیریق امضاء نمودند . (59)

قبائل یهود این وثیقه را امضاء نمودند و پیامبر خدا این پیمان را پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داد تا نگهداری نماید . (60)

البته زمان بسیاری سپری نگردید تا اینکه یهود بنی قینقاع این وثیقه را نقض نمودند و یهودیان بنی النظیر هم از آنان پیروی کردند سپس یهود بنی قریظه هم به آنان پیوستند ولی خداوند متعال مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید .

باب چهارم : ارتباط پیامبر خدا با بنی قینقاع

بخش اول : بنی قینقاع

یهود بنی قینقاع ، بنی النضیر و بنی قریظه پیش از انصار در ایّام بخت النصر وارد مدینه شده بودند در آن ایامی که او شهرهای مقدس را ویران می ساخت . (61) و قابل ذکر است که بنی قینقاع ، دشمنان بنی قریظه بودند . (62)

و فنحاس از افراد بنی قینقاع همان فردی است که گفته بود «خداوند فقیر و ما اغنیاء هستیم» (63)

عبدالله بن سلام نیز یکی از رجال و افراد آنان بود .

پس از آنکه پیامبر خدا وارد مدینه شد و حکومت اسلامی عادلانه اش را مطرح ساخت با بنی قینقاع

بر صلح و آشتی معاهده بست و این پیمان استمرار داشت تا

روزی که آن داستان مکر بر زن مسلمان در بازار آنان پیش آمد نمود .

افراد بنی النضیر ، بنی قینقاع و بنی قریظه در مدینه منوره سکونت میورزیدند و از افراد سرشناس طائفه بنی قینقاع هم زید بن لصیت بود که به دروغ و از روی فریب اظهار اسلام نموده بود . (64)

و یکی دیگر هم عبدالله بن سلام است که نامش در جاهلیت «حصین» بود و در سال 43 هجری از دنیا رفت و مسلمان شدن خود را در سال هشتم هجرت اعلان نمود . (65)

مخیریق نیز یکی از ثروتمندان بنی قینقاع و از احبار و دانشمندان یهود بود و اعلام اسلام نموده بود و در جنگ احد قوم خود را مورد خطاب قرار داد و گفت : ای قوم یهود ! به خدا قسم شما که می دانید محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبر است و یاری او بر شما حق و وظیفه است آنان در پاسخ گفتند : امروز شنبه است او در پاسخ گفت : شنبه ای وجود ندارد و سلاح خود را برداشت و به یاری پیامبر خدا شتافت و او کشته گردید . پیامبر خدا پس از شنیدن قتل او گفت : مخیریق بهترین یهود بود . او قبل از فوت خود گفته بود : اگر من مورد اصابت واقع شدم ، اموال و دارائی من از آن محمد (صلی الله علیه وآله) باشد و مجموع اموال او هفت خانه بود به اسامی اعواف ، صافیه ، دلال ، میثب

، برقه ، حسنی و مشربه ام ابراهیم ، که ماریه کنیز پیامبر خدا در آن سکونت میورزید .

سمهودی از واقدی روایت کرده است که پیامبر خدا در سال هفتم این خانه ها را وقف نمود . پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نامه ای به قبیله قینقاع نوشت که در آن نامه آنان را به اسلام ، اقامه نماز پرداخت زکات و پرداخت قرض حسن در راه خدا فرا می خواند ، فنحاس یکی از دانشمندان و احبار آنان این جمله را گفت : «خداوند فقیر است و ما اغنیاء می باشیم» . (66)

یهود بنی قینقاع اهل مکر و خدعه بودند و در حق یکی از یهودیان آن طائفه این آیه نازل گردید : یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ . (67) «ای افرادی که ایمان آورده اید اگر از گروهی فرمانبرداری نمائید که اهل کتاب هستند شما را پس از ایمان آوردنتان به حال کافران می آوردند» .

و او همان فردی است که تلاش داشت جنگ بین اوس و خزرج را ایجاد نماید در حالی که آنان مسلمان بودند و آیه شریفه فوق در این باره نازل گردیده است .

بخش دوم : جنگ بنی قینقاع

ابن اسحاق گفته است که بنی قینقاع نخستین گروهی بودند که پیمان تاریخی را نقض کردند و در فاصله بین بدر و احد با مسلمانان جنگیدند و علت این جنگ آن بود که یک زن عرب جهت فروش متاع به بازار آمد و آن را در بنی قینقاع به فروش رساند این در حالی بود که مسلمانان در

جنگ بدر بودند و جلو مغازه زرگری تعدادی از یهودیان نشسته بودند یهودیان خواستند به نوعی صورت و چهره او را باز کنند ولی او امتناع ورزید پس زرگر به سوی لباس او توجه کرد و آن را به پشت لباسش دوخت ، هنگامی که او بلند شد قسمت پائین بدنش گشوده شد پس یهودیان خندیدند و زن فریاد کشید جوان مردی از مسمانان در اثر دین خودش از این منظره تکان خورد و به سوی زرگر پرید و آن زرگر یهودی را کشت یهودیان به طرف آن مسلمان حمله ور شدند و او را کشتند پس خانواده او دیگر مسلمانان رابه کمک طلبیدند پس مسلمانان غضبناک شدند و جنگی بین آنان و بنی قینقاع رخ داد . (68)

این رفتار ناروا از سوی یهود آن خشم و کینه ای را که یهودیان در دل نسبت به اسلام و مسلمانان دارند نشان می دهد و معلوم می دارد که آنان کوچکترین پایبندی به دیانت الهی ندارند چون آنان عورت زن مسلمانی را از روی کفر و طغیان باز گشودند و مسلمانی را از روی ظلم کشتند .

* * *

بخش سوم : عامل جنگ

علی رغم دو عمل زشت و قبیحی که یهودیان مرتکب آنها شدند هرگز از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان عذر خواهی ننمودند بلکه کینه بزرگی را که در دل داشتند ابراز نمودند و آشکار ساختند که مایل هستند با مسلمانان محاربه و مقاتله داشته باشند و این امر کاشف از آن طغیانی بود که یهودیان در آن زندگی می کردند در عین حال که مدعی پیروی از دین بودند !

!

به این ترتیب یهودیان قینقاع ، عهد صلح خود را با پیامبر اسلام شکستند و علناً رغبت و علاقه خود را در محاربه با مسلمانان اعلان نمودند در حالی که شایسته بر یهودیان آن بود که وارد اسلام گردند و اسلام را در صفوف مشرکین نشر دهند ولی آنان نه تنها از این امر امتناع ورزیدند بلکه از زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان نیز سر

باز زدند پس در صفوف کفار محارب با مسلمین داخل شدند آنان که با خاتم انبیاء می جنگیدند و حقیقت کفر خود را با موضع گیری خود در برابر حجاب و عفت زن مسلمان و کشتن یک فرد مسلمان ابراز داشتند پس در یک زمان واحد مرتکب چند امر هلاکت بار گردیدند که نخست عهد صلح را شکستند سپس جنگ عفت و حجاب راه انداختند و ثالثاً رغبت و علاقه خویش را به جنگ با مسلمانان اعلان داشتند .

قینقاع با فتح قاف و سه گونه خوانده شدن نون ، شعبه ای از یهود می باشند و آنان قوم عبدالله بن سلام هستند . (69)

آنان در مدینه بودند (70) و در مدینه یهود بنی حارثه هم زندگی می کردند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را از مدینه بیرون ساخت . (71)

پس پیامبر خدا به بازار نبط آمد و به آنان گفت ای گروه یهود ! شما می دانید آنچه درحق قریش نازل گردید آنان که از نظر عدّه و عدد سوارکاران از شما بیشتر بودند (72) پس شما وارد اسلام شوید ، آنان در پاسخ گفتند ای محمد (

صلی الله علیه وآله) ! تو خیال می کنی که جنگ ما همانند جنگ قوم تو خواهد بود و اگر تو با ما برخورد نمائی به خدا قسم با مردان کارآزموده و جنگی برخورد خواهی کرد پس آیه شریفه نازل گردید و چنین خطاب آمد : «قل للذین کفروا قد کان لکم آیه فی فئتین التقتا» (73) بگو به کسانی که کفر ورزیده اند برای شما آیت و نشانی در مورد دو گروهی که با هم برخورد داشته اند وجود دارد» پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) 15 روز آنان را در محاصره قرار داد سپس دستور کوچیدن آنان را از مدینه ترتیب داد و مسئول این امر ، عباده بن صامت بود . (74)

و نخستین خمسی که در اسلام تخمیس شد پس از بدر در غزوه بنی قینقاع بود . (75)

در روایات ساختگی که به دست خود یهود و اعوان و انصار آنان جعل شده است آمده است : پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) دستور داد دستان آنان را بستند و خواست همه را بکشد پس عبدالله بن ابی با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در مورد آنان گفتگو نمود و شروع به جمع آوری زره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمود و گفت من آن را رها نمی سازم مگر آنکه همه آنان را به من ببخشی پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : از آنان دست بکشید سپس دستور کوچ آنها را داد ، پیامبر خدا (صلی الله علیه

وآله) و مسلمانان آنچه را آنان ترک گفته بودند به عنوان غنیمت تصرف کردند در حالی که آنان زرگر بودند و زمین و ملک نداشتند پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سلاحهای آنان گرفت و خلع سلاحشان نمود . (76) تعداد یهودیان قینقاع 400 جنگجو بود و عبدالله بن ابی سلول در حق آنان طلب بخشش نمود . (77)

و گفته اند که عبدالله بن ابی زعیم منافقین دست خود را به یقه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) گذاشت پیامبر خدا فرمود : وای بر تو مرا رها کن . عبدالله گفت : رها نمی سازم جز اینکه در مورد از موالی ودوستان من 400 تن (بی سلاح) و 300 تن زره پوش که مرا از سرخ و سیاهی حراست کرده اند و تو در یک روز آنها را درو می کنی ، آزاد سازی من مردی هستم که از حوادث می ترسم . پس پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آنان برای تو باشند . (78)

یهود بنی قینقاع نخستین گروه از یهودیان بودند که پیمان صلح را که ما بین یهود و مسلمانان بود نقض کردند و معاهده خود را در جنگ بدر هم شکستند وقتی مدینه را خالی از رجال و نیروهای مدافع دیدند (79) .

سپس جنگی بعد از غزوه بدر کبری رخ داد (80) و پیش از آن معرکه ، عباده بن صامت از بنی عوف بن خزرج از بنی قینقاع تبرّی جست ولی عبدالله بن ابیّ ، رهبر منافقین تبری

نجست و گفت : می ترسم که به ما حادثه ای برسد . (81)

پس در مورد هر دو جریان آیه ای نازل شد که : «ای آنان که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوستان خود فرا نگیرید ، آنان برخی دوستان برخی دیگر هستند» (82)

و در حق یهود بنی قینقاع نیز آیه ای نازل شد که می فرمود : «اگر از جمعی ازخیانتشان می ترسی پس دست دوستی میافکن به سوی آنها» (83) سدّی مفسر معروف در مورد آیه نخستین گوید : «هنگامی که واقعه احد رخ داد بعضی ترسیدند که از سوی کفار به آنان صدمه برسد پس یکی از مسلمانان به دوستش گفت : من به دهلک یهودی ملحق می گردم و از او امان می گیرم و با او در مسلک یهودی می مانم چون من نگران آن هستم که از جانب یهود به ما صدمه برسد» و دیگری گفت : «اما من به فلان نصرانی ملحق می گردم که در سرزمین شام زندگی می کند و از او امان می گیرم و همراه او کیش نصرانیت را می پذیرم» (84) آن دو فرد یکی عثمان و دیگری طلحه بودند آنان که از معرکه احد فرار کردند سپس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را در دو مورد به خاطر همین کار مسخره نمودند . و طلحه بن عبیدالله همان فردی است که داستان تلقیح نخل را به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) افتراء بست و او همان فردی است که اعلان رغبت و علاقه به ازدواج

با عایشه نموده بود پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) . پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خشمناک شد سپس آیه تحریم ازدواج با همسران رسول خدا نازل گردید و حرمت آن را تشریع فرمود آن نویسندگان و راویانی که در خط مشی حزب قرشی گام می سپارند هرگز ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، عبدالرحمان بن عوف و دیگران را نام نمی برند و به جای اسامی آنان «مردی یا شخصی» ذکر می کنند و اگر یک شخص از دیگر مسلمانان بودند نام او را به روشنی ذکر می کردند و چون آنان از رهبران حکومت و حزب اموی هستند از این رو اسامی شان را حذف کرده اند .

بخش چهارم : جنگ با بنی قینقاع

آین آیه قرآنی در حق بنی قینقاع نازل گردیده است : «خداوند به پائین کشید اهل کتاب را که با مسلمانان مظاهره نموده اند و در قلوب آنان رعب ایجاد نمود ، گروهی را می کشید و گروه دیگری را اسیر می نمائید» (85)

و باز در حق آنان نازل گردید : «بگو به آنان که به زودی مغلوب می گردید و به دوزخ محشور می گردید و چه بد جایگاهی است شما مسلمانان را آیتی در دو گروه مقاتل بود ، گروهی که در راه خدا مقاتله و کارزار می کرد و گروه دیگری که کافر هستند هر دو گروه در یک چشم می بینند خداوند تأیید و نصرت می دهد کسانی را

که می خواهد و در این امر عبرتی به صاحبان بصیرتها وجود دارد» . (86)

و باز در حق

آنان نازل گردید : «و گمان مبرند آنان که کفر را پیش گرفته اند آنان پیش رفته اند و آنان عاجز و ناتوان نمی گردند ؟ »

و در حق مالک بن صیف و رفاعه بن زید بن تابوت از یهود قینقاع این آیه شریفه نازل گردید : «یا ایها الذین اوتو الکتاب . . .

و باز در حق آنان نازل گردیده است : «آیا به برخی از آیات قرآن ایمان می آورید و به برخی از آنها کفران میورزید . » (87)

شگفت آور در روش این گروه از یهودیان که همواره بر اساس غدر و مکر حرکت دارند این است که آنان جنگ مسلمانان را با قریش در بدر غنیمت شمردند و فرصت را به دست آوردند پس ، از چهره زشت خود ، نقاب را کنار زدند و در مورد کشف ناموس زن مسلمان و قتل یک مسلمان دیگر اقدام نمودند .

یهود از جنگ مسلمانان با قریش شادمان شدند پس خواستند مسلمانان را در دو جبهه زمین گیر نمایند هنگامی که مسلمانان در معرکه بدر پیروز شدند ، یهود قینقاع در همان ضلالت و گمراهی خود باقی ماندند و به آن استمرار بخشیدند و مشتاق محاربه با مسلمین بودند .

یهود این روش ناپسندیده را با مسلمانانی پیش گرفتند که پیروز شده بودند و اگر آنان مغلوب می شدند پس چه پیش می آمد ؟

پاسخ آن است اگر خدای نکرده مسلمانان در جنگ بدر شکست می خوردند یهودیان آنان را تعقیب می نمودند و بر شاخه های نخل مدینه به دار می کشیدند آنچنان که قبلا ، با نصاری چنین رفتاری را داشتند

.

* * *

بخش پنجم : راندن یهود از مدینه

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) یهود قینقاع را از مدینه دور ساخت (88) آنان که هم پیمانان خزرج در جنگها بودند (89) و بنی النضیر و بنی قریظه هم پیمانان اوس بودند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را به اذرعات شام تبعید نمود و بخشی از اموال آنان را به خودشان بخشید . (90)

ولی سلاح فراوان و وسائل زرگری را از آنان پس گرفت و از آنان یک پنجم اموال شان را (خمس) گرفت (91) و از تاریخ غزوه آمده است که واقدی گوید این حادثه در شوال سال دوم هجرت رخ داد و برخی گفته اند : سال سوم هجری (92) .

بخش ششم : روایت ساختگی یهود به نفع رهبر منافقین

احبار و شاگردان آنان امثال ابی هریره ، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو عاص خواسته اند فضائل بیشماری در حق یهود و مظلومیت آنان ایجاد نمایند و آنان را دائماً مظلوم توصیف نمایند .

روایات دروغین ، حقایق آنان را به صورت معکوس نشان می دهد آنان بیگناهان مقتول به زور و بدون گناه وجرم می باشند و شمار مقتولان هم قابل شمارش نیست و نوعاً از آمار یهودیان در هر زمان و مکان بیشتر است و مقصود آنان جلب توجه و عطوفت وجدان جهانی به نفع آنان می باشد آنان یک ارقام خیالی از کشته شدگان یهود را که به دست بخت النصر کشته شده اند ارائه داده اند بر اساس همین نظریه که گفته شد آنان آمار و ارقام بزرگی از کشته های یهود را به دست نصارای روم نشان

داده اند تا عطوفت و محبت جهانیان را جلب کنند !

و آماری را از ظلم و ستم جهانی در حق یهود که در طول تاریخ پیش آمده است ارائه کرده اند و با مسلمانان نیز همان کید و مکر یهود را به کار گرفته اند پس یک کشتار بزرگی را ترتیب داده اند که در جنگ بنی قریظه با دست پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) پیش آمده است و آنان خواسته اند چهره زعیم منافقان را زیبا سازند که هم پیمان با آنان بود علی رغم کفر و مخالفتی که با دین خدا داشت . (93)

شگفت آور این است که یهود نتوانسته اند آزاد سازی یهود قینقاع را کتمان نمایند و آزاد نمودن آنان را بازگو کرده اند ولی گفته اند : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) میخواست تمام آنان را بکشد ولی رهبر منافقین ، عبدالله بن ابّی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از قتل آنان منع نمود !

و این کار عجیب و غریبی می باشد چون آنان به یک داستان خیالی که هنوز واقع نشده است پرداخته اند تا چهره پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان را بد جلوه دهند و البته مظلوم نمائی یهود ، بر اساس آن نظریه معروفی است که می خواهند محبت و مودت جهانیان را به سوی خود جلب و جذب نمایند .

آنان خواسته اند چهره رهبر منافقین را که کارش اجاره دادن کنیزکان ، به عنوان کسب درآمد نامشروع بود زیباتر نشان دهند کاری که در حق مباشران آن این آیه نازل شد

«دختران خود را به زنا مجبور نکنید اگر آنان خواهان پاکدامنی هستند» (94)

او پیش از اسلام در مدینه خانه فساد بزرگی ترتیب داده بود که با خانه فساد مشهور عبدالله بن جدعان در مکه رقابت می کرد و سر به سر می زد آنان می خواهند اثبات کنند که پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) اصرار به کشتن اسیران داشت ولی زعیم و رهبر منافقان او را از این عمل باز داشت !

حقیقت آن است که نظریه پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) در مورد اسیران همان نظریه معروف می باشد و آن نظریه قرآنی است که متجلی در عدم کشتار اسیران می باشد خواه کافر باشند یا اهل کتاب از این رو پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اسیران کفار قریش را نکشت بلکه از آنان جزیه خواست و هر فردی که قادر به پرداخت جزیه نبود تعلیم و سواد آموزی نوباوگان مدینه را تکلیف نمود که قرائت و کتابت به آنان یاد دهند و هر کسی که این توان را نیز نداشت او را نیز آزاد می نمود .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان پس از جنگ بدر به یهود بنی قینقاع هجوم آوردند و در زمانی که هنوز اسیران قریش در مدینه بودند در همان زمان و همان مکان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اسیران قریش و اسیران یهود را آزاد نمودند یهودیان و تعلیم یافتگان آنها خواسته اند در مکتب نبوی ، در آزاد سازی اسیران تشکیل انجام دهند و روایت یهودی معتقد است که رهبر منافقان پیامبر

خدا را مجبور ساختند که آنان را آزاد سازد در حالی که چنین گفت : «من مردی هستم که از حوادث می ترسم» (95)

ولی روایت صحیحه روشن می دارد که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را به أذرعات شام تبعید نمود و این احادیث کذب یهود را تبیین می نماید چون پیامبر خدا آنان را امر به اخراج نمودند نه امر به قتل پس چگونه زعیم منافقین به حمایت و مساعدت آنان برخاسته است ؟

قول عبدالله بن ابی که من از حوادث می ترسم حالت صمیمیتی است که محتاج حمایت آنها بوده باشد در صورتی که آنان به شهر دوری به مسافت دورتر از 1000 کیلومتر تبعید شده اند .

و ثانیاً چگونه رهبر منافقین آرزو می نماید که از جمعیت شکست خورده حمایت شود در حالی که در مدینه پیامبر خدا و سپاه پیروز او حضور دارند ؟

این دلائل کافی در مفتضح نمودن داستان ساختگی در زمان امویان می باشد که زعیم و رهبر آنان معاویه بود که سعی و کوشش داشت چیزی از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را بکاهد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به رهبر منافقین در آن کارهای مهم اهمیت نمی دادند پس چگونه امکان دارد که زعیم منافقین او را مجبور به امری ساخته باشد که مورد اراده و علاقه اش نیست چگونه امکان داشت که در حضور مسلمانان پیروز ، زعیم منافقان سعی در اجبار پیامبر (صلی الله علیه وآله) بنماید بر کاری که اراده نداشت ؟

عبدالله بن ابی و یهود و دیگر مردم آن

اصل نبوی را شنیده اند که اسیران را نباید کشت پس این یاوه ها چیست ؟ که توسط یهودیان و امویان به دست ما رسیده است ؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با وجود اینکه یهودیان خیبر جنگ سختی بر ضد مسلمانان راه انداخته بودند ولی اسیران آنان را آزاد نمود و در زمین خودشان مشغول ساخت بر حسب آن نسقی که داشتند و بر اساس پیروی از آن نظریه آسمانی که نبایست اسیران را کشت . در حالی که بنی قینقاع نمی جنگیدند بلکه بدون جنگ و قتال تسلیم شدند ولی یهود خیبر جنگ می کردند پس چگونه امکان دارد که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) قصد کشتن آنان را کرده باشد تا رهبر منافقان واسطه گری نماید ؟ !

****

---

[42]- تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 355 .

[43]- فیض القدیر المناوی ج 5 ص 334 - الأنساب سمعانی ج 4 ص 399 و او کسی است که در ترکیه ، استانبول را بنا نمود تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 374 .

[44]- تفسیر ابن کثیر ج 2 ص 447 کشف الظّنون حاج خلیفه ج 1 ص 57 .

[45]- تاریخ طبری ج 1 ص 415 .

[46]- سوره مبارکه روم آیات 1 تا 5 .

[47]- البدایه و النهایه ج 7 ص 68 .

[48]- تاریخ دمشق ، 47 ص 477 .

[49]- تاریخ ابن خلدون ، ج 2 ص 122 .

[50]- تاریخ ابن خلدون ، ج 2 ص 207 .

[51]- التنبیه و الأشراف مسعودی ص 110 .

[52]- عصر ظهور کورانی ص 83 .

[53]- تاریخ طبری ج 3 ص 105 .

[54]- سوره بقره

آیه 113 .

[55]- سیره ابن هشام ج 1 ص 194 چاپ حلبی مصر .

[56]- البیان و التبیین جاحظ ص 231 .

[57]- سیره حلبیه ج 2 ص 187 و ج 3 ص 122 .

[58]- سیره ابن هشام ج 1 ص 503 - 504 و الاموال ص 125 و 202 .

[59]- بحار ج 19 ص 110 و 111 ، السیره النبویه دحلان ج 1 ص 175 .

[60]- طبقات ابن سعد ج 2 ص 23 - تاریخ الخمیس دیاربکری ج 1 ص 414 ، المصنف عبدالرزاق ج 5 ص 204 ، دلائل النبوه بیهقی ص 1 دارالکتب العلمیه ج 3 ص 198 المغازی واقدی ج 1 ص 192 .

[61]- السیره النبویه ابن کثیر ج 2 ص 319 .

[62]- تفسیر قرطبی ج 2 ص 20 .

[63]- التبیان طوسی ج 3 ص 73 .

[64]- مجمع الزوائد هیثمی ج 1 ص 111 ، المعجم الکبیر طبرانی ج 3 ص 167 .

[65]- فتح الباری ج 7 ص 97 .

[66]- الدر المنثور ج 2 ص 106 . تفسیر ابی مسعود ج 1 ص 121 تفسیر رازی ج 9 ص 117 .

[67]- (آل عمران آیه 100)

[68]- البدایه و النهایه ج 4 ص 5 ، تفسیر امام حسن عسکری 190 المیزان ج 9 ص 126 .

[69]- مسند احمد ج 1 ص 149 ، نیل الاوطار شوکانی ج 8 ص 43 .

[70]- بحار الانوار ج 20 ص 2 .

[71]- سنن مسلم كتاب الجهاد باب 2 ح 61 ، 62 . مجمع الفائده و البرهان اردبيلى ج 7 ص 521 .

[72]- مجمع البحرين ج 4 ص 358 .

[73]- سوره آل عمران 12 - 13 ،

تفسیر قمی ذیل آیه .

[74]- بحار الانوار ج 20 ص 9 مغازی واقدی ج 1 ص 176 تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 97 .

[75]- بحار الانوار ج 6 ص 484 و طبع کمپانی و طبع جدید 20 ص 7 ، الطبقات الکبری ابن سعد ج 2 ص 30 .

[76]- الثقات ابن حبان ج 1 ص 211 .

[77]- التنبیه و الاشراف مسعودی ص 206 .

[78]- سیره نبویه ابن کثیر ج 3 ص 7 .

[79]- تفسیر المیزان ج 9 ص 126 ، تفسیر امام حسن عسکری (ع) ص 190 .

[80]- فیض کاشانی ج 1 ص 320 .

[81]- تفسیر المیزان طباطبائی ج 5 ص 369 .

[82]- المائده آیه 51 تفسیر طبری ج 6 ص 373 .

[83]- الانفال 58 .

[84]- تفسیر طبری ج 6 ص 373 .

[85]- سوره احزاب آیه 26 ، شرح مسلم ، النوری ج 12 ص 91 .

[86]- سوره آل عمران آیه 12 ، تفسیر قمی ج 1 ص 97 ، التبیان طوسی ج 2 ص 406 ، تفسیر طبرسی ج 2 ص 248 ، تفسیر طبری ج 3 ص 262 .

[87]- انفال ، آیه 59 ، التبیان طوسی ج 5 ص 146 ، تفسیر طبرسی ج 4 ص 485 .

[88]- المصنف صنعانی ج 6 ص 55 .

[89]- التبیان طوسی ج 1 ص 336 .

[90]- تفسیر طبرسی ج 9 ص 432 .

[91]- الطبقات الکبری ابن سعد ج 2 ص 30 .

[92]- البدایه و النهایه ج 4 ص 4 البحار ج 6 ص 483 ج 20 ص 2 .

[93]- به بخش مربوط به جنگ بنی قینقاع در همین کتاب مراجعه شود .

[94]- سوره نور

آیه 33 .

[95]- سیره نبویه ابن کثیر ج 3 ص 7 .

باب پنجم : خیانت ورزی یهود در مدینه

بخش اوّل : ترور ابی عفک یهودی

ابوعفک یهودی فردی بود که همواره دیگران را بر ضدّ پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان تحریض و تشویق می نمود پس سالم بن عمیر تصمیم گرفت برای رضای خدا او را بکشد پس او را کشت (96) در صورتی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) چنین دستوری نداده بود قتل ابی عفک در شوال در رأس بیستمین ماه ورود پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به مدینه رخ داد او در سن 120 سالگی بوده است . (97)

بخش دوم : کشتن عصماء دختر مروان یهودی

عمیر بن عوف تصمیم گرفته بود که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) سالم از بدر برگردد از عصماء دختر مروان یهودی نیز انتقام بگیرد (98) او چشم درد داشت و نخستین فرد از بنی خطمه بود که به نام «قاری» نامیده شد .

عصماء دختر مروان (از بنی امیه بن زید) در اختیار یزید بن زید بن حصن خطمی بود همسرش درگذشته بود و اطفال بی سرپرستی از خود به جا گذاشته بود این زن پیامبر خدا را اذیت می کرد و در مورد اسلام هر روز عیبی می تراشید و با شعر در هجو رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چیزهائی می سرود . مطالب مستهجنی را در سروده های خود به کار می گرفت فی المثل در شعری می گوید : «قسم به آلت رجولیّت بنی مالک و عوف و به آلت رجولیت خزرج شما به بیگانگانی از غیر خودتان اطاعت کردید بیگانگانی که نه از قبیله مراد است و نه مذحج .

آنان را

پس از قتل سران امید گرفته اید آنچنان که مرق منضج امید می گیرد .

عمیر بن عدی بن خرشه فرزند امیه خطمی هنگامی که سخنان و تحریکات این زن را شنید گفت : خدایا با تو عهد می بندم اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را صحیح و سالم به مدینه برگردانی من حتماً او را خواهم کشت (آن روز پیامبر خدا در بدر بود) هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صحیح و سالم و پیروز از بدر بازگشتند عمیر در دل شب وارد خانه او گردید سپس شمشیر را روی سینه او گذاشت و از پشت درآورد سپس از منزل او خارج گردید تا آنکه نماز صبح را با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) انجام داد هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از نماز برمی گشت به عمیر نظری افکند و فرمود آیا دختر مروان را تو کشتی ؟

گفت : آری فدایت شوم عمیر نگران بود که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) ناراحت از این امر گردد پس گفت : آیا مرا در این امر چیزی هست ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (99) پیامبر خدا فرمود : دو بز بر سر آن شاخ به شاخ نمی گردند (100) اگر بخواهید به مردی بنگرید که خدا و رسول او را در پنهانی کمک کرده باشد پس بنگرید به عمیر بن عدی ، عمر بن خطاب گفت : بنگرید به این کور و نابینا که در راه خدا شدت

عمل به خرج می دهد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) عتاب نمود و فرمود نگو نابینا و کور بلکه او بصیر و بینا است . (101)

هنگامی که عمیر از محضر رسول خدا خارج گردید مشاهده نمود که جمعی بنت مروان را دفن می کنند آنان متوجه عمیر شدند و گفتند آیا تو او را کشتی ؟

عمیر گفت : آری من کشته ام همگی نقشه چینی کنید و به من مهلت ندهید به آن خدائی که اختیارم در دست اوست اگر همگی شما آن حرفهائی را بزنید که او می زد همه تان را با این شمشیر می زنم تا خودم بمیرم یا شما را بکشم .

در این روز بود که اسلام در بنی خطمه ظاهر و آشکار گردید آنان که همواره به علت خوف از قوم خودشان اسلام را تحقیر و استهزاء می نمودند .

حسان بن ثابت در مدح عمیر بن عدی سروده است :

بنی وائل و بنی واقف و خطمه همگی پائین تر از بنی خزرج می باشند .

هر زمانی که خواهرتان همسرش را می طلبد و آرزوهایش برآورده می شود

پس جوانمرد شریفی را تحریک و تکان داد که از نظر پدر و مادر کریم می باشد

پس او را با خون خودش خون آلود ساخت پیش از صبح و به مشقت نیفتاد

پس خداوند تو را به آسایش بهشتش وارد سازد و همواره داخل در نعمت خود نماید (102)

بخش سوم : کشتن ابی رافع یهودی

در سال سوم هجری ابورافع یهودی کشته شد او که پشتیبان کعب بن اشرف بر ضد پیامبر خدا بود عبدالله بن عتیک و عبدالله بن عقبه و جمعی دیگر

از انصار متوجه او شدند و ابو رافع در قلعه ای در حجاز قرار داشت پس عبدالله بن عتیک وارد قلعه شد و متمکّن بر قتل او گردید . (103)

واقدی می گوید که حمله و یورش در ذی حجه از سال چهارم هجرت رخ داد و آنان که متوجه او شدند و او را کشتند عبارت بودند از ابوقناده ، عبدالله بن عتیک و مسعود بن سنان و اسود بن خزاعی و عبدالله بن انیس و همگی اینان از قبیله خزرجبودند . (104)

بخش چهارم : استمداد کعب بن اشرف یهودی در کوبیدن مسلمانان

ابوکعب یک فرد عرب بود که در جاهلیت گرفتار خونی شد و به مدینه گریخت و در کنار یهود بنی نضیر قرار گرفت و دین آنان را پذیرفت . (105)

او از کسانی است که در جنگ بدر بر پیروزی مسلمانان حسد ورزید چون پیمان خود را با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقض کرد و به مکه رهسپار گردید تا مردم آن سرزمین را بر

ضد مسلمانان تحریک و تشویق نماید وی با 40 نفر سواره رهسپار مکه گشت پس برکشته های بدر نوحه و ناله سر داد (106) و درباره پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هجو گفت ابوسفیان با 40 نفر و کعب نیز با 40 نفر داخل مسجد الحرام شدند و از همدیگر در کنار پرده های مسجد عهد و میثاق گرفتند که به جنگ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) رهسپار گردند . خداوند متعال این موضوع را به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خبر داد . (107)

داستان کشته

شدن کعب و تبعید نمودن بنی نضیر هر دو در یک وقت صورت گرفته است و تاریخ آن شش ماه پس از جنگ بدر بود طبق مفاد خبر زهری (108) ولی محمد بن اسحاق گفته است : واقعه بنی النضیر در سال چهارم هجرت رخ داده است و نزد ما همین خبر صحیح است . (109)

پیامبر خدا عمل کعب را هم پیمانی با ابی سفیان بر ضد مسلمانان و تحریص مشرکین بر ضد آنان و کوشش در راه قتل پیامبرخدا به عنوان نقض عهد بسته شده بین طرفین دانست که نتیجه و ثمره عملی آن وجوب قتل او می گردد . او فردی است که زنان مسلمانان را مورد تشبیب قرار داده و ارحام پیامبر خدا را هجو و مسخره نموده است .

آیا تو کوچ کننده هستی در حالی که هنوز به منقبت نرسیده ای و آیا تو ام الفضل را در خانه رها می سازی .

او که زرد رنگ است هنوز بغل گرفته نشده است از صاحبان قوارير ، حناء و کتم

من نمی دانم آفتابی در شب بدر طالع شد ولی قبل از آفتاب درخشیده است یا اینکه در شب تاریک به ما تجلی نموده است . (110)

این شعر در حق ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب می باشد آن روز که عباس در مدینه اسیر بود و از مهاجرین به مدینه نبود و اسلام خود را نیز آشکار نساخته بود . کعب می کوشید تا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را هنگامی که به خانه او آمد و از او در ارتباط با مصالح

مسلمین استقراض می نمود . (111)

آنان که به قتل کعب رفته بودند عبارت بودند از ، سلکان بن سلامه بن وقش و او ابونائله یکی از وابستگان عبدالاشهل می باشد که برادر شیری کعب بود ، دیگری عباد بن بشر بن وقش یکی از افراد بنی الاشهل و دیگری حارث بن اوس بن معاذ یکی دیگر از بنی عبدالاشهل و آخرین نفر ابوعبس بن جبر برادر بنی حارثه بودند (112) پس کعب را به مجازات آن خیانت و مکر و فریبی که نسبت به مسلمانان داشت کشتند .

محمد بن مسلمه در قتل کعب مشارکت نداشت که هر دو نفر یهودی الاصل می باشند و ابن مسلمه مشهور به ترور مؤمنین در زمان عمر بن خطاب بود افرادی همانند سعد بن عباده (113) در حالیکه حزب قرشی خواسته اند چهره او را بزرگ نشان دهند به علت سابقه یهودیگری که داشته است و به علت بغض و کینه ای که با اهل بیت (علیهم السلام) و انصار داشت آری به دروغ نقل کرده اند که محمد بن مسلمه برادر دوم او ، مرحب یهودی را هم کشت در حالی که او را امام علی (علیه السلام) کشته است . (114)

****

بخش پنجم : آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) دستور قتل یهود را داده بود ؟

یهود به دروغ گفته اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) یهودیان را کشت و نخستین سری ، که به

سوی او حمل شد یهودی بود و به دروغ روایت کرده اند که سر او به مدینه حمل شد و آن نخستین سری است که در اسلام حمل شده است (115

) ولی صحیح آن است که پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) کسی را به قتل یهودیان فرا نخوانده است و هیچ نوع دستور حمل سرکشتگان را نداده است و باز به دروغ گفته اند که وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به بنی قریظه رسید کعب بن یهود را به آنان داد و او بزرگ قبیله در میان آنان بود پس او را به محیصه بن مسعود و ابی برده بن نیار تحویل داد و گفت محیصه او را بزند و ابو برده او رابکشد .

پس محیصه او را پشت سر هم کتک زد و ابوبرده او را کشت .

حویصه به برادرش محیصه که کافر بود گفت آیا کعب بن یهودا را کشتی ؟

گفت : آری .

حویصه گفت : به خدا قسم چه قدر پیه که از مال او در بدنت رشد کرده است تو آدم پستی هستی ای محیصه !

محیصه به او گفت کسی به من دستور قتل او را داده است که اگر دستور دهد تو را هم بکشم اطاعت می کنم . از گفتار او تعجب کرد سپس با تعجب از او جدا شد نقل کرده اند او شب از خواب بیدار می گشت از گفتار برادرش محیصه تعجب و شگفت زده بود تا اینکه صبح بیدار شد در حالی که می گفت : این همانا دستور دین است سپس پیش پیامبر خدا آمد و اسلام را پذیرفت . (116)

در مورد مثله کردن

در مورد مثله کردن آمده است : سهیلی می گوید : سر عمرو بن خزاعی نخستین سری است که در اسلام حمل شد

. (117)

و آن هم به امر معاویه بود ولی صحیح آن است که نخستین سر محمول ، سر محمد بن ابی بکر بود (118) .

از نظر فقه اسلام و رسول آن مثله کردن حرام است هر چند سگ عقور (هار) بوده باشد (تربیت نشده) و مؤمنان هم همین مسیر را رفته اند و نخستین کسی که با این نص رسالت مخالفت نمود معاویه بن ابی سفیان و سپس یزید بن معاویه بود .

پس پیامبر خدا قتل عام یهود را صادر نکرده است بلکه دستور قتل هر فرد محارب اسلام را دستور صادر نموده است خواه یهودی بوده باشد یا کافر ، آنچنان که دستور قتل حییّ بن اخطب رهبر و زعیم یهود بنی النضیر را صادر نمود که با کفار قریش و غطفان در جنگ خندق بر ضد مسلمانان هم پیمان شده بود و عهد و میثاق رسول خدا را نقض نموده بود و پیامبر خدا به هنگام محاربه با یهود بنی نضیر که عهد و پیمان را نقض کرده بودند اعلان جنگ بر ضد بنی قریظه نداد چون آنان تا آنروز به مواد عهد نامه پایبند بودند .

انصار تصمیم به قتل کعب بن اشرف و ابی رافع یهودی و دیگران گرفته بودند چون آنان بر ضد مسلمانان اعلان جنگ کرده بودند ولی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به ترور آن دو نفر و یا دیگران دستور نداده بودند چون پیامبر خدا مخالف ترور بودند .

پیامبر خدا به طاغیان قریش مکه و حتی عقبه بن ابی معیط که پیامبر خدا را مورد اهانت قرار

داده بود دستور ترور نداد و او را در مکه نکشت بلکه در جنگ بدر کشته شد .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به عقبه ابن ابی معیط در مکه پس از خیانت او به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) گفته بود : اگر تو را خارج مکه دریافتم خواهم کشت پس خیانت عقبه بن معیط در حق اسلام و پیامبر خدا استمرار پیدا کرده پس پیامبر خدا او را در معرکه بدر که کشت نه تنها پیامبر خدا به کشتارهای تروری اعتقاد نداشت بلکه پیروان حقیقی او نیز چنین روشی را داشتند فی المثل ، مسلم بن عقیل که یکی از تربیت یافتگان این مکتب بود عبدالله بن زیاد را ترور ننمود ، او که تنها به منزل هانی بن عروه وارد شده بود (119)

مسلم در آن خانه خود را پنهان ساخته بود و این قتل ناگهانی ، جداً بسیار آسان بود چون عبیدالله بن زیاد به تنهایی در آن منزل بود در عین حال اقدامی به ترور ننمود به عنوان پیروی از امر پیامبر خدا که فرموده بود : «ایمان زنجیر قتل های تروری است» (120)

* * *

بخش ششم : آیا یهودیان کافر شده بودند ؟

آنچه فهم آن در این امر مهم می باشد آن است که یهودیان ، کفار را بر مسیحیان و مسلمانان برتری می دادند و این امر کفر و انحطاط آنان را به خوبی نشان می دهد

چون ابوسفیان روزی از کعب پرسید :

آیا دین ما نسبت به خدا محبوب تر است یا دین محمد و اصحاب او ؟ و کدام یک از ما هدایت یافته تر و

نزدیک تر به حق هستیم ؟ در حالی که ما از ضعیفان دستگیری می کنیم و فقیران را اطعام می کنیم . . . او در پاسخ گفت : شما هدایت یافته تر از آنان هستید . (121)

معاویه هم از کعب بن اشرف دفاع نمود و مظلومیت وی را در قتل او مطرح کرد بدین صورت که به صورت مکر و غدر کشته شد (122) .

چیزی که استمرار میل و علاقه او را به کفار و یهود بعد از مسلمانان شدنش نیز نشان می دهد !

ترور جایز نیست مگر با اذن پیامبر خدا یا امام (علیه السلام) (123) در صورتی که حیله و نقشه با قتل محارب جائز است .

محمد بن مسلمه از بیعت امام علی (علیه السلام) در ایام خلافت او سر باز زد (124) علی (علیه السلام) در مورد علت ممانعت او از بیعت فرمودند : «من برادر او را (مرحب) در روز خیبر کشته ام» . (125)

محمد بن مسلمه همان کسی است که شمشیر زبیر را (126) به هنگام حمله به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) شکست و او همان کسی است که سعد بن عباده (127) را به صورت ترور در شام کشت و وظیفه او در ایام حکومت عمر پی گیری اوضاع فرمانداران بود ، او بر خورد تندی با عمرو بن عاص و سعد بن ابی وقاص داشته است .

حقیقت امر در مورد محمد بن مسلمه آن است وی از یهودیان بنی نضیر بود که

اظهار اسلام نموده بود و خود از هم پیمانان قبیله بنی عبد الاشهل بود از این رو گاهی به او محمد بن مسلمه اشهلی نیز می گفتند . برخی خواسته اند برخی از صفات حمیده و خصائص پسندیده را به او نسبت بدهند چون از معتمدین رجال دولت بود پس نام او را در داستانهای قهرمانان ذکر کرده اند همانند اشتراک او در عملOûçقتل کعب بن اشرف و قتل مرحب یهودی در حالی که اجماع مورخین بر کشته شدن مرحب به دست علی (علیه السلام) معتقد می باشند . (128)

و حقیقت همان است که امام علی (علیه السلام) پرده از آن برداشت و آن اینکه گناه من نسبت به محمد بن مسلمه آن است که من برادرش مرحب یهودی را در روز خیبر کشته ام . (129)

پس ابن مسلمه از یهودیان کهنه کار و از امتناع ورزیدگان از بیعت علی (علیه السلام) در عهد خلافتش می باشد پس از این رو امویان او را تعریف و تمجید نموده اند و چون یهودی سابقه دار می باشد کعب بن اشرف در حق او گفته است : «او برادرم می باشد (130) و ظاهر امر این است که مرحب برادر محمد بن مسلمه از طرف مادرش بود به عنوان پوشه گذاری روی این امر است که امویان ادعا نموده اند که محمد بن مسلمه ، مرحب را کشته است !

محمد بن مسلمه درایام حیات پیامبر خدا اسم و رسمی نداشت نام او فقط در ایام حکومت عمر به سر زبانها افتاده است جهت اجرای آن

عملیات سری که عمر نوعاً بر ضد معارضین سیاسی خود انجام می داد .

* * *

بخش هفتم : دلالتها و عبرتها

یهود و عرب در ایام جاهلیت دست به ترور و قتل جهت رسیدن به اغراض خود می نمودند این عادت زشت بین صفوف مشرکین نیز انتشار

یافت و بخشی از فرهنگ عمومی آنان گردید پس طالب بن ابی طالب قربانی غدر و مکر گردید پس از آنکه از حضور در معرکه بدر امتناع ورزیده بود و خداوند متعال پیامبر خود را بارها از ترور شدن نجات داد .

هنگامی که اسلام در سرزمین عربستان انتشار یافت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از ترور و قتل ناگهانی جلوگیری کرد و فرمود : «ایمان زنجیر ترور و قتل است» .

پیامبر اسلام نه به قتل مسلمانان و نه هم پیمانان از اهل کتاب چنین اجازه ای را نداده است مگر کسانی که تظاهر به جنگ نموده باشند همانند کعب بن اشرف ، پیامبر خدا خود عامل ترین افراد به نصوص شرعی از دیگر مسلمانان بود و اگر نبود که کعب با چهل سواره سراغ قریش رفته بودند و هجو رسول خدا را بر زبان داشتند و بر ضد اسلام و مسلمین اعلام جنگ نموده بودند و با قریشیان در کشتن پیامبر خدا هم پیمان شده بود هر آینه به مسلمانان اجازه قتل او را نمی داد .

اسلام اجازه نمی دهد که رقیب سیاسی و یا هم پیمانان مذهبی از اهل کتاب و دیگران ترور گردند مگر کسانی که تظاهر به جنگ بر ضد خدا و پیامبر می نمایند فرعونهای سیاست از روی مکر و حیله در قتل دشمنان خود از این

روش استفاده کرده اند ملحدان ، دشمنان مؤمن و ایمانی خود را به این ترتیب به قتل رسانده اند در حالی که محارب خداو رسول خدا نبوده اند .

****

باب ششم : تلاش یهود بنی النضیر در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

بخش اوّل : مکر دوم یهودیان

بنی النضیر از یهودیان شام هستند از این رو بر دیگر یهودیان مدینه سیادت و آقائی داشتند و قول صحیح هم همین است و گفته شده است آنان از قبیله جذام عرب هستند سپس یهودی شده اند (131) نضیر کوهی است در دو مایلی شهر مدینه (132) و بنی نضیر از افرادی بودند که با پیامبر خدا عهد بسته بودند که با او به

جنگ نپردازند و همراه او هم جنگ نکنند . (133)

ابن اسحاق گفته است : جنگ بنی نضیر در سال چهارم هجرت رخ داده است و صحیح هم پیش ما همان تاریخ می باشد عداوت و دشمنی بین یهود (مخصوصاً بنی النضیر) و مسلمانان پس از توطئه کعب بن اشرف بر ضد مسلمانان و شروع هم پیمانی آنان با مشرکین بر ضد مسلمین آغاز گردید و بر مسلمانان لازم شد که آنان را از مدینه دور سازند و هنگامی که مسلمانان کعب بن اشرف را کشتند عداوت بین آنان شدت گرفت پس یهودیان به این فکر افتادند که پیامبر خدا را بکشند در این مورد دو نوع روایت داریم .

یکی می گوید که می خواستند با پرتاب سنگ از پشت بام او را بکشند و دیگری قائل به آن می باشد که با خنجر قصد قتل او را داشتند .

پیامبر خدا به سوی بنی النضیر رفته بود که در مورد دیه دو نفر از بنی عامر

که آن ها را عمر و بن امیه کشته بود استعانت بطلبد به خاطر عهد و پیمانی که به آن دو نفر اعطاء نموده بود چون بین بنی النضیر و بنی عامر عهد و پیمانی وجود داشت هنگام وصول پیامبر خدا به بنی النضیر یهود کوشیدند او را ترور کنند یهودیان نقشه چیدند که به هنگام دیدار آن بزرگوار سنگی را به طرف او پرتاب کنند پس خداوند متعال او را از این نقشه و توطئه آگاه ساخت پیش از آنکه اقدامی صورت گرفته باشد در صورتی که زهری گفته است حادثه در سال دوم هجرت رخ داد یعنی شش ماه پس از غزوه بدر به نقل از عروه بن زبیر و نووی هم آن را تأیید کرده است و سهیلی در الروض الانف و عسقلانی و ذهبی هم آن را تأیید کرده اند . (134)

یهودیان در پاسخ درخواست دیه را از طرف پیامبر خدا گفتند : بلی یا رسول الله ما کمک می کنیم هر طوری که شما خواستید برخی از آنان با برخی دیگر خلوت نمودند و به همدیگر گفتند :

هرگز این مرد را در چنین حالی پیدا نمی کنیم و پیامبر خدا تکیه بر دیوار خانه های آنان نشسته بود .

پس گفتند : کیست که به این امر اقدام نماید و بالای این خانه برود و صخره ای بر سر او بکوبد تا او را بکشد و ما را راحت سازد .

عمر و بن جحاش بن کعب پاسخ مثبت داد و گفت من به این کار حاضرم پس او با جمعی از یاران به بالای خانه رفتند تا سنگی بر

سر حضرت بکوبند ولی سلام بن مشکم گفت این کار را نکنید به خدا قسم او به آنچه شما تصمیم گرفته اید خبر داده می شود . (135)

پس در آن حال جبرئیل فرود آمد و از تصمیم آن قوم خبر داد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به اصحاب خود گفت تأخیر نکنید پس بیرون شد و به سوی مدینه برگشت و گفته شد است آنان سنگ را افکندند ولی در بین راه جبرئیل آن را گرفت . (136)

وقتی پیامبر خدا تأخیر کرد جمعی از اصحاب به جستجوی او پرداختند پس مردی را دیدند که از مدینه می آید از او سؤال کردند او پاسخ داد وی را در داخل مدینه دیدم پس اصحاب رسول خدا به سوی او آمدند پس توطئه ای را که یهودیان می خواستند انجام دهند به اصحاب و یاران خود خبر داد .

خبر دیگر

خبر دیگر آن است که یهودیان بنی نضیر می خواستند که به پیامبر خدا مکر و فریبی را به کار ببندند و به او گفتند : به سوی ما بیا با سه تن از اصحاب و یاران خود تا سه نفر از علماء و دانشمندان ما با شما ملاقات کنند اگر آنان به شما ایمان آوردند ما هم به شما ایمان می آوریم و یهودیان با خود خنجر حمل می نمودند پس زنی از بنی نضیر به برادر و دوستی از مسلمانان جریان را خبر داد که یهودیان چنین تصمیمی را دارند (137) که قریش به یهود سپرده است که با پیامبر خدا بجنگند و این انگیزه باعث شد

که غزوه بنی النضیر رخ دهد و پیامبر خدا به سوی آنان حرکت نکرد .

پیامبر خدا این توطئه چینی را نوعی نقض عهد و پیمانی دانستند که بین آنان منعقد شده بود و خداوند متعال می فرمایند : «واوفوابعهد الله اذا عاهدتم» «به عهد خودتان وقتی عهد بستید وفا نمائید . (138)

«والموفون بعهد هم اذا عاهدوا» (139) «آنان که به عهد و پیمان خود عمل می کنند وقتی عهد و پیمان بستند» .

و پیامبر خدا فرمود : دین ندارد کسی که عهد و پیمان ندارد (140) و امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرمودند : به مال احدی از مردم دست نزن خواه نمازگزار باشد یا اهل ذمّه و پیمان . (141)

****

بخش دوم : محاصره یهود

وقتی نقض آشکار پیمان صلح از طرف یهود روشن گردید پیامبر خدا آنان را از مدینه کوچ داد ولی اهل نفاق و دوروئی ، آنان را تثبیت می نمودند پس نفوس آنان تقویت شد و حیّی ابن اخطب خود را بزرگ شمرد و عهد و پیمان خود را شکست و آماده جنگ شدند پس پیامبر خدا دستور جنگ با آنان را صادر نمود و مسلمانان به سوی آنان حمله ور شدند تا به آنان فرود آمدند پس آنان در قلعه ها

تحصن اختیار کردند و مسلمانان 15 روز آنان را در محاصره نگه داشتند (142) و در نفوس یهودیان رعب و وحشت وارد شد و قرآن می فرماید : «و قذف فی قلوبهم الرعب» (143) به دلهای آنان رعب را افکند در آن روز پرچم در دست با کفایت

حضرت علی (علیه السلام) بود در اثنای محاصره یک نفر یهودی به سوی چادر پیامبر خدا تیری انداخت پس علی (علیه السلام) او را تعقیب نمود و کشت و در سوره حشر از این واقعه چنین خبری آمده است «ماقطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولوها فباذن الله و لیخزی الله الفاسقین» (144)

لینه ، نخل و درخت خرما است مادام که پیر و لاغر نباشد اگر از نوع الوان بوده باشد پس نوع پست آن است پس سبقت نمائید عجوه و برینه را و اگر از کرام نخل باشد پس می بایست غیظ یهودیان شدیدتر باشد . (145) نخلستان یهود در منطقه «بویره» بود پس مسلمانان برخی از درختان آنان را جهت تسهیل در عبور و مرور سپاهیان بریدند قتاده و ضحاک گفته اند آنان شش عدد از درختان خرمای آنان را بریدند و سوزاندند . ولی محمد بن اسحاق می نویسد آنان یک درخت خرما را بریدند و یکی دیگر را سوزاندند (146) تا جهت تسهیل در قتال و کارزار توسعه ای در مرور ایجاد نمایند (147) .

این امر بر یهودیان سخت آمد و به عنوان اعتراض به پیامبر اکرم گفتند : آیا شما آن نیستی که گمان داری پیامبر هستی و خواهان اصلاح در بین مردم می باشی آیا اصلاح است که درختان خرما را می برید و اشجار را می سوزانید پس آیه شریفه نازل شد که نهی از قطع درختان را تصدیق و بریدن آن را گناه می شمرد پس پیامبر خدا خبر داد که قطع درخت و

ترک آن با اذن خدا بود و خداوند متعال جواب داد که قطع درختان از آن رو صورت گرفته است که فاسقانرا خوار و ذلیل سازند . (148)

سعد بن عباده هنگامی که مسلمانان یهودیان را در محاصره داشتند خرما را به مسلمانان می رساند . (149)

* * *

بخش سوم : بیرون راندن یهودیان

پیامبر خدا یهودیان را در محاصره داشت تا اینکه صبر و حوصله شان به حد نهایی رسید تا اینکه هر امتیازی را که مسلمانان می خواستند ، آنان حاضر به انجام آن شدند پس پیامبر خدا با آنان مصالحه نمود که خونهای آنان را حفظ کند ولی آنان رااز مدینه و از سرزمین مسلمانان و اوطان آنان خارج سازد و آنان را به خیبر ، فدک و أذرعات شام بیرون کند . (150)

مؤلف گوید : بسیار بعید می دانم که آنان را به «أذرعات» بیرون کرده باشند

چون أذرعات تحت حاکمیت رومی ها بود و آنان مسیحی ، و معارض با حضور یهود در آن سرزمین بودند ، (151) و آغاز هجرت یهود به شام در عهد حکومت عمر رخ داد پس از آنکه کعب الأحبار اسلام آورد و از عمر چنین درخواستی را نمود . (152)

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با یهودیان به این توافق رسیدند که یهودیان حق دارند هر آن مقداری را که شتر حمل می کند (یکبار شتر) بی آنکه طلا ، نقره و سلاح را برده باشند با خودشان حمل نمایند و بیرون ببرند .

از یهودیان بنی نضیر دو نفر اسلام آوردند و آنان ، یامین بن

عمیر و ابو سعد بن وهب بودند که اموال آنان حفظ شد .

بنی نضیر اموال فراوان و سلاح انبوهی داشتند که عبارت بود از 50 زره ، 50 سر نیزه و 340 شمشیر . (153)

سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و حی بن اخطب و دیگران به خیبر رهسپار شدند و چون آنان بزرگان بنی النضیر بودند در خیبر هم جنبه سیادت و بزرگی را داشتند . یهودیان خیبر از آنان استقبال به عمل آوردند و همراه زنان و کودکان بیرون آمدند و جوانان پشت سر آنان دف می کوبیدند (154) آنان روی ششصد نفر از شتران ، اموال خود را حمل می کردند و برخی از انصار که به خاطر مادرانشان یهودیت را پذیرفته بودند بواسطه اینکه مادران ، آن را نذر کرده بودند اگر زنده بمانند هنگامی که بر بنی نضیر غلبه کردند پدران اینان گفتند ما فرزندان خود را ترک نمی کنیم و آیه شریفه نازل شد که «لا اکراه فی الدین» در دین اجبار و اکراهی وجود ندارد .

مزرعه ها و نخلستانها برای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) باقی ماند پس آنها را بین مهاجرین نخستین تقسیم نمود و به سهل بن حنیف و ابودجانه ، حارث بن صمه از انصار نیز به علت شدت فقرشان سهمی دادند و این اموال که بدون حمله و بدون خیل و رکاب به دست آمده بود از آن رسول خدا بود ولی آن بزرگوار به مسلمانان عطا و بخشش نمود و ظاهر امر این است که مسلمانان مقاتله نکردند و اگر مقاتله

داشتند اموال یهودیان به صورت غنائم مربوط به تمام مسلمانان می گشت و پیامبر خدا به اهل و خاندان خود از آن اموال خرج یک ساله را انفاق می نمود . (155)

ابن کلبی گفته است : «پیامبر خدا تمام اموال بنی النضیر را تقسیم نمود جز هفت خانه را که آنها را نگه داشت و تقسیم ننمود» (156)

هنگامی که رسول خدا اراضی بنی نضیر را بین مهاجرین تقسیم نمودند به آنان دستور دادند اراضی انصار را که هنگام مهاجرت در اختیار آنان قرار داده بودند به خودشان باز گردانند . (157)

منافقان بر کوچیدن بنی النضیر شدیداً محزون و متأثر شدند (158) و حسان بن ثابت به آنان لاحق گردید و کرم و شرابخوری آنان را مدح و توصیف نمود . (159)

آنچه قابل ملاحظه و دقت می باشد این است که خداوند متعال عقل و شعور یهودیان را از آنها سلب نموده بود پس به صورت احمقان در آمده بودند به علت فاصله گیری که از حق داشتند پس دنیای آنان نیز تباه گردید پس از آنکه آنان با دست خود آخرت خویش را تباه و ضایع ساخته بودند سلام بن مشکم نظر آنان را به این امر توجه داده بود که از رسول خدا پیروی و تبعیت نمایند ولی آنان پند و اندرز او را رها ساختند .

بنونضیر دارای هزار مرد از نسل های رومی بودند و آنان سادات و بزرگان یهودیان منطقه بودند و یک فرد نضیری هنگامی که یک یهودی قریظی را می کشت نصف دیه را می پرداخت در صورتی که اگر

قریظی یک فرد نضیری را می کشت مجبور بود تمام دیه یا دیه کامله را بپردازد (160) در سوره حشر که در حق یهود بنی النضیر نازل شده است چنین آمده است : «هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّهِ فَأَتاهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ» (161)

«همانا خداوند کافران از اهل کتاب را بیرون برد شما گمان نمی برید که خارج گردند و آنان گمان بردند که دربها و قلعه ها شان مانع از خدا هستند پس خداوند متعال از جائی به آنان وارد شد که گمان نمی بردند و در دلهای آنان رعب افکند آنان خانه های خود را با دستان خود خراب می کردند و با دستان مؤمنان . پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید» .

خیانت و حیله یهود نسبت به مسلمانان از آن امور مشهور و معروف می باشد آنچنان که آنان خیانت ورزی را در جریان اسپانیا نشان دادند عاملی که باعث شد از آنجا طرد شوند پس دولت عثمانی به آنان پناه داد و در شهر سالونیک اسکان داد پس به مسلمانان نیز غدر و حیله به کار بردند هنگامی که کمال آتاتورک به جنگ اسلام برخاست و کوشید اسلام را در بلاد ترکیه ریشه کن سازد . (162)

* * *

بخش چهارم : دلالتها و عبرتها

از جنبه تربیتی ، غدر و حیله یهود استمرار پیدا نمود و وفا و اخلاص پیامبر خدا به مقابله و رویارویی با

آن شیوه پرداخت از جنبه فقهی پیامبرخدا بریدن درخت خرما و سایر اشجار را تحریم نمود پیامبر خدا دستور بریدن درختان را صادر نکرده بود جز شش اصله خرما تا عرصه زمینی جهت تحرک لشکر را فراهم سازد و اگر قصد بریدن درختها را داشت می توانست صدها درخت را در ایام محاصره ، که در اختیار مسلمانان قرار داشت قطع کند . تمام روایات اتفاق روش دارند که مسلمانان جز شش عدد اصله ، درخت دیگری را نبریده اند و روایت دیگری وجود دارد که فقط یک درخت را بریده اند علاوه بر جهات اقتصادی و انسانی که در این امر نهفته است از نظر آینده نگری درست نبود چون پیامبر خدا می دانست که بالاخره این درختان از آنِ مسلمانان خواهد بود .

خداوند متعال اجازه می دهد آن نوع درختان بریده شود که در مسیر راه سپاهیان مسلمان قرار گرفته است و مانع عبور و مرور آنان باشد و فساد را تحریم می کند و تصور یهود که مسلمانان تمام درختان خرما را خواهند برید پس آمال و آرزوهای آنان تبدیل به نومیدی گردید وقتی دیدند که پیامبر خدا جهت فتح شهر و مزارع آنها و توزیع اموال بین مسلمانان آمده است . خداوند متعال سوره قرآنی کاملی دراین واقعه نازل فرموده است که قسمتی از آن در صفحه پیش گذشت : هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ . . . » (163) از این رو تحلیلها و گفتگوها پیرامون جواز قطع اشجار و درختان خرمای پست و عدم قطع درختان خرمای خوب در غیر جایگاه خود می شد

.

و غذای کافی برای یکسال و آب جاری شان هم به یهود فایده نداد . (164)

و امر دومی که خداوند متعال در سوره حشر تبیین فرموده است این است که وعده های منافقین که به هم پیمانان بنی النضیر خودمی دادند که در جنگ در کنار آنان خواهند بود یک نوع وعده های دروغین است چون خدای سبحان می فرماید : ««أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ» (165)

از دلالتها و عبرتهای این حادثه سرعت سقوط دژها و موانعی است که ذکر شده است که تنها توانستند 15 روز مقاومت داشته باشند و بس . (166)

شکست و ویران شدن ، این بار خیلی سریع تر از باورها و تصورات انجام پذیرفت وقتی که مهاجمان با مدافعان مشارکت نمودند ! آنچنان که در قرآن مجید و سیره نبوی آمده است و این امر مصداق قول رسول خدا می باشد جائی که می فرماید «هر کس با خدا باشد خداوند با اوست» (167)

پس مهمترین کار در دنیا اخلاص به پروردگار و تضرع به درگاه اوست تا پاسخ الهی با تقدیم نصر و پیروزی بر دشمنان حاصل آید و خداوند متعال در سوره حشر می فرماید : «همانند آنانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنان خودشان را به فراموشی افکندند و آنان همان

فاسقان هستند» (168) و خداوند حکیم فیئی را چنین در قرآن بیان می کند ، «از آنِ خدا ، رسول ، ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن السبیل» (169) فیئی هر آن چیزی است که مسلمانان بدون جنگ و خونریزی بدست آورده اند . اقتدار اداری و نظامی پیامبر خدا در آغاز جنگ با بنی قریظه متجلی گردید برای اینکه در دو جبهه مشغول جنگ نشود و نیروهای او و شهر مدینه در مدت محاصره بنی النضیر مورد غارت قرار نگیرد و این یکی از دلائل قدرت بالای او در جنگ می باشد . نخست با بنی قریظه عهد و پیمان بست سپس نیروها را به بنی النضیر گسیل داشت .

کعب بن اسد رهبر و سرپرست بنی قریظه گفت : «احدی از بنی قریظه عهد و پیمان را نقض نمی کند مادام که من زنده هستم» (170)

رسول خدا به جنگ با بنی النضیر رغبت نداشت مادام که آنان در خانه هاشان بودند و هنگامی که ناچار شدند بجنگند خانه های یهودیانی را که متحصن در خانه ها بودند ویران ساختند و در این هنگام خود یهودیان ، خانه ها را از اصل و ریشه ویران می ساختند تا آنکه به آخرین خانه رسیدند آنان در این وضعیت انتظار کمک منافقین را می کشیدند و آن چیزی را که به آنان منّت گذاشته بودند . (171)

این حادثه فقدان حکمت و درایت زعمای بنی النضیر را نشان می دهد هنگامی که پیامبر خدا بار نخست تنها جلای وطن را از آنان خواسته بود نه چیز دیگر را

پس این درخواست را رد نمودند و اعلان جنگ دادند پس این امر بر پیامبر خدا و مسلمانان بسیار گران جلوه نمود . (172)

این حادثه ، همچنین اعتماد تام پیامبر خدا را نسبت به علی (علیه السلام) کاملا نشان می دهد که او را جانشین خود در عملیات نظامی قرار داد و خود به خانه اش برگشت و سپاه اسلامی را به قیادت و رهبری علی (علیه السلام) باقی گذاشت (173)

در حالی که او حامل پرچم پیامبر خدا بود که «غزول» قهرمان بنی نضیر را با ده نفر دیگر کشت . (174) از علی (علیه السلام) آمده است همراه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بیرون آمدم در حالی که درخت خرما به نخل دیگری صیحه می زد این است پیامبر مصطفی و علی مرتضی . پیامبر خدا فرمود : «یا علی به این جهت به خرمای مدینه صیحانی گفتند چون ، آن به فضل من صیحه زده است . » (175) و امام علی (علیه السلام) همان فردی است که قهرمان یهودیان خیبر مرحب را نیز کشت و او همان فردی است که پرچم جنگ را بر ضد بنی قریظه حمل نمود از این رو یهودیان به او کینه ورزیده اند ، امثال کعب الأحبار ، عبد الله بن سلام ، وهب بن منبه و پیروان و هم پیمانان آنان اعم از منافقان و کافران . از جنبه فقهی هم قابل اشاره است که تحریم خمر در جنگ بنی النضیر تشریع نشد آنچنان که این موضوع

را در مورد مسجد فضیخ شایع ساختند بلکه خداوند متعال شراب را درمکه در آن آغاز بعثت تحریم نموده بود آنچنان که شراب در دیگر دیانتهای آسمانی هم تحریم شده است (176) .

---

[96]- المغازی واقدی ج 1 ص 174 ، تاریخ خمسین ج 1 ص 408 .

[97]- الطبقات ابن سعد ج 2 ص 29 (پیامبر خدا دستور کشتن او را نداده بود) .

[98]- مغازی واقدی ج 1 ص 172 - 173 ، تاریخ الخمسین ج 1 ص 406 - 407 ، بحار الانوار ج 2 ص 7 ، اسد الغابه ج 4 ص 170 .

[99]- مغازی واقدی ج 1 ص 172 - 173 ، تاریخ الخمسین ج 1 ص 406 - 407 ، بحار الانوار ج 2 ص 7 ، اسد الغابه ج 4 ص 170 .

[100]- یعنی در کشتن او فتنه و خونخواهی پدید نخواهد آمد .

[101]- مغازی واقدی ج 1 ص 174 .

[102]- مغازی واقدی ج 1ص 174 .

[103]- تاریخ طبری ج 2 ص 182 - 183 .

[104]- مغازی واقدی ج 1 ص 391 - 393 ، تاریخ طبری ص 184 .

[105]- عون المعبود العظیم آبادی ج 8 ص 159 .

[106]- البدء و التاریخ بلخی ج 2 ص 79 .

[107]- تاریخ الخمس ج 1 ص 460 - البحار ج 20 ص 158 - المناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 196 .

[108]- تاریخ الخمس ج 1 ص 460 - المواهب اللدنیّه ج 1 ص 104 - تاریخ ابن الوردی ج 1 ص 159 - تاریخ الاسلام ذهبی 119 197 مجلد مغازی ، البحار ج 20 ص 160 -

. 162

[109]- دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 354 - سیره ابن هشام ج 3 ص 58 - 199 .

[110]- تاریخ طبری ج 2 ص 178 ، الروض الانف ج 5 ص 513 - 514 ، طبقات الشعراء ص 71 ، البدایه و النهایه ج 4 ص 6 سیره ابن اسحاق ص 317 .

[111]- اعلام الوری 88 ، بحار الانوار ج 2 ص 163 .

[112]- تاریخ طبری ج 2 ص 179 الروض الانف سهیلی ج 5 ص 413 - 414 .

[113]- طبقات ابن سعد ج 3 ص 458 تاریخ طبری ج 4 ص 47 .

[114]- به باب معرکه خیبر مراجعه شود .

[115]- الروض الانف سهیلی ج 5 ص 413 .

[116]- الروض الأنف السهیلی ج 5 ص 418 طبع دار احیاء التراث العربی بیروت .

[117]- الروض الأنف ج 5 ص 413 .

[118]- مراجعه کنید به کتاب «آیا پیامبر ترور شد» اثر مؤلف .

[119]- الجامع الصغیر ج 1 ص 124 - الکامل ابن اثیر ج 4 ص 27 - مستدرک الحاکم ج 4 ص 302 - تاریخ الطبری ج 4 ص 271 مقتل الحسین ابی محنف 34 .

[120]- تفسیر قرطبی ج 5 ص 121 .

[121]- السیره النبویه ابن کثیر ج 3 ص 11 ، البدایه و النهایه ج 4 ص 6 ، دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 191 .

[122]- مشکل الاثار ج 1 ص 77 .

[123]- التهذيب طوسی ج 10 ص 213 - 214 ، الکافی ج 7 ص 376 .

[124]- شرح نهج البلاغه ج 6 ص 49 قاموس الرجال ج 8 ص 388 ، الامامه و السیاسه ج 1 ص 53 .

[125]- شرح نهج البلاغه

ج 6 ص 48 قاموس الرجال ج 8 ص 388 .

[126]- شرح نهج البلاغه ج 6 ص 48 قاموس الرجال ج 8 ص 388 .

[127]- قاموس الرجال ج 8 ص 388 .

[128]- مختصر تاريخ دمشق ج 5 ص 180 ، سنن بخارى باب المغازى معركه خيبر ، سنن مسلم باب فضائل الصحابه .

[129]- مختصر تاريخ دمشق ابن عساكر ج 23 ص 315 - 318 .

[130]- مختصر تاريخ دمشق ج 13 ص 218 .

[131]- تاريخ يعقوبى ج 1 ص 49 .

[132]- تفسير القرآن العظيم ج 4 ص 331 .

[133]- تفسير الطبرسى ج 5 ص 258 .

[134]- تاريخ اسلام ذهبى ص 122 - 197 ، تاريخ الخميس ج 1 ص 460 ، فتح البارى ج 7 ص 255 ، الدر المنثور ج 6 ص 186 ، فتح البارى ج 7 ص 253 ، 255 ، 256 ، البحار ج 20 ص 160 ، 162 ، طبقات ابن سعد ج 2 ص 57 ، سنن البخارى ج 3 ص 10 سيره ابن كثير ج 3 ص 145 ، سيره ابن دحلان ج 1 ص 260 الروض الأنف ج 3 ص 350 ، الجامع لأحكام القرآن ج 18 ص 36 ، فتوح البلدان ج 2 ص 18 ، البدايه و النهايه ج 4 ص 74 .

[135]- الطبقات الكبرى ج 2 ص 57 سيره ابن دحلان ج 1 ص 260 .

[136]- دلائل النبوى ابونعيم ص 423 .

[137]- فتح البارى ج 7 ص 255 - الدر المنثور ج 6 ص 189 .

[138]- سوره نحل آيه 91 .

[139]- سوره بقره آيه 177 .

[140]- السنن الكبرى ج 9 ص 231 - غرر الخصائص

الواضحه ص 60 .

[141]- نهج البلاغه ج 3 ص 90 نامه 51 .

[142]- مغازی واقدی ج 1 ص 374 - تاریخ طبری ج 2 ص 225 - طبقات ابن سعد ج 2 ص 58 .

[143]- سوره حشر آیه 2 .

[144]- الحشر آیه 5 .

[145]- تفسیر فخر رازی ج 10 ص 505 ، تفسیر زمخشری ج 4 ص 500 .

[146]- تفسیر قرطبی ج 18 ص 6 .

[147]- تفسیر زمخشری ج 4 ص 500 ، تفسیر فخر رازی ج 10 ص 505 ، تفسیر قرطبی ج 18 ص 6 ، تاریخ الخمیس ج 1 ص 461 .

[148]- تفسیر طوسی ج 9 ص 561 ، تفسیر طبرسی ج 5 ص 258 .

[149]- السیره الحلبیه ج 2 ص 256 .

[150]- سیره مغلطای ص 53 ، التنبیه و الاشراف ص 213 ، الدر المنثور ج 6 ص 188 ، مرآه الجنان یافعی ج 1 ص 9 ، تاریخ الاسلام ذهبی مغازی ص 233 ، دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 354 359 چاپ دارالکتب العلمیه بیروت ، تاریخ طبری ج 2 ص 223 224 ، الثقات ج 1 ص 233 .

[151]- نظریات الخلیفتین ج 2 ص 383 ، 400 للمؤلف .

[152]- مراجعه کنید به نظریات الخلیفتین للمؤلف ج 2 ص 387 .

[153]- المغازی واقدی ج 1 ص 377 - السیره الحلبیه ج 2 ص 368 .

[154]-تاریخ الخمیس ج 1 ص 461 - السیره الحلبیه ج 2 ص 267 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 49 .

[155]-تاريخ الخميس ج 1 ص 461 ، الطبقات الكبرى ج 2 ص 58 ، سيره ابن دحلان ج 1 ص 261 ، دلائل

النبوه ابونعیم ص 429 تاریخ الطبری ج 2 ص 553 ، فتح القدیر ج 5 ص 275 ، الجامع الاحکام القرآن ج 3 ص 280 ج 18 ص 11 .

[156]- الخراج القرشی ص 36 .

[157]- السیره الحلبیه ج 2 ص 268 ، احکام القرآن ابن العربی ج 4 ص 1776 ، الکشاف ج 4 ص 505 ، ارشاد الساری ج 5 ص 210 .

[158]- الطبقات الکبری ابن سعد ج 2 ص 57 ، مغازی واقدی ج 1 ص 376 .

[159]- السیره الحلبیه ج 2 ص 204 .

[160]- تفسیر جامع البیان ج 6 ص 154 - 157 - 165 ، فتح القدیر ج 2 ص 43 44 ، البحار ج 2 ص 166 - 168 ، تفسیر القمی ج 1 ص 168 - 169 ، تفسیر البرهان ج 1 ص 472 .

[161]- الحشر آیه 2 .

[162]- مراجعه کنید به کتاب «الفکر القومی اسلامیاً و تاریخیا» اثر مؤلف - این کتاب تحت عنوان «ملی گرایی» از سوی دفتر تبلیغات اسلامی و ترجمه اینجانب عقیقی بخشایشی انتشار یافته است .

[163]- الحشر آیه 2 .

[164]- مغازی واقدی ج 1 ص 368 .

[165]- الحشر آیه 11

[166]- مغازی واقدی ج 1 ص 374 ، تاریخ طبری ج 2 ص 225 .

[167]- کشف الخفاء العجلونی ج 2 ص 272 .

[168]- الحشر 19 .

[169]- الحشر آیه 7 .

[170]- تاريخ عيون الاثر ج 2 ص 25 .

[171]- مغازى ذهبى ص 150 ، مغازى واقدى ج 1 ص 380 .

[172]- مغازى واقدى ج 1 ص 370 السيره الحلبيه ج 2 ص 265 .

[173]- مغازى واقدى ج 1 ص 371 .

[174]- السيره الحلبيه ج 2

ص 265 - الثقات ابن حبان 1 ص 242 - الارشاد و مفيد ج 1 ص 92 .

[175]- السيره الحلبيه ج 2 ص 265 .

[176]- وفاء الوفاء سمهودى ج 3 ص 820 ، السيره الحلبيه ج 2 ص 263 - 267 ، تاريخ الطبرى ج 2 ص 224 - 228 ، مغازى ذهبى 145 - 155 ، مغازى واقدى ج 1 ص 375 - 385 .

باب هفتم : نقش یهود در جنگ خندق

بخش اوّل : آمادگی جهت جنگ

جنگ خندق در سال پنجم هجرت رخ داد بنا به آنچه تاریخ نگاران از قبیل : محمد بن اسحاق ، واقدی ، بلاذری (177) تصریح نموده اند و صحیح هم پیش ما همان است ولی در تاریخ وقوع آن اختلاف نظر وجود دارد چون موسی بن عقبه گفته است (178)

و بخاری نیز آن را تأیید کرده است که در سال چهارم هجرت رخ داده است .

و یعقوبی هم گفته است که در سال ششم هجرت رخ داده است . (179)

آن گروهی که احزاب را بر ضد پیامبر خدا تحریک نمود یهودیان بودند که در جمع آنان سلام بن ابی الحقیق نضیری ، حیی بن اخطب نضری ، کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق نضری ، هوده بن قیس وائلی بودند چون به مکه رفتند و مکیان را به جنگ پیامبر خدا فرا خواندند با این وعده که با آنان خواهند بود تا مسلمانان را مستأصل نمایند .

قریشیان به آنان گفتند : شما افراد نخستین کتاب نازل شده هستید و موقعیت ما را می شناسید و موارد اختلاف ما را با محمد (صلی الله علیه وآله) می دانید ، آیا دین و

آئین ما بهتر است یا دین او ؟

یهودیان گفتند : بلکه دین شما بهتر است و شما سزاوارتر به حق هستید پس آیه نازل شد :

«ألم تر الی الذین اوتو نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت ، و یقولون للذین کفروا هولاء أهدی من الذین آمنوا سبیلا» (180)

هنگامی که یهودیان این نوید را به قریشیان دادند آنان از آنچه گفته بودند خوشحال شدند و نشاط و نیرو گرفتند و آماده کارزار و جنگ شدند و ابزار و وسائل فراهم کردند سپس این یهودیان به سراغ غطفان از قیس بن عیلان رفتند پس او را به جنگ رسول خدا فرا خواندند . (181)

پس جبرئیل این خبر را به پیامبر خدا رساند و برخی گفتند که قبیله خزاعه کسانی بودندکه این خبر را به محضر آن بزرگوار رساندند (182) .

واقدی گوید : یهودیان به غطفان وعده یکسال خرمای خیبر را داده بودند اگر با مسلمانان بجنگند و بر آنان پیروز شوند .

رهبران یهود بنی نضیر و خیبر تمکن پیدا کردند که یهود بنی قریظه را نیز واردجنگ کنند ولی هنگامی که کعب بن اسد زعیم قوم بنی قریظه صدای حیی بن اخطب را از پشت در شنید در را به روی او باز نکرد و گفت : وای بر تو ای حیی تو مرد شومی هستی من با محمد (صلی الله علیه وآله) عهد و پیمان دارم و نقض کننده آن نیستم و از او نیز جز وفا و صدق ندیده ام .

حیّی در پاسخ گفت : من تمام قریش را همراه رهبری و بزرگان آنها به پیش

تو آورده ام و با من عهد بسته اند که دست برندارند تا اینکه محمد و پیروان او را مستأصل سازند .

کعب در پاسخ گفت : به خدا قسم تمام ذلت و زبونی روزگار را برایم آورده ای .

همچنان کعب و حیی گفتگو و بحث و مجادله داشتند تا اینکه به او اجازه داد و عهد و میثاقی عطا نمود که اگر قریش و غطفان برگردند و نتوانسته باشند به پیامبر آسیب برسانند من هم به قلعه تو داخل گردم .

هنگامی که خبر به پیامبر خدا رسید سعد بن معاذ رئیس اوس و سعد بن عباده رئیس خزرج و همراه آنان عبدالله بن رواحه و خوات بن جبیر را فرستاد که به یهودیان بنی قریظه برسانند آیا آنچه شنید اند درست است اگر راست است با لحن و منطقی صحبت کنند که ما هم بفهمیم و بین مردم فتنه ایجاد نکنند و اگر آنان در عهد و پیمان خود باقی هستند پس به مردم آشکارا بیان کنند .

آنان به سوی یهود آمدند و آنان را در بدترین وضعیتی که به آنان رسیده بود مشاهده کردند و صریحاً گفتند : بین ما و محمد عهد و میثاقی نیست پس سعد بن عباده آنان را مورد شتم و ناسزا قرار داد و آنان نیز . . . ولی سعد بن معاذ گفت : ناسزا و ناسزای آنان را رها کن چون بین ما و آنان بالاتر و بزرگتر از شتم هم وجود دارد .

فرستادگان به محضر رسول خدا بازگشتند و گفتند : مکر و فریب بزرگی وجود دارد و همانند مکر و داستان عضل و قاره می

باشد . (183)

خدعه نعیم بن مسعود

نعیم بن مسعود ، مکر و نقشه ای را بین یهود و دیگر احزاب پیاده کرد و آن نقشه این بود که از بنی قریظه خواست تا تعهد و میثاقی از اشراف قریش و غطفان بگیرندکه آنان فرار نکرده و بنی قریظه را تنها نخواهند گذاشت و از سوی دیگر به قریش و غطفان نیز خیانت بنی قریظه را خبر داد که آنان زعمای قریش و غطفان را از روی زور خواهند گرفت و تحویل رسول الله خواهند داد تا آنان را بکشد (184)

پس اعتماد هر دو طرف را از همدیگر سلب نمود .

سپس از زهری روایت شده است که پیامبر خدا یک سوم خرمای مدینه را به عینیه بن حصین وعده داده است که احزاب را خوار و زبون سازد و به سوی مردم برگردد ولی او امتناع کرده است و فقط نصف آن را خواستار شد .

پس پیامبر خدا با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت نمود و آنان گفتند اگر این موضوع امر الهی است پس انجام بده وگرنه جز شمشیر چیز دیگری به آنان نمی دهیم ، پیامبر خدا فرمود : پس در این صورت انجام دهید (185) .

زهری از اعضای دربار اموی است و محال است که پیامبر خدا در مقابل قبیله ضعیف و ناتوانی مانند غطفان این گونه تنازل نماید به حدی که ابن معاذ و ابن عباده تعجب نمایند .

* * *

بخش دوّم : منافقان و عملکرد آنان

منافقان مدینه در مسیر احزاب حرکت کردند (186) پس اوس بن قیظی یکی از بنی

حارثه گفت : ای رسول خدا خانه

های ما نگهدارنده از دشمن می باشد و این کلمه را در حضور جمعی از رجال قوم خود ایراد نمود پس به ما اذن بده از خانه ها خارج شویم و به سرزمین خود برگردیم چون آنها خارج مدینه می باشد پس پیامبر خدا بیست شب نزدیک یک ماه اقامه نمود در حالی که بین آنان جز سنگ و تیر چیزی دیگر رد و بدل نمی شد (187) و منافقان گفتند : پیامبر به ما گنجینه کسری و قیصر را وعده می دهد ولی ما هم اکنون قادر به انجام تمنی دولت آب نیستیم آیا از محمد تعجب نمی کنید شما را به تمنی و آرزو وا می دارد و امور باطل را وعده می دهد و به شما خبر می دهد که از یثرب ، کاخهای حیره و مدائن کسری را می بیند و او این مناطق را برای شما فتح خواهد کرد ولی شما از ترس و لرز «خندق» حفر می کنید و نمی توانید خودتان به مبارزه برخیزید . (188)

پس آیه قرآن مجید نازل گردید «و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الاغروراً» (189)

«آنگاه که منافقان و آنان که در دلهای آنان مرضی نهفته است می گفتند : خداوند و رسول او جز فریب چیز دیگری به ما وعده نداده است . »

مشکلاتی که مسلمانان با آنها رو به رو بودند عبارت بود از ، کثرت عدد و فراوانی ابزار و وسائل دشمن خارجی که همگی در احزاب نمایان و نمودار شده بود و از سوی دیگر کثرت دشمنان

داخلی که در یهود و منافقین متجلی بود منافقان به تدریج به سوی مدینه رهسپار می گشتند و جبهه های قتال را ترک می کردند ، در واقع بدون اذن رسول خدا فرار می کردند و به این بهانه که خانه های ما عورت و ناموس می باشد خداوند متعال در این باره می فرمایند : «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» (190)

«خداوند می داند کسانی را که از شماها پناه می جویند پس می بایست حذر نمایند کسانی که از امر او مخالفت می نمایند که فتنه یا عذاب دردناکی به آنان برسد»

* * *

بخش سوم : حفر خندق

جنگ خندق یکی از جنگهای سرنوشت ساز اسلامی است که نیروهای شرک و اسلام باهم رو به رو شده اند اینک تفصیل جریان روزی سلمان فارسی به پیامبر خدا

عرض کرد ما هنگامی که در ایران بودیم هنگامی که در محاصره دشمن قرار می گرفتیم خندقی بر علیه آنان حفر می کردیم آیا میسر هست که در اینجا نیز خندقی حفر نمائیم ؟

در صورتی که کاتب سیر آقای ابن اسحاق داستان خندق را ذکر کرده است بی آنکه به مشورت و رایزنی سلمان اشارتی داشته باشد . (191)

ظاهر امر این است که محمد بن اسحاق آن نامه جوابیه را که رسول خدا در پاسخ ابوسفیان نگاشته اند خوانده است که در آن نامه آمده است : «اما پاسخ تو که نوشته ای چه کسی به تو تعلیم داد که خندق حفر نمائی رسول خدا فرمودند ، خداوند متعال این کار را به من

الهام فرمود» (192) (البته این تعلیم الهی منافاتی با تعالیم سلمان ندارد که توسط او این الهام را نموده باشد) .

در هر صورت شخص پیامبر خدا با بیل و کلنگ به کمک مسلمانان شتافت می دیدی که با کلنگ به زمین می کوبد و با بیل خاک را بر می دارد سپس خاک را به دوش و پشت خود حمل می کند . (193)

شخص سلمان هم با تمام نیرو در حفر خندق مشارکت داشت پس قریش و انصار در مورد او به رقابت و گفتگو پرداختند پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : «سلمان از ما اهل بیت می باشد» (194)

روزی سلمان فارسی وارد مجلسی شد که رسول خدا حضور داشت او را تعظیم کردند و قدوم او را محترم شمردند و در صدر مجلس نشاندند ، به عنوان تجلیل و تکریم حق او به خاطر سن و سال و اختصاص او به مصطفی و آل او .

پس عمر داخل مجلس شد و به او نگریست و گفت : کیست این اعجمی که در صدر مجلس عرب نشسته است ؟

پس پیامبر خدا بالای منبر رفت و خطبه ای ایراد کرد و فرمود : مردم از دوران آدم تا امروز همانند دانه های شانه هستند عرب بر عجم و عجم بر عرب و نه سرخ چهره بر سیاه چهره فضیلت و برتری ندارد جز با تقوی و سلمان دریائی است عمیق و گنجی است ناپیدا کرانه و سلمان از ما اهل بیت می باشند . (195)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله

) و مسلمانان در طول حفر خندق اشعار و سروده هایی می خواندند و از آن میان شعری است که گوید :

و الله لو لا الله ما اهتدینا *** و لا تصدقنا و لا صلینافأنزلن سکینه علینا

و ثبت الاقدام ان لاقینا ان الاولی لقد بغوا *** علینا اذا أرادو فتنه أبینا (196) .

اگر خدا نبود هدایت نمی جستیم نه زکات می دادیم و نه نماز می خواندیم ، خدایا سکینه و آرامش را بر ما نازل فرما .

و به هنگام رویا روئی با دشمن قدمهای ما را ثابت و استوار بدار آن نخستین ها به ما ظلم کرده اند چون آنان فتنه پدران ما را خواسته اند .

و آن دیگری می خواند :

«اللهم إن العیش عیش الأخره *** فأغفر للانصار و المهاجره

اللهم العن عضلا و القاره *** اذ کلفونی انقل الحجاره

عیش و زندگی نیست جز زندگی آخرت خدایا انصار و مهاجرین را ببخش و خدایا به عضل و قاره لعن بفرست چون آنان مرا مکلف به حمل سنگها نموده اند (عضل و قاره آنچنان که گذشت دو قبیله بودند که به بهانه بردن مبلغ به منطقه شش نفر را از پیامبر خدا تحویل گفتند در بین راه آنان را کشتند و به چاه افکندند»

و انصار نیز می گفتند :

نحن الذین بایعوا محمداً *** علی الجهاد ما بقینا أبداً

ما نیز با محمد بیعت کرده ایم مادام که عمر داریم در رکاب او جهاد می نمائیم . پس پیامبر خدا در پاسخ آنان می فرمودند :

اللهم ان الخیر خیر الاخره *** فاغفر للانصار و المهاجره

خدایا خیری نیست جز خیر آخرت و روز واپسین پروردگارا

انصار و مهاجرین را ببخش و بیامرز !»

اخوت اسلامی و برادری دینی و فداکاری در راه اسلام مسلمانان را نصرت و یاری داد و از مصداقهای بارز آن است که سعد بن ربیع انصاری به عبدالرحمن بن عوف گفت : بیا مال خودم را بین تو و خودم تقسیم نمایم و دو همسر دارم هر کدام از آنها نظر ترا جلب کرد من طلاق دهم وقتی عده اش منقضی شد با او ازدواج کن . (197)

پیامبر خدابر خندق هشت در برگذاشت و از هر قبیله ای یک نفر پاسبان بر آنها مأمور ساخت بر اساس حکمت نبوی که داشت فرزدق گوید :

کانهم اذا ضالوا و صلنا *** بباب الخندقین مصافحونا»

در سمت جنوبی ، باغات و بساتین فراوان و بناها و ساختمانهای متداخل وجود داشتند پس یکی از دو طرف دیگر مدینه باز و گشوده بود اما جوانب و اطراف مدینه مشبک و با بناها و درختان خرما انباشته بود که دشمن نمی توانست از آنها عبور نماید پس پیامبر خدا اردوگاه خود را زیر کوه سلع قرار داد . (198)

کندن خندق 24 روز به طول انجامید (199) و در اثنای محاصر طعام و مواد غذائی به شدت تقلیل یافت به حدی که شخص پیامبر خدا از شدت گرسنگی به شکم خود سنگ بسته بود ، در این ایام سخت و تنگنا که مقارن با گرسنگی ، رنج و تعب بود پیامبر خدا به مسلمانان فتح کاخهای روم و ایران را بشارت می داد .

و آن هنگامی بود که صخره یا سنگ بزرگی پدیدار شد که بر مسلمانان شکستن

آن ، سخت گران بود پس پیامبر خدا ضربت سنگینی به آن زد باز دوباره و سه باره به آن سنگ کوبید تا آنکه کاملا خرد کرد و از آن برقی پدیدار می شد که مدینه را روشن کرد پس به مسلمانان بشارت داد که در برق نخستین قصرها و کاخهای حیره و مدائن کسری بر او روشن گشته است و جبرئیل به او خبر داده است که امت او بر آنان غلبه خواهند کرد .

و در ضربت دوم کاخهای سرخ روم بر او تجلی یافت و جبرئیل به او خبر داد که امت او بر آن کاخها غلبه خواهند نمود و در ضربت سوم قصرها و کاخهای صنعا ، بر او پدیدار گردید و جبرئیل به او خبر داد که امت وی بر آنها غلبه خواهند یافت پس پیامبر خدا به مسلمانان بشارت داد و آنان نیز خوشحال شدند و گفتند «الحمد لله موعد الصدق و عدنا النصر بعد الحصر» حمد و سپاس مخصوص خداست که وعده اش صادق و به ما پیروزی را بعد از محاصره وعده فرموده است .

تعداد مسلمانان 700 نفر بود و صحیح و معقول هم همین است چون اگر تعداد آنان همانند تعدد سپاهیان شرک و نفاق و احزاب بود دیگر لزومی نداشت حفر خندق صورت پذیرد و نیازی به خندق نبود آنان می توانستند مستقیم با کفار رو به رو شوند ولی ابن خلدون گفته است تعداد آنان 900 نفر بودند (200) و بخاری هم گفته است 1000 نفر بودند (201) و باز گفته اند تعداد آنان سه هزار نفر بوده است . (

(202

* * *

بخش چهارم : محاصره مدینه

ساکنین مدینه در آن روزگار حدود شش هزار نفر بوده اند و شعار مسلمانان در روز خندق «حم لا یبصرون» بوده است . (203)

کفار به سوی مدینه آمدند با رهبران خود که رهبر قریش ابوسفیان و رهبر غطفان و عینیه بن حصین و حارث بن عوف نیز رهبر بنی ثره ، و مسعر بن جبله الأشجعی در قبیله اشجع ، و طلیحه بن خویلد اسدی در قبیله اسد و ابوالاعور اسلمی در اسلم . (204)

و در مورد چارپایان و آلات و ادوات برخی از ارقام آمده است مثلا قبیله غطفان و فزاره (205) 1000 شتر و 1000 اسب مجموع اسبها بوده با احتساب غطفان 300 اسب و 300 با قریش . (206)

پرچمدار قریش عثمان بن طلحه بن ابی طلحه و قیادت و رهبری آنان با ابوسفیان و یهودیان بنی قریظه با درخواست حیی بن اخطب به احزاب پیوست یافتند پس رئیس آنان عهد و پیمان خود را با پیامبر خدا را نقض نمود و ابوالاعور در سقیفه با ابوبکر همراه شد و در صفین همراه معاویه جنگید . (207)

هنگامی که مسلمانان خندق خود را حفر کردند قریش با 24 هزار نفر از سپاهیان خود و نیروهای تابعه از کنانه ، اهل تهامه و غطفان و دیگران از اهالی نجد و یهود خیبر در حمله احزاب شرکت جستند . (208)

ولی ابن شهر آشوب گفته است که آمار آنان هیجده هزار نفر بود (209) ولی واقدی ، ذهبی و قمی گفته اند : «تعداد آنان 12 هزار نفر بود

و صحیح هم پیش ما همین رقم می باشد» (210)

و برخی گفته اند : تعداد آنان ده هزار تن بود (211) در این قبیل موارد آمار و ارقام دقیق نمی توان ارائه داد ولی با توجه به جمعیت عربستان و با نظر گرفتن تعداد نفوس مدینه که مجموعاً شش هزار نفر بودند تعداد مردان رزمنده و اهل جنگ به زحمت به 10 هزار تن می رسید و این آمار چارپایان و شتران و اسبها مؤید این رقم می باشد . (مترجم)

خداوند متعال می فرماید : «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَهٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا» (212)

«ای پیامبر مؤمنان را به جنگ و قتال تحریص و تشویق نما اگر بیست نفر از شما افراد پایدار باشد به 200 نفر آنان غلبه می نمایند و اگر 100 نفر از شما باشد به 1000 نفر از کفار غلبه می کند»

پیامبر خدا نگهبانانی جهت حمایت از زنان و کودکان از صدمه و آسیب یهود بنی قریظه به داخل شهر می فرستاد . (213)

* * *

بخش پنجم : قهرمان عرب و عجم

هنگامی که احزاب قریش کافر جهت محاربه با مسلمانان در جنگ خندق اجتماع نمودند انتظار پیروزی آنان آسان تر از پیروزی آنان در جنگ احد بود در این جنگ ، قریش قهرمان عرب ، عمر و بن عبدود عامری را همراه خود آورده بودند که به حساب خودشان معادل هزار سواره بود ؟ !

حضور این قهرمان نامی و بسیار مغرور در صفوف مشرکین اثر روحی فوق العاده ای در تقویت

عزم کفار و ضعف روحیات مسلمین داشت چون به او فارس یا لیل می گفتند چون او توانسته بود سوار کاران وادی یالیل را که مربوط به قبیله بنی بکر بودند و جلو راه او و یاران او را گرفته بودند عقب براند در آن سفری که آنان به مدینه رهسپار بودند . (214)

و بر حسب تصادف چند نفر از سوار کاران و پهلوانان قریش که یکی از آنان ، عمر و بن عبدود عامری ، عکرمه بن ابی جهل ، هبیره بن أبی وهب ضرار بن الخطاب الفهری و نوفل بن عبدالله المخزومی بودند از خندق عبور کنند و در کنار اردوی مسلمانان حضور یابند در چنین موقعیتی که قریش رعب در دلهای برخی از مسلمانان پدید آورده بودند به علت شهرت جهانگیر این پهلوان بسیار مغرور که اطراف و اکناف را فرا گرفته بود مسلمانان از هماورد شدن و ظاهر شدن جهت مبارزه با این سوارکار معروف ترس داشتند هنگامی که آنان را به مبارزه طلبید ابوبکر ، عمر و عثمان از جمله ترسندگان و امتناع کنندگان از مبارزه با او بودند .

بیهقی در کتاب «دلائل النبوه» از سیره ابن اسحاق آورده است : که عمر و بن عبدود ظاهر شد در حالی که با روپوشی از آهن سپر گذاشته بود پس ندا می داد : کیست که به مبارزه من بشتابد ؟

پس علی بن ابیطالب (علیه السلام) قیام ورزید و عرض کرد : یا رسول الله من پاسخگوی او هستم . پیامبر خدا فرمود : او عمرو است بنشین !

سپس عمرو فریاد زد : آیا مردی نیست که

با مبارزه من بشتابد ؟ و داشت مسلمانان را شماتت می نمود و می گفت : آیا شما نیستید که می گوئید بهشت در انتظار ماست و هر کسی از ما کشته شود وارد آن می شود پس کو آن بهشتیان ؟ آیا مردی به سراغ من نمی آید ؟

پس علی (علیه السلام) دوباره به پا خاست و گفت : ای رسول خدا من پاسخگوی او هستم رسول خدا فرمود : بنشین ! سپس عمرو بار سوم فریاد کشید : و اشعاری به این مضمون می خواند : «من از بس شما را به مبارزه طلبیدم صدایم گرفت ، آیا مبارزی نیست ؟ شجاعت و بخشش در جوانمرد هر دو از بهترین غریزه ها می باشند . »

پس بار دیگر علی (علیه السلام) به پا خاست و می گفت : ای رسول خدا ، من ! رسول خدا فرمود او عمرو است علی گفت : هر چند او عمرو بوده باشد ؟

پس پیامبر خدا اجازه داد و علی (علیه السلام) به جانب او رفت و رجزی به این مضمون قرائت می نمود .

«عجله منما پاسخگوی ندای تو آمد ، پاسخگوئی که عاجز نیست او صاحب اراده و تصمیم و بصیرت می باشد صدق و راستگویی عامل نجات فرد موفق است من امیدوارم که در اثر ضربتی که شدت آن به جا خواهد ماند ، نوحه و زاری نوحه کنندگان را به تو اقامه نمایم . »

عمرو به او گفت : تو کیستی ؟

گفت : من علی (علیه السلام) هستم .

گفت : آیا پسر عبد مناف ؟

گفت :

من علی بن ابیطالب هستم .

عمرو گفت : ای فرزند برادرم از عموهای تو افرادی هستند که مسن تر از تو می باشند من کراهت دارم که خون ترا بریزم ؟ (215)

علی (علیه السلام) گفت : ولی من کراهت ندارم که خون تو را بریزم .

عمرو غضبناک شد و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید همانند اینکه شعله آتش می باشد سپس غضبناک به سوی علی (علیه السلام) شتافت و علی (علیه السلام) هم با کلاه خود به سراغ او رفت عمرو شمشیری به کلاه خود او زد آن را پاره کرد و شمشیر در آن قرار گرفت شمشیر به سر علی (علیه السلام) رسید و آن را زخمی نمود و علی (علیه السلام) شمشیری بر ریسمان گردن او زد و او ساقط گردید و گرد و خاک بلند شد و پیامبر خدا تکبیر سر داد پس مسلمانان آگاه شدند که علی (علیه السلام) او را کشته است .

واقدی می نویسد : عمرو از هماوردی با علی (علیه السلام) ترسید و گفت : پدرت دوست من بود برگرد تو هنوز جوان هستی . (216)

ذلت و خواری او به جائی رسید که عورت خود را در زمین معرکه پیش کفار ، مسلمانان و یهود از شدت ترس از شمشیر علی (علیه السلام) باز گشود (217) و خود را فراموش کرده بود که قهرمان عرب می باشد ! هنگامی که علی آمادگی خود را جهت مبارزه اعلام نمود عمر تعجب کرد و داستان یکی

از قهرمانیهای او را در یکی از سفرها که راهزنان ، راه را بر مسافران بسته بودند و او به تنهایی توانست گشایشی ایجاد نماید بازگو نمود ولی علی سه بار آمادگی خود را جهت کارزار او اعلام نمود در حالی که نوع مسلمانان از مبارزه با او ترس و وحشت داشتند .

پس از مبارزه علی با عمرو و کشتن او ، پیامبر خدا فرمود : کشتن عمرو که توسط علی صورت گرفت از عبادت انس و جن أفضل بود (218) عمر ، ابوبکر و عثمان و دیگران از همآوردی با پهلونان مشرکین مانند عثمان بن طلحه در احد عمرو بن عبدود در خندق و مرحب یهودی در خیبر ترسناک بودند بلکه از محاربه و جنگ با کفار و یهود و مقابله به مثل باآنان امتناع داشتند .

در روایتی آمده است : سپس ضرار بن خطاب فهری ، هبیره بن ابی وهب به علی حملهور شدند پس علی متوجه آنان شد ، ضرار رو به فرار گذاشت اما هبیره ایستاد و سپر خود را افکند و فرار نمود در حالی که او فارس قریش و شاعر آنان بود .

قریش جهت خریدن جسد عمرو ده هزار دینار عرضه نمودند پیامبر اکرم فرمود ما پول جیفه ها را نمی خوریم ! پس از کشتن عمرو ، علی (علیه السلام) آن شکافی را که پهلوانان قریش از آن جا عبور نموده بودند مسدود ساخت و عمر و فرزندش حَسَل را نیز کشت و نوفل بن عبدالله مخزومی رانیز کشت و اگر چنین اتفاقی رخ نداده بود سپاهیان احزاب از آن نقطه به قلب مدینه

عبور می نمود . قریش جاسوسهای خود را در صفوف مسلمانان نمی کشتند آنان که به منافقان شهرت داشتند ذکر شده است که ضرار بن خطاب هنگامی که رو به فرار گذاشت عمر بن خطاب پشت سر او دوید و با شدت تعقیب می کرد پس ضرار در حال فرار برگشت و با نیزه به عمر حمله نمود تا او را مجروح سازد ولی نیزه اش را نگه داشت و گفت : عمر ! این یک نعمت قابل سپاسگزاری است که بر عهده تو ثبت می کنم و احسانی است که اکنون قابل پاداش و جزا نیست پس آن را نگه دار و چنین اتفاقی با او در جنگ احد نیز رخ داد چون او با عمر درافتاد و عمر را با نیره زد سپس نیزه را از عمر برداشت وگفت : من هرگز ترا نمی کشم ای فرزند خطاب ! (219) و خالد هم او را نکشت آن گاه که بر او متمکن گشت (220) ظاهر امر این است که آنان حال عمر و حقیقت او را دریافته بودند !

ولی علی (علیه السلام) هنگام عبور سوارکاران قریش از خندق گفته بود :

«آیا اینچنین بر من سوارکاران حمله می کنند از سوی من و آنان ، دوستان من را به تأخیر افکنید» (221) روایت شده است وقتی علی عمر و بن عبدود را کشت لباسهای او را در نیاورد پس وقتی خواهرش به سر جنازه اش آمد و مشاهده نمود که لباسهای او کنده نشده است گفت : او را کفو کریم و جوانمرد کشته است .

سپس از قاتل او جویا شد گفتند : علی بن ابیطالب بود پس این دو بیت را انشاء نمود :

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله *** لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لا یعاب به

ابوه من کان یدعی سید البلد (222)

«اگر قاتل عمرو جز آنکسی بود که او را کشته است تا روزگار دوام داشت بر او می گریستم ولی قاتل او کسی است که دسترسی به عیبی از او نمی توان - چون او فردی است که پدرش را آقا و سرور شهر می نامند»

* * *

بخش ششم : کمک الهی در جنگ خندق

نیروهای احزاب در دروازه های خندق بیست و چند روزی باقی ماندند و تنها با

سنگ و تیر اندازی مبادله صورت می گرفت و در مورد جنگ خندق این آیات در سوره احزاب نازل شده است :

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَا

هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً» (223)

«ای افرادی که آیمان آورده اید به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان آن هنگام که سپاهیانی بر شما رو آوردند پس سپاهیانی را فرستادیم که شما نمی دیدید و خداوند به اعمال شما بصیر و بینا است هنگامی که از بالای سرتان و از زیر پایتان آمدند چشمان تنگ گردید و به دلها دلتنگی ها رسید و در مورد خداوند گمانهائی می بردید در اینجا بود که مؤمنان امتحان و آزمایش شدند و شدید

مورد تکان سختی قرار گرفتند . »

منافقان خیال کردند مسلمانان نابود خواهند شد و مؤمنان گمان بردند که آنان مورد آزمایش الهی هستند پس خداوند متعال باد صبا را به سپاه احزاب فرو فرستاد و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : من با باد صبا نصرت و پیروزی یافتم و قوم عاد با باد بور هلاکت یافت خداوند متعال باد سردی را در دل شب زمستانی با هزار نفر ملائکه به آنان فرستاد پس خاک را به سر و صورت آنان ریخت و فرشتگان میخهای چادرها را از جا کندند و طنابها را بریدند و آتشهای مطبخ ها را خاموش ساختند و دیگها را وارونه ساختند و اسبان برخی ، به برخی دیگر حمله بردند و بر قلوب آنان رعب افکنده شد و دنیا از نظر آنان تیره و تار گشت از مسلمانان فقط شش نفر و از کافران هشت نفر کشته شدند .

اختلاف شدید بین سران شرک رخ داد یهودیان با شروع جنگ در روز شنبه موافق نبودند و قریش نمی خواستند به بنی قریظه امتیازی قائل شوند در مقابل مشارکت آنان درجنگ احزاب و خداوند متعال باد تند و شدیدی هم فرستاد که چارپایان آنان را کشت و باعث آزار شدید آنها گردید و علی (علیه السلام) قهرمانان کفار را که عبارت از عمر و بن عبدود و پسرش حسل و نوفل بن عبداله بودند را کشت در چنین شرایطی ابوسفیان فرمانده قوای شرک مقرر نمود که به مکه باز گردند و این محاصره را که بیست و چند روز طول کشیده بود شکست و راهی مکه

گردید .

ابوسفیان به دارو دسته اش گفت : به خدا اینجا جای ماندن نیست پیاده و سواره به هلاکت رسیدند و افراد به خشکی و نداری رسیدند و بنی قریظه ما را رها نمودند و از آنان به ما رسید آنچه که ما مکروه می داشتیم و از باد به ما رسید آنچه را که ما دوست نداشتیم به خدا قسم بنا و ساختمانی برای ما باقی نمی ماند و دیگی روی پایه نمی ایستد پس بکوچید که من کوچ کننده هستم . (224)

هنگامی که نیروهای قریش به جایگاههای خود بازگشتند و قبیله غطفان جایگاه قریش را خالی دید پس آنان نیز به جایگاههای خود باز گشتند . (225)

تنها یهودیان بنی قریظه در میدان در مقابل نیروهای رسول خدا باقی ماندند پس تلاش و مکر آنان شکست خورد و خداوند متعال می فرماید : آنان مکر می کنند و خداوند نیز مکر می نماید خدا بهترین مکر کنندگان می باشد . (226)

نتیجه این محاصره ، پیروزی مسلمانان در دفاع از خود و شهرشان بود پس از آنکه در حفر خندق بزرگ موفقیت به دست آورده بودند که در مدت کوتاه بین خود و دشمن مهاجم مانع گردید و رهبری حکیمانه ، آن تدبیر و حکمت و دانش خود را به اثبات رسانید و اینکه پیروزی سردار اسلام علی بن ابیطالب (علیه السلام) بر سپاه قریش با قیادت و سرپرستی عمر و بن عبدود عامری ، تأثیر شگرف در محو و زایل ساختن روحیات قریش و مجبور ساختن آنان به فرار شد به حدی که آنان را مجبور

به ترک سرزمین مدینه و ناگزیر به فرار نمود .

* * *

بخش هفتم : آموزه ها و عبرتهای جنگ خندق

در این جنگ مسلمانان پایداری و اخلاص در عمل و آمادگی جهت پیکار و مبارزه داشتند پس خداوند متعال با پیروزی و نصرت و عزت به آنان کمک کردو

دشمنان آنان را با ایجاد رعب و وحشت در دلها ، تشتت و پراکندگی و انقطاع مدد و یاری و پخش و متلاشی شدن مرعوب ساخت به حدی که پا به فرار گذاشتند و چند نفر از پهلوانان آنان به دست علی (علیه السلام) رو به سوی جهنم نهادند .

از مسائل اخلاقی و فقهی که در این جنگ رخ داده است عدم جواز نظر به عورت می باشد آنچنان که امام علی (علیه السلام) با عمر ابن عبدود رفتار نمود پس از آنکه آن بی ادب و بی نزاکت چنین رفتار ناشایسته را انجام داد بعد از آنکه علی (علیه السلام) او را با شمشیر زد .

و از دیگر تعلیمات فقهی این حادثه عدم جواز خرید و فروش جثه ها و اجساد می باشد چون پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از دریافت مال در مقابل جسد عمر بن عبدود امتناع کرد و باز استفاده نمودیم که علی (علیه السلام) لباسهای مقتولین را بیرون نساخت و این امر از اخلاق اوصیاء و أنبیاء می باشد .

و باز استفاده کردیم که شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و علی بن ابیطالب (علیه السلام) خودشان در حفر خندق و در جهاد همراه دیگر مسلمانان مشارکت داشتند و مطلع شدیم که قریش تا

چه حدی در قتل و کشتار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سعی و تلاش داشتند ولی در قتل عمر بن خطاب رغبت و علاقه ای نداشتند چون کفار عارف به هویت مسلمانان و منافقان بودند .

آموزه ها و عبرتها در واقعه بنی قریظه متمثل و نمودار می گردد در ضعف و زبونی هر آنکس که به خدای متعال و رسول مؤمنان حیله و نیرنگ نماید و به آنان خیانت ورزد دین تجویز می نماید قتال و کشتار هر آن فردی را که با مسلمانان نقض عهد نماید مانند بنی قریظه که نقض عهد کردند و بر ضد پیامبر خدا و مسلمانان اعلان جنگ نمودند . دین اسلام جائز می شمارد که آنان را در محاصره قرار داد و تجویز می نماید که مؤمنان را حاکم نمایند آنچنان که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) ، سعد بن معاذ را به عنوان حکم و داور در داستان بنی قریظه قرار داد .

و امام علی (علیه السلام) موافقت نمود که عبدالله بن عباس را در مسئله معرکه صفین حکم و داور قرار دهند (227) و گذر واقعه دلالت دارد بر اینکه کعب بن اسد یهودی پشیمان گردید و به پیامبر اسلام ایمان آورد جز اینکه او به تعصب قومی و اقلیمی و حزبی اصرار میورزید .

غدر و مکر یهود را که تاریخ در ثبت و نگارش آن استمرار دارد و قرآن مجید هم تأیید کرده است و حوادث بزرگ متعددی نیز آن را به اثبات رسانده است چون نفوس و خمیرشان بر غدر و مکر و عصیان نهاده

شده است خداوند متعال آنان را این گونه توصیف می کند ، «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً وَ أَكِيدُ كَيْداً فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً» (228)

آنان کید و نیرنگ می نمایند و من هم کید و مکری می نمایم پس به کافران مهلت بده !»

* * *

---

[177]- سیره ابن هشام ج 3 ص 224 ، تاریخ ابن الاثیر ج 2 ص 177 ، المغازی واقدی ج 1 ص 441 ، تاریخ الطبری ج 2 ص 233 ، البدء و التاریخ بلخی ج 2 ص 89 ، مروج الذهب ج 2 ص 289 ، جمل من انساب الاشراف ج 1 ص 427 .

[178]- سیره ابن دحلان ج 1 ص 432 .

[179]- تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 50 .

[180]- النساء آیه 51 .

[181]- تاریخ الطبری ج 2 ص 233 - 234 .

[182]- البحار ج 20 ص 244 .

[183]- تفسیر الطبرسی 3 / 340 داستانش این است که دو قبیله عضل و قاره شش نفر مبلغی از پیامبر خدا خواستند و آنان را در بین راه کشتند .

[184]- تفسیر الطبرسی ج 4 ص 344 .

[185]- جمل از انساب الاشراف ج 1 ص 431 ، مغازی زهری 79 .

[186]- تاریخ طبری ج 2 ص 240 ، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 50 - 51 ، الطبقات ج 2 ص 66 - 69 ، البدء و التاریخ البلخی ج 2 ص 89 ، سیره ابن هشام ج 3 ص 224 - 243 ، المغازی واقدی ج 1 ص 440 - 549 .

[187]- الرمی با کسر راء و میم مشدده و تخفیف یاء مراماه .

[188]- البحار ج 20 ص 253 -

270 - سیره حلبیه ج 2 ص 313 سیره ابن هشام ج 3 ص 230 ، تفسیر قمی ج 2 ص 178 .

[189]- الاحزاب آیه 12 .

[190]- سوره نور آیه 63 .

[191]- سیره ابن هشام ج 3 ص 266 ، دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 399 .

[192]- خاتم النبیین ج 2 ص 942 .

[193]- مغازی واقدی ج 2 ص 453 ، وفاء الوفاء سمهودی ج 4 ص 1207 - السیره الحلبیه ج 2 ص 312 .

[194]- مغازی واقدی ج 2 ص 447 - اسد الغابه ج 2 ص 331 .

[195]- البحار ج 22 ص 348 - الاختصاص ص 341 .

[196]- مغازی ذهبی 245 ، البدایه و النهایه ج 4 ص 96 ، تاریخ الخمسین ج 1 ص 381 ، البحار ج 20 ص 199 .

[197]- سیره ابن دحلان ج 1 ص 419 .

[198]- مغازی واقدی ج 2 ص 450 ، الرسول العربی و فن الحرب 234 ، وفاء الوفاء ج 4 ص 1205 ، تاریخ الخمیس ج 1 ص 481 ، السیره الحلبیه ج 2 ص 315 .

[199]- وفاء الوفاء ج 1 ص 1208 ، تاریخ الخمیس ج 1 ص 482 ، سیره ابن دحلان ج 2 ص 4 ، عیون الأثر ج 2 ص 57 .

[200]- العبر و دیوان المبتداء و الخبر ج 2 ص 29 .

[201]- فتح الباری ج 7 ص 301 ، دلائل النبوه ج 3 ص 394 .

[202]- سیره ابن هشام ج 3 ص 231 ، مغازی الذهبی ج 2 ص 233 ، تاریخ الخمیس ج 1 ص 480 ، البحار ج 20 ص 200 .

[203]- مغازی الواقدی ج 2

ص 474 ، الکافی ج 5 ص 47 ، سیره ابن هشام ج 3 ص 237 .

[204]- تفسیر الطبرسی ج 4 ص 340 ، تفسیر الکشاف ج 3 ص 533 .

[205]- نهایه الارب ج 17 ص 167 .

[206]- المغازی واقدی ج 1 ص 455 ، مغازی الذهبی ص 243 ، عیون الاثر ج 2 ص 56 ، تاریخ الخمیس ج ی1 ص 480 .

[207]- البحار ج 20 ص 217 .

[208]- التنبیه و الاشراف مسعودی ص 216 .

[209]- البحار ج 20 ص 272 ، مناقب آل ابی طالب ج 1 ص 197 .

[210]- مغازی واقدی ج 2 ص 444 ، وفاء الوفاء ج 1 ص 301 ، مغازی ذهبی ص 233 ، تفسیر قمی ج 2 ص 177 .

[211]- تاریخ الطبری ج 2 ص 236 ، تاریخ ابن الاثیر ج 2 ص 180 ، فتح الباری ج 7 ص 307 .

[212]- سوره الأنفال آیه 65 .

[213]- السیره الحلبیه ج 2 ص 315 - سیره ابن دحلان ج 2 ص 4 - تاریخ الخمیس ج 1 ص 483 - عیون الاثر ج 2 ص 58 .

[214]- تفسیر الطبرسی ج 2 ص 340 .

[215]- علی (ع) فرد شناخته شده در مکه و مدینه بود و او کسی است که پهلوانان مشرکین را در بدر و احد کشت ، جزری گفته است : ضربتهای علی بکر و تازه بود نه مکرر . یعنی با هر ضربتی یک نفر را می کشت و نیاز به ضربت دوم نداشت ، سفینه البحار ج 1 حدیث 345 .

[216]- مغازی واقدی ج 1 ص 471 .

[217]- البدایه و النهایه ج 4

ص 122 ، دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 438 - 439 ، السیره النبویه ابن کثیر ج 3 ص 203 - 204 .

[218]- السیره الحلبیه ج 2 ص 320 .

[219]- السیره الحلبیه - الحلبی الشافعی ج 2 ص 321 .

[220]- مغازی واقدی ج 1 ص 237 .

[221]- البدایه و النهایه ابن کثیر ج 4 ص 122 ، دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 422 ، سیره ابن هشام ج 3 ص 265 ، طبقات ابن سعد ج 2 ص 68 .

[222]- تاریخ الخمیس الدیار بکری ج 1 ص 488 .

[223]- سوره احزاب آیات 9 تا 11 .

[224]- مغازی واقدی ج 2 ص 490 .

[225]- مراجعه کنید به سیره ابن هشام ج 2 ص 244 ، تاریخ طبری ج 2 ص 240 ، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 50 - 51 ، مغازی واقدی ج 1 ص 440 449 .

[226]- الانفال آیه 30 .

[227]- السیره النبویه ابوحاتم ج 2 ص 548 .

[228]- الطارق آیات 15 - 16 - 17 .

باب هشتم : آیا کشتار مشهور یهود بنی قریظه ساختگی است ؟

بخش اول : حمله به بنی قریظه

طائفه قریظه عهد و میثاقی با پیامبر خدا داشتند و پیامبر خدا به مواد پیمان نامه متعهد و وفادار بودند .

پس پنج سال از این تاریخ گذشت و پیمانها استوار و محکم و ایمان و اطمینان

آنان به عدل و انصاف پیامبر خدا روز افزون می گردید .

ولی آنان به پیامبر خدا مکر و نیرنگ به کار بردند و عهد و پیمان خود را شکستند و در جنگ خندق بر ضد او شرکت جستند به این امید که بر او و دین او و مسلمانان پیروزی و سلطه یابند .

پس از عقب نشینی احزاب از

مدینه به سوی منازل و مساکن خویش ، قریظه تنها ماندند نه عهدی باقی مانده بود و نه پیمانی بلکه آنان به جنگ خدا و رسول خدا رفته بودند اکنون تکلیف مسلمانان چه بود ؟ ما در این بخش به پاسخگویی این سوال می پردازیم .

هنگامی که ظهر شد جبرئیل به سوی پیامبر خدا آمد در حالی که متعمم با عمامه ای از استبرق و دیباج بود و بر روی استری سوار بود که روی آن از قطیفه دیباج بود پس عرض کرد یا رسول الله ! آیا سلاح را بر زمین گذاشته ای ؟

پیامبر خدا فرمود : آری .

پس جبرئیل گفت : هنوز فرشتگان سلاح خود را روی زمین نگذاشته اند و من هم اکنون بازنگشتم مگر جهت درخواست فرشتگان ، خداوند متعال تو را امر می کند که به سوی بنی قریظه بروی من هم اکنون آنان را قصد کرده ام پس زمین را به آنان تکان خواهم داد .

پس پیامبر خدا دستور داد اذان بگویند و در بین مردم اعلام نمایند که هر کس شنوا و اطاعت کننده است بشنود که نماز عصر را در محله بنی قریظه باید بخوانند و ابن ام مکتوم را فرماندار مدینه قرار داد .

ابن اسحاق گوید : پیامبر خدا علی بن ابیطالب (علیه السلام) را با پرچم خویش به سوی بنی قریظه اعزام فرمود و مردم هم پیشاپیش حرکت نمودند پس علی به طرف قریظه رهسپار شد تا به قلعه ها و دژهای آنان رسید کلمات زشت و ناهنجاری را از آنان در مورد رسول خدا شنید پس به سوی رسول خدا بازگشت و

در راه به او رسید و عرض کرد : تو نبایست به این خبیثها نزدیک شوی .

فرمود : چرا ؟ مبادا از اینان کلمات آزار دهنده ای شنیده ای ؟

عرض کرد : بلی یا رسول الله .

فرمود : اگر آنان خود مرا ببینند چنین کلماتی را نمی گویند ، رسول خدا به راه خود ادامه داد و هنگامی که به دژهای بنی قریظه رسید فرمود : ای اصحاب میمونها ! آیا خداوند شما را زبون و خوار ساخته است و بلای خود را به شما نازل کرده است ؟

آنان پاسخ گفتند : ای اباالقاسم ! تو که تا کنون جاهل و نادان نبودی .

پیامبر خدا در محل صورین (229) به جمعی از اصحاب و یاران خود مرور نمود پیش از آنکه به بنی قریظه برسد پس فرمود : آیا کسی از پیش شما عبور ننموده است ؟

گفتند : چرا یا رسول الله همین الان دحیه کلبی از اینجا عبور نمود روی استر سفید رنگی نشسته بود که در روی زین قطیفه دیباجی قرار داشت . پیامبر اکرم فرمودند : او جبرئیل بوده است به سوی بنی قریظه مأمور شده است تا قلعه ها و دژهای آنان را تکان دهد و رعب و وحشتی در قلوب آنان ایجاد نماید .

هنگامی که رسول خدا به طرف بنی قریظه آمد بر سر چاهی از چاههای آنان فرود آمد که در کنار اموال آنان قرار داشت به آن چاه ، چاه أنا گفته می شد (230)

و مردم نیز به او پیوستند پس عده ای از آنان بعد از عشای آخر آمدند در صورتی که هنوز

نماز عصر را نخوانده بودند چون پیامبر خدا فرموده بودند هر کدام از شما می بایست نماز عصر را در بنی قریظه برگزار نماید پس آنان را مسائل ضروری جنگ مشغول ساخته بود و از نمازگزاردن امتناع ورزیده بودند بر اساس آنچه از رسول خدا شنیده بودند هر کدام از شما نماز عصرتان را در بنی قریظه می بایست بخوانید .

پیامبر خدا و مسلمانان 25 روز یهودیان را در دژهای خود محاصره نمودند از آن وقتی که قریش و غطفان از آنان باز گشته بودند و این کار را جهت وفاء نمودن به آنچه که با کعب بن اسد تعهد نموده بودند (که یهودیان را نکشند بلکه محصور سازند) انجام دادند .

حیی بن اخطب از زعماء و رهبران بنی النضیر بود که رسول خدا آنان را به علت خیانت و فریبشان به خیبر تبعید نموده بود و آنان را نکشته بود می بینیم باز او در این موقعیت بار دیگر هم به مسلمانان خیانت میورزد و کفار و یهود را بر ضدّ مسلمانان جذب و فرا می خواند .

وقتی یهودیان یقین پیدا نمودند که پیامبر خدا از آنان منصرف نمی شود و بازگشت نخواهد نمود جز اینکه کار را یکسره نماید کعب بن اسد به آنان گفت ای گروه یهود ! برای شما حادثه ای پیش آمده است که خودتان شاهد آن هستید من سه پیشنهاد به شما دارم هر کدام از آنها را خواستید پذیرا باشید .

گفتند : آن پیشنهادها چیستند ؟

کعب گفت : آن پیشنهادها این است :

1 . از این مرد پیروی نمائیم و او را تصدیق کنیم به خدا

قسم به ما روشن گشته است که او پیامبر فرستاده شده از جانب خدا است .

و او همان است که در کتابهای خود او را می یابید در چنین صورتی بر خون ، مال و اهل و عیال خود ایمن می گردید .

آنان پاسخ گفتند : ما از حکم تورات جدا نمی شویم و آن را با کتاب دیگری عوض و بدل نمی کنیم .

کعب گفت : وقتی از این امر امتناع ورزیدید پس پیشنهاد دوم آن است که بیایید فرزندان و همسران خود بکشیم و به سوی محمد و رجال او ظاهر گردیم در حالی که شمشیرهای خود را از غلاف بیرون کشیده ایم و پشت سر خود چیزی را باقی نگذاشته ایم تا آن که خداوند بین ما و مسلمانان داوری نماید ، اگر هلاک شدیم دیگر نسلی پشت سر خود باقی نگذاشته ایم که نگران آنان بوده باشیم و اگر پیروز شدیم آنگاه زن و فرزند خود را می یابیم .

در پاسخ این پیشنهاد گفتند : آیا ما این بیچارگان و مساکین را بکشیم که هیچ خیر و صلاحی در زندگی بعد از آنان وجود ندارد ؟

کعب گفت : پس حالا که این پیشنهاد را نیز پذیرا نیستید ، امشب ، شب شنبه است و امید است که محمد و اصحاب او امشب را به ما مهلت دهند پس از قلعه ها پائین بیایید شاید ما از محمد و اصحاب او به «غرّه» برسیم (231)

در پاسخ گفتند : آیا ما شنبه را به خودمان تباه سازیم و در آن کاری را انجام دهیم که پیشینیان ما نکرده اند جز آن

که می دانید چه بلائی که به آنان رسیده است از مسخ و غیره چیزی که بر تو مخفی نیست !

کعب گفت : هیچکدام از شما از آن روزی که از مادر متولد شده اید روزی از روزگاران با احتیاط نخوابیده اید سپس آنان با شدت داخل جنگ شدند و به ابوسفیان هم اطلاع داده بودند شما ثابت و استوار باشید ما حوزه اسلام را مورد حمله و غارت قرار خواهیم داد . (232)

* * *

بخش دوّم : روایت ساختگی ابی لبابه

یهودیان ، کسی را پیش رسول خدا فرستادند که ابولبابه بن عبد المنذر هم پیمان عمرو بن عوف را پیش ما بفرست (و قریظیان هم پیمانان اوس بودند) تا ما در مورد

مسائل خویش با او مشورت کنیم پس پیامبر خدا او را نزد یهود ساکن قلعه فرستاد هنگامی که او به قلعه رسید مردان به سوی او برخاسته و زنان و کودکان آه و ناله سر دادند و در مقابل او گریستند پس ابو لبابه به آنان رقت و ترحم کرد .

به او گفتند ای اباالبابه چگونه فکر می کنی آیا ما به حکم محمد تنزل پیدا نمائیم ؟

ابولبابه گفت : آری و با دست خود به گلویش اشاره نمود (یعنی اگر تنزل ننمائید همانا کشته شدن است .

ابولبابه گوید : از مکان خود حرکت ننموده بودم تا اینکه فهمیدم من در مأموریت خود به خدا و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خیانت ورزیده ام سپس به رو افتاد دیگر به سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بازنگشت تا اینکه به مسجد رسول الله رفت و خود را

به ستونی از ستونهای مسجد بست و گفت : من از این مکان تکان نمی خورم تا اینکه خداوند توبه مرا بپذیرد و با خدا عهد و پیمان بست که هرگز قدمی به نفع بنی قریظه بر ندارد و در شهری دیده نشود که در آن به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) خیانت نموده است و خداوند متعال در حق ابی لبابه نازل فرمود : «ای افرادی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نورزید در حالی که به امانات خویشتن خیانت میورزید و شما خود عالم و دانا هستید . » (233)

وقتی خبر ابی لبابه به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) رسید فرمود : اگر او پیش من می آمد در حق او استغفار می نمودم اما اینکه خودش کاری را شروع کرده است پس من باز دارنده او از آن مکان نیستم تا اینکه خداوند متعال توبه او را بپذیرد .

پذیرش توبه ابی لبابه سحر هنگام به رسول خدا نازل شد در حالی که او در خانه ام سلمه بود .

ام سلمه گوید : شنیدم نزدیک سحر پیامبر خدا می خندد پس گفتم چرا می خندی ای رسول خدا که همیشه خندان باشی .

فرمود : توبه ابی لبابه پذیرفته شد .

گفتم : آیا به او بشارت ندهم ؟

فرمود : آری اگر خواستی به او بشارت بده ، پس ام سلمه بر در حجره اش ایستاد و این در تاریخی بود که هنوز حجاب و پرده زده نشده بود پس ام سلمه به ابی لبابه گفت : بشارت باد بر تو که توبه

تو پذیرفته شد .

پس مردم هجوم بردند تا او را آزاد سازند ابولبابه گفت به خدا قسم امکان ندارد و اجازه نمی دهم جز اینکه شخص رسول خدا با دست مبارک خود مرا بگشاید پس هنگامی که پیامبر خدا جهت اقامه نماز صبح می رفت او را آزاد نمود» (234)

ابولبابه شش شبانه روز خود را بسته به ستون نموده بود همسرش در وقت نماز او را باز می گشود تا نمازش را برگزار نماید سپس به ستونش می بست آیه ای در ارتباط با پذیرفته شدن توبه او آمده است چنین می باشد :

«وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (235)

«آن دیگران به گناهان خود اعتراف نموده اند آنان که عمل صالح را با عمل ناصالح مخلوط نمودند امید است که خداوند به سوی آنان برگردد به درستی که خداوند بخشنده و مهربان می باشد ؟

این اجمال توبه ابی لبابه بود که از منابع مربوطه نقل شد ولی صحیح آن است که پیامبر خدا و دیگر مسلمانان ازسخن گفتن با او به علت تخلف از جنگ تبوک امتناع ورزیدند پس ابولبابه خود را به عنوان استغفار به ستون مسجد بست در حالی که نادم و پشیمان بود پس خدواند سبحان گناه تخلّف او را بخشید . (236)

* * *

بخش سوم : جنگ بنی قریظه

هنگامی که یهودیان جنگ را مقرر داشتند و تسلیم شدن را نپذیرفتند و همراه رهبرشان کعب بن اسد به سب و ناسزاگوئی به پیامبر خدا و مسلمانان استمرار

بخشیدند پس رسول خدا سپاهیان اسلامی را با قیادت و رهبری

اکابر صحابه اعزام فرمود (237) ولی آنان فرار را بر قرار ترجیح دادند پس پیامبر اکرم از قهرمان مسلمانان علی استعانت جست پس علی به سراغ آنان رفت و با آنان محاربه نمود و پیروزی روشن و بزرگی کسب نمود برخی از آنان را کشت و برخی دیگر را به اسارت گرفت . (238)

و آنان را به حکم رسول خدا نازل نمود آن هم پس از 25 روز از محاصره و جنگ و گریز . (239)

طاغیان ، سیره و تاریخ بنی قریظه را تغییر داده اند بر اساس آن عداوت و دشمنی که با اسلام و مسلمین داشتند و گفته اند که یهودیان از قلعه های خویش بدون جنگ پائین آمده اند و مسلمانان به قتل عام آنان اقدام کرده اند .

در حالی که روایات صحیحه اثبات می نماید که آنان خود را تسلیم ننموده اند مگر پس از آن شکستی که بر آنان وارد شد و پیامبر خدا فرمود : علی امام شما و جانشین من در میان شما است و جبرئیل این سفارش را از سوی پروردگارم به من آورده است آگاه باشید اهل بیت من وارثان امر من و رقابت کنندگان امر امت من هستند خدایا ! کسی که وصیت مرا در حق آنان حفظ نمااو را در زمره من محشور بدار و هر فردی که در حق آنان وصیّت مرا ضایع سازد پس او را از بهشت محروم بدار (240) و فقط دو نفر از مسلمانان در اثر جنگ و محاصره کشته شدند . (241)

یهودیان و اعوان و انصار اموی آنان

حادثه به ترتیبی تنظیم نموده اند تا آنکه روایت ساختگی را با تحریف روایت ابی لبابه آماده سازند و محال است که ابولبابه به یهودیان ، قتل و کشتار آنان را خبر دهد چون او و دیگران از یهود و غیر آنان ، می دانستند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اسیران را نمی کشد .

* * *

بخش چهارم : آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اسیران بنی قریظه را کشتند ؟

هنگامی که اسیران یهود بنی قریظه به حضور رسول خدا آورده شدند افراد قبیله اوس حرکت کردند و گفتند : آنان موالی و دوستان ما هستند نه خزرجیان و تو در حق موالی و برادران ما دیشب آنچنان رفتار نمودی که خود می دانی .

چون رسول خدا یهودیان بنی قینقاع را پیش از یهودیان بنی قریظه محاصره نموده بود و آنان هم پیمانان خزرج بودند پس به حکم رسول خدا تنزل نمودند پس در حق آنان عبدالله بن ابی بن سلول درخواست بخشش نمود و رسول خدا به او بخشید . (242)

پس هنگامی که اوسیان این سخن را آغاز نمودند پیامبر خدا فرمود آیا رضایت نمی دهید که در مورد آنان یک نفر از شما داوری نماید ؟

گفتند : بلی ؟ پس پیامبر خدا این مسئولیت را بر عهده سعد بن معاذ قرار داد .

سعد بن معاذ گفت : بر شما لازم است که به حق عهد و پیمان الهی قضاوت و حکمی که می کنم بپذیرید ، گفتند : بلی .

سعد بن معاذ گفت : و بر عهده هر کس که اینجا و در این ناحیه ای که آنجا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هست .

پس رسول خدا

(صلی الله علیه وآله) فرمود : آری ، پس سعدبن معاذ در مورد قتل مردان و اسیری زنان و اطفال و تقسیم اموال و اراضی آنان حکم و داوری نمود .

****

فصل پنجم : حقیقت مسئله

پیامبر خدا اسیران بنی قریظه را نکشت بر اساس دلیلهائی که ارائه می شود :

1 پیامبر خدا دستور تبعید و جلای وطن آنان را صادر نمود که به سوی خیبر بروند ولی اراضی و اموال آنان به نفع مهاجرین باقی بماند و سلاحهای آنان

متعلق به عموم مسلمین باشد و حسن بصری هم اخراج یهودیان قریظه را به خیبر تأیید و نزول آیه شریفه را در حق آنان تعریف کرده است :

هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ (243) »

2 . پیامبر خدا در هیچ کدام از جنگها و سریه ها ، اسیران را نکشته است خواه در بدر باشد یا احد ، خندق باشد یا خیبر و بنی قریظه یا مکه و حنین و دیگر معرکه ها پس این افتراء و دروغ از کدام ناحیه آمده است در حق پیامبری که او رحمهٌ للعالمین می باشد ؟

3 . داستان ابی لبابه به کلی دور از واقعیت می باشد و واقعیت امر به صورتی است که ذکر می شود : ابو لبابه از پیوستن به گروه حمله وران تبوک امتناع ورزید پس پیامبر خدا او را مورد توبیخ قرار داد به همان صورتی که کعب بن مالک را که پس از بازگشت از شام مورد توبیخ قرار داده بود چون به مسلمانان سفارش نموده بود که با متخلفین و عصیان کنندگان از جنگ

گفتگو ننمایند ، پس ابولبابه به عنوان طلب عفو خود را به ستونی بست و آیه شریفه در پذیرش توبه او نازل گردید (244) .

در چنین صورتی موضوع اشاره به گلوی خویش در جمع یهودیان قریظه مبنی بر اینکه پیامبر خدا آنان را ذبح خواهد نمود اگر بر حکم او نازل نگردیدند از آن افترائات و ساخته های امویان می باشد که خداوند متعال به ما توفیق کشف آن را همراه با دیگر مخترعات آنان نصیب فرمود و این کشف از یک توطئه سری حکایت دارد که بسیار هم هدفمند می باشد و آن اینکه پیامبر خدا و سعد بن معاذ انصاری را متهم سازند که عامل کشتار اسیران بوده اند !

4 . سعد بن معاذ حکم نمود که حیی بن اخطب رهبر یهودیان بنی النضیر (که پیامبر خدا قبلا او را آزاد ساخته بود) کشته شود چون او بعد از آزادی از اسارت در جنگ بنی نضیر در معرکه احزاب به یهودیان بنی قریظه و قریش بر ضد مسلمانان کمک کرد پس چاره ای جز کشته شدن نداشت ، پس او کشته گردید و هنگامی که او را دست بسته بر گردن به حضور پیامبر خدا آوردند گفت : به خدا قسم من در عداوت خودم نسبت به شما نفس خود را ملامت ننموده ام ولی کسی که خداوند او را ذلیل و خوار کرده باشد پس حتماً خوار و ذلیل خواهد شد سپس روی زمین نشست و گردن او زده شد پس حزب قریشی واقعه را تحریف نموده اند و گفته اند : پیامبر خدا تمام اسیران بنی قریظه

را کشت !

5 . رفتار پیامبر خدا با یهودیان در جنگ های متعدد به صورت زیر بود :

در جنگ مسلمانان با یهود بنی قینقاع دستور داد که آنان را جلای وطن کنند و اموال آنان را پیامبر خدا و مسلمانان به غنیمت ببرند و آنان زمین و مستغلات نداشتند بلکه زرگر بودند پس پیامبر خدا اسلحه فراوان و وسایل زرگری آنان را گرفتند . (245)

حزب قریشی اموی و منافقان روایت مجبور ساختن بیامبر توسط ابن ابّی را در مورد آزاد سازی اسیران بنی قینقاع تحریف نموده اند . در صورتی که نظریه پیامبر اسلام در مورد اسیران مبنی بر آزاد سازی کافران و اصحاب کتاب ، هر دو بود . (246)

و در جنگ بنی النضیر رسول خدا آنان را محاصره نمود تا اینکه این محاصره به حد نهایی خود رسید پس پرداخت نمودند به او هر آنچه را که او می خواست و با آنان در برابر حفظ خونهایشان مصالحه به عمل آمد که آنان زنده بمانند ولی از اراضی و اوطان خود بیرون شوند و آنان را به خیبر و فدک یا «أذرعات» شام بفرستند (247) و آنان موظف بودند به مقدار حمل و بار یک شتر حمل نمایند بدون بردن طلا ، نقره و سلاح (248) ولی در معرکه خیبر به گونه ای دیگر بود و آن به این ترتیب بود که پیامبر خدا و مسلمانان برخی از دژها و قلعه ها را با زور باز گشودند برخی از خیبر نشینان نیز متمایل به صلح گردیدند پس پیامبر خدا در برابر حفظ خونهای آنان دستور

داد به اندازه بار مرکبها وسائل ببرند ولی نقدینگی اعم از طلا و نقره و سلاح از آن رسول خدا و مسلمانان باشد و آنان را از خیبر بیرون کردند و شرط نمودند چیزی را از مسلمانان پوشیده ندارد و اگر چنین پوششی صورت گرفته باشد عهد و پیمانی ، بین آنان حاکم نخواهد بود و هنگامی که رسول خدا مالی را پیدا نمودند که در . . . شتران پنهان کرده بودند بر زمینها و درختان خرمای آنان غلبه و تسلط یافتند (249) و ابن ابی الحقیق را کشتند چون او گنجی را پنهان داشته بود پس خداوند متعال بر کشف آن هدایت و راهنمایی کرد (250) ولی بقیه یهودیان در سرزمین خود باقی ماندند بر این اساس که نصف محصول را به مسلمانان پرداخت نمایند .

پس به این صورت مسلمانان ، هرگز اسیران یهود را به صورت جمعی نکشتند بلکه برخی از آنان را در سرزمین خود باقی گذاشتند که کار کنند و برخی دیگر را به خیبر کوچ دادند .

* * *

---

[229]- صورین : محلی در نزدیکی مدینه می باشد (معجم البلدان) .

[230]- آنا ، مانند هنا یا اَنا مانند حتی یا با کسر نون مشدده و برخی آیا با باء به جای نون از چاههای بنی قریظه می باشد افروض و شرح مواهب و معجم البلدان) ولی به اعتقاد مترجم این کلمه یک کلمه ترکی است به معنای مادر یعنی چاه اصلی ، یا چاه مادر ، مراجعه کنید به الروض .

[231]- منازل بنی قریظه در قسمت جنوب مدینه ، شرق مسجد قباء قرار

دارد و 2 میل با مسجد فاصله داشت یهود بنی قریظه کوشش داشتند پیامبر خدا را پیش از جنگ خیبر به قتل برسانند پس خداوند متعال او را نجات داد - التبیان شیخ طوسی ج 3 ص 463 .

[232]- کنز العمال ج 10 ص 459 .

[233]- سوره انفال آیه 27 .

[234]- سیره ابن هشام ج 2 ص 248 .

[235]- التوبه آیه 102 .

[236]- المصنف عبدالرزاق الصنعانی ج 9 ص 74 .

[237]- امام حسن مجتبی (ع) از ذکر اسامی آنان امتناع ورزیده است واز ابوبکر و عمر با این عبارت کنایه آورده است و اگر جز آنان بودند تصریح به نام می کردند .

[238]- شرح نهج البلاغه معتزلی ابن ابی الحدید ج 6 ص 289 .

[239]- شرح نهج البلاغه معتزلی ابن ابی الحدید ج 6 ص 289 ، قریظه و نضیر هر دو کاهنی از اولاد کوهن بن هارون می باشند .

[240]- الصراط المستقیم علی بن یونس عاملی ج 2 ص 80 .

[241]- سیره ابن هشام ج 2 ص 248 - 250 ، تاریخ طبری ج 3 ص 245 ، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 52 ، مغازی واقدی ج 1 ص 530 .

[242]- تاریخ طبری ج 2 ص 172 ، 174 ، تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 137 ، 138 .

[243]- ثعلبی در تفسیر خود آن را حکایت کرده است تفسیر قرطبی ج 18 ص 03 .

[244]- المصنف عبدالرزاق صنعانی ج 9 ص 74 و صاحب استیعاب آن را روایت کرده است .

[245]- تاریخ طبری ج 2 ص 172 174 ، تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 137 - 138 .

[246]-

بنگر به اوامر رسول خدا (ص) در مورد اسیران ، بدر ، خیبر ، حنین در همین کتاب .

[247]- دلائل النبوه بیهقی ج 3 ص 354 - 359 چاپ دارالکتب العلمیه بیروت ، تاریخ طبری ج 2 ص 223 - 224 ، چاپ اعلمی بیروت ، الثقات ج 1 ص 243 ، سیره مغلطای ص 53 ، التنبیه و الاشراف مسعودی 213 ، الدر المنثور ج 6 ص 188 ، مراه الجنان یافعی ج 1 ص 9 ، تاریخ اسلام ذهبی المغازی 233 .

[248]- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 49 .

[249]- یعنی جلدی که در آن زینتها قرار داده شده است .

[250]- المنتظم ج 3 ص 294 .

باب نهم : جنگ خیبر

بخش اول : حرکت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به سوی خیبر

خیبر ، قطعه ای است در مسیر مدینه به شام که فاصله آن تا مدینه 32 فرسخ یعنی 96 میل می باشد (251) و فاصله سه روز راه به سوی شام می باشد (252) و خیبر به لغت یهود به معنای دژ و قلعه می باشد و برخی گفته اند که به نام خیبر بن قانیه

نامیده شده است (253) .

در آن منطقه مزارع فراوان می باشد و تنها چهل هزار اصله خرما می باشد .

خداوند متعال فتح آن را به پیامبر خویش ، وعده داده بود آنگاه که او در (حدیبیه) بودند جایی که در قرآن آمده است : «و أثابهم فتحا قریباً» (254) و در آیه دیگری می فرماید : «و اخری لم تقدروا علیها» (255) که مقصود از اخری فارس و روم می باشد (256) .

پس از انعقاد اتفاقیه

با قریش در صلح حدیبیه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با خیالی آسوده ، به جنگ یهودیان خیبر رفت آنان که سپاهیان قریش را در جنگ احزاب بر ضد رسول خدا تجهیز نموده بودند و به جنگ با رسول خدا استمرار می بخشیدند از آن روزی که پیامبر خدا به مدینه رسیده بود پیامبر خدا در سال ششم هجرت در ماه ذیحجه از حدیبیه بازگشتند و در مدینه ماههای ذیحجه و محرم را اقامت نمودند سپس در محرم سال هفتم به جنگ یهودیان خیبر رهسپار گشتند (257) و ام سلمه را همراه خود داشتند و در مدینه سباع بن عرفطه را جانشین خود قرار دادند (258) هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یاران خود را برای آماده شدن به جنگ امر فرمود آن متخلفین به امید غنیمت آمدند آنان که از حدیبیه باز مانده بودند در حالی که می گفتند : ما همراه شما به خیبر می رویم چون آنجا سیاحتگاه حجاز است از نظر طعام ، گوشت و اموال و ثروت» (259) .

پس پیامبر خدا فرمودند : شما فقط به امید جهاد می توانید خارج شوید اما غنیمت نه . این امر بر یهودیان مدینه گران آمد آنان که پیامبر خدا را وداع می گفتند چون آنان می ترسیدند که خیبریان هلاک شوند پس هیچ کدام از یهود را حقی بر مسلمین باقی نماند جز اینکه ملتزم ادای آن گردد .

عبدالله بن ابی به یهودیان خیبر پیغام فرستاد که سلاحهای خود را بگیرند و اموال خود را به قلعه ها و

دژهای خویش وارد سازند و به جنگ پیامبر بشتابند و هرگز ترس و وحشت به خود راه ندهند چون تعداد آنان بسیار و قوم محمد جز تعداد محدودی نیستند و آن تعداد اندک نیز افراد عاری از اجتماع و فاقد سلاح هستند جز اندکی از آنها (260) .

پیامبر خدا و مسلمانان مسافت بین مدینه و خیبر را سه روزه طی کردند و هنگامی که به حدود خیبر رسیدند پیامبر خدا به مردم دستور داد بایستند و دست به دعا برداشت و عرض کرد : «پروردگارا ! ای آفریدگار آسمانها و هر آنچه سایه افکنده است وای آفریدگار زمینهای هفتگانه و هر آنچه را روی خود حرکت داده اند ، و آفریدگار شیاطین و هر آنچه را که گمراه ساخته اند من خیر و صلاح این آبادی را مسئلت می نمایم و خیر و صلاح هر آنچه را که در او است و پناه می برم به تو از شر این آبادی و هر آنچه در آن وجود دارد» (261) خیبر مخصوص جهاد گران حدیبیه (262) نبود بلکه شرط این غزوه آن بود که تنها هدف جهاد ورزان در راه خدا بوده باشد نه کسب غنیمت و مال .

روش نظامی پیامبر خدا آن بود که هرگز شبانه بر دشمن حمله نمی کرد بلکه مهلت می داد تا صبح گردد اگر از جمع دشمن صدای اذان می شنید جنگ را متوقف می ساخت و اگر صدای اذان را نمی شنید در همان وقت حمله را آغاز می نمود . (263)

یهودیان خیبر هرگز گمان نمی بردند که پیامبر خدا و

مسلمانان با آنان بجنگند چون آنان دارای دژها و قعله ها و صاحبان عده و عدد بودند هر روز ده هزار جنگجو در صفوف منظم بیرون می آمدند سپس می گفتند : آیا محمد با ما می جنگد ؟ هیهات ! هیهات . .

و یهودیان مدینه نیز می گفتند : خیبر بهترین مانع و محافظ از شما می باشد اگر شما خیبر و قلعه های آن را ببینید حتماً باز می گردید پیش از آنکه به آنجا برسید آنان دارای قلعه های بلند در تپه ها و کوهها هستند و آب دائم در آن جریان دارد .

خیبر منطقه ای بود که حرارتش بسیار شدید بود و این گرما مسلمانان را سخت به خستگی و مشقت می افکند (264)

تعداد نفرات رسول خدا 1600 تن بود و پرچمدار مسلمانان آن پرچمدار همیشگی رسول خدا و مسلمانان علی بن ابیطالب بود که همراه او 200 سوار کار شجاع بود مسلمانان شبانه بر خیبر وارد شدند و نزدیک صبح پیامبر خدا نیروهای همراه علی را مشاهده کردند و گفتند : محمد و خمیس یعنی جیش و سپاه !

پیامبر خدا فرمود : الله اکبر ما وقتی به سر وقت قومی نازل شدیم «فساء صباح المنذرین» (265) .

پیامبر خدا به سپاهیان فرمودند : مبادا باردارن از اسیران را بگیرید و حلال نیست بر فردی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد از اینکه یکی از زنان را به خود اختصاص دهد جز آن که او را استبراء نماید و حلال نیست به فردی که غنیمتی را بفروشد پیش از آنکه تقسیم شده باشد . (

(266

یهودیان مدینه می گفتند : خیبر 1000 زره پوش دارد قبیله اسد ، غطفان ، همواره از عرب بوسیله آنان دفاع می کردند آیا شما می توانید طاقت و توان مقابله با آنان را داشته باشید ؟ ولی مسلمانان در پاسخ می گفتند : خداوند متعال به پیامبرش وعده داده است که آن منطقه را به غنیمت مسلمانان در آورد !. . .

* * *

بخش دوم : آمادگی جنگی یهودیان خیبر

یهودیان خیبر در مورد نحوه دفاع با هم اختلاف نظر داشتند ابو زینب حارث یهودی می گفت : ما افراد خود را به بیرون قلعه ها ببریم و در بیرون از دژها به جنگ

بپردازیم ، ولی دیگران می گفتند : از داخل قلعه ها به دفاع و جنگ بپردازیم (267) .

یهودیان خیبر مرعوب و ترسناک از مسلمانان بودند ولی قریش از این جنگ مسرور و خوشحال بودند چون آنان ، آشنائی و شناخت کافی از قدرت و عظمت قلعه های خیبر و کثرت نیروهای مدافع آنان داشتند از این رو می گفتند : پیروزی محمد ذلت دائمی او خواهد بود .

کنانه بن ابی الحقیق ، غطفان را به نصرت و یاری خود طلبید مشروط بر اینکه نصف خرمای خیبر را در یکسال به آنان تسلیم کنند پس هنگامی که قبیله غطفان ، آمدن پیامبر اسلام و مسلمانان را به خیبر شنیدند نیروهای خود را گرد آوردند و بیرون آمدند که به کمک خیبریان بشتابند و قسمتی از راه را آمده بودند که پشت سر خود در مورد اموال و دارائی اهل و عیال چیزهایی شنیدند و احساس نا امنی کردند پس دوباره بازگشتند و پیش اهل

و عیال و اموال و دارائی خویش باقی ماندند و پیامبر خدا را با خیبریان باقی گذاشتند (268) .

ولی ظاهر این است که پیامبر خدا یک نوع عملیات نظامی موحشی ایجاد کرده است که اینان را ترسانده است و از مسیر خیبر برگردانده است این عملیّات در مسیر پیامبر خدا که از مسکنها و منازل غطفان عبور می کرد و در «رجیع» نازل می گشتند که این عمل باعث بلند شدن صداها و ناله های افراد یهود می گردد پس این قبیله ترسیدند و سلامت اولاد و همسران خود را بر خرمای خیبر ، ترجیح دادند (269) .

هنگامی که پیامبر خدا به خیبر رسید با صدای بلند فرمود : الله اکبر خیبر را خراب می نمایم و مسجد بنا می کنم و شعار مسلمانان در این جنگ «یا منصور امت» ای خدای کمک کننده بمیران (270) . یهودیان خیبر ، همسران ، اطفال و اموال خود را به دژهای وطیع و سلالم منتقل نمودند و ذخائر خود را به قلعه ناعم بردند ورزمندگان به قلعه «نطاه» وارد شدند و قلعه «قموص» محکم ترین و پایدارترین قلعه های خیبر بود و این همان قلعه ای بود که پادشاه شان مرحب در آن سکونت میورزید ، یهودیان خندقی درکنار قلعه های خویش احداث کرده بودند همانند خندق مدینه و دژهائی در بالای برجها و کوهها و هر قلعه ای دارای درب بزرگی بود که از سنگ ساخته شده بود که طول آنها چهار ذرع و عرض دو ذراع در ضخامت یک ذراع . یکی از چوپانان فردی از یهود پیش رسول

خدا آمد تا او را به اسلام راهنمایی کند پس او را به اسلام آشنا نمود او مسلمان شد وگفت : من اجیر و وخدمت این فرد یهودی بودم و این گوسفندان امانت پیش من هستند با آن ها چگونه رفتار نمایم ؟ پیامبر خدا فرمود صورت آنها را به سوی قلعه برگردان و آنها خودشان به صاحب خودشان برمی گردند وی گوسفندها را به سمت قلعه برگرداند و راهنمائی نمود و آنها بانظم و ترتیب خاص به طرف قلعه رفتند تا وارد قلعه شدند سپس او به سوی مسلمانان برگشت و همراه آنان می جنگید تا اینکه سنگی به او رسید و او را کشت . (271)

بخش سوم : وقایع جنگ

قسمت اول

پیامبر خدا نخست جنگ خود را با رزمندگان یهود آغاز نمود آنان در محلی بالاتر

از جایگاه سپاه پیامبر خدا قرار داشتند پس تیرها سریع تر به آنان می رسید پیامبر خدا حدود ده شب آنها را محاصره نمود .

علی بن ابی بکر هیثمی از ابن عباس روایت کرده است : که پیامبر خدا نخست او را (گمان می کنم ابوبکر را) اعزام نمود ولی او و همراهان با حال هزیمت برگشتند و فردای آن روز عمر را اعزام نمود او نیز به حال هزیمت برگشت در حالی که اصحاب خود را ترسو می خواند و اصحابش نیز او را ترسو می خواندند پیامبر خدا فرمود : «فردا پرچم را به دست جوانمردی خواهم داد که خدا را دوست می دارد و خدا نیز او را دوست می دارد خداوند به وسیله او این قلعه را فتح خواهد کرد او حمله کننده است و

فرار کننده نیست»

اصحاب از دل شب منتظر بودند که این فرد چه کسی خواهد بود و پرچم به چه کسی اعطا خواهد شد .

پیامبر خدا نزدیک صبح به سراغ علی بن ابیطالب فرستاد در حالی که او چشم درد داشت ، علی فرمود : من زمین عادی و کوه را نمی بینم پیامبر خدا فرمود : چشمهای خود را باز کن پس هر دو چشم را باز کرد و پیامبر خدا آب دهان در هر دو چشم او قرار داد علی می گوید : از آن لحظه که پیامبر آب دهان بر چشمان من قرار داد تا کنون چشمان و گوشهایم به دردی مبتلا نگشته است . (272)

سپس پرچم را در اختیار او قرار داد و در حق او و یارانش دعا کرد . پس نخستین کسی که به مبارزه پیش آمد حارث برادر مرحب خیبری بود که با گروه خودش پیش آمد پس مسلمانان پخش و پراکنده شدند ولی علی ثابت و استوار باقی ماند پس هر دو رزمنده تحرک یافتند و علی او را کشت . برادرش یاسر جهت مبارزه بیرون آمد پس علی او را نیز کشت و اصحاب و یاران حارث به قلعه داخل شدند و در را به روی خود بستند آنگاه مرحب که پادشاه و رئیس آنان بود خارج شد او فرد بلند قد و عظیم الهیبه بود (273) و ظاهر این است که او بعد از کشتن حیی بن اخطب پادشاه و رئیس آنان شده بود او رجزی خواند و می گفت : «خیبریان دانسته اند که من مرحب پوشنده سلاح و قهرمان با

تجربه هستم گاهی با نیزه مجروح می سازم و گاهی با شمشیر خود می زنم»

در پاسخ رجز او علی فرمود : من همان فردی هستم که مادرم مرا «حیدر» (شیر بچه) نامیده است من شما را با شمشیر پاره پاره می کنم همانند پاره کردن . . . شیری در بیشه ها که حمله اش شدید می باشد .

این دو پهلوان هر دو با هم ضربتی را رد و بدل کردند پس علی تیز دستی نمود با شمشیر ذوالفقار خود ضربتی زد پس سنگی را که به عنوان کلاه خود برگزیده بود پاره نمود و کلاه خود سر او را پاره نمود تا به دندانهایش رسید سپاهیان صدای ضربت او را شنیدند علی هر سه برادر مرحب ، حارث و یاسر را کشت آنان که هر سه نفر به صورت پی در پی به مبارزه علی شتافته بودند (274) .

آن حالت روانی که یهودیان پیرامون نیروی سپاه خود در خیبر قرار داده بودند و آن قدرت و توان رزمی را که مرحب و برادرانش با آن شجاعت شناخته شده بودند تأثیر نیرومندی در فرار ابی بکر و عمر داشت . . . .

ذهبی روایت و بکائی از ابن اسحاق را آورده است و آن روایت جابر بن عبدالله انصاری است که می گوید : «علی در خیبر را روی دستان خود حمل نمود تا اینکه مسلمانان از روی آن عبور کردند پس قلعه ها را باز گشودند آن در بعدها خراب شد و چهل نفر نمی توانستند آن را حمل نمایند (275) و گفته اند در را روی پشت

خود حمل نمود تا اینکه مسلمانان روی آن بالا آمدند و وارد قلعه شدند .

درِ قلعه خیبر از سنگ درست شده بود که طول آن 4 ذراع و عرض آن 2 ذراع بود پس علی بن ابیطالب آن را کندو پشت سرخود افکند و داخل قلعه شد و مسلمانان نیز داخل قلعه شدند (276) یهودیان به تقلید از عمل مسلمانان اطراف قلعه را خندق کنده بودند پس علی آن درب را که از قلعه کنده بود به صورت پل در آورد تا مسلمانان توانستند از روی آن عبور و وارد قلعه شوند پس از آنکه رهبرشان حارث بن ابی زینب کشته شده بود . علی در باب کندن درِ خیبر جمله معروفی دارد که می فرماید : «من باب خیبر را با قدرت جسمانی ام نکندم بلکه با قدرت الهی کندم» (277)

استاد عبدالرحمان شرقاوی در کتاب «محمد رسول الحریه» معرکه خیبر را توصیف می نماید و قهرمانیهای علی را نیز بازگو می نماید و تصریح می کند که چگونه آن بزرگوار در طی ساعاتی اندک چه پیروزیهای بزرگی را برای مسلمین آوردند در حالی که مسلمانان در عرض چند روز که جنگ از ناحیه مسلمانان استمرار یافته بود ولی نه توانسته بودند کوچک ترین نیاز خود را برطرف سازد .

محمد (صلی الله علیه وآله) اینچنین مصلحت دید که تمام نیروهای کوبنده خویش را جهت فتح این دژ گرد آوری نماید پس اجتماع یهود در آن قلعه آنان را قادر به آسیب رساندن به مسلمانان قرار داده بود ، محمد (صلی الله علیه وآله) سپاه خود را گرد

آورد و به آنان دستور داد که به قلعه حمله ور شوند و به ابوبکر پرچم سپاه را داد ولی او نتوانست کاری از پیش ببرد و نه وارد قلعه گردد .

و در روز دوم سپاه خود را گرد آورد و قیادت سپاه را در اختیار عمر بن خطاب قرار داد واو یک روز تمام محاربه و جنگ نمود ولی او نیز نتوانست قلعه را بازگشایی نماید و یهودیان همچنان در جایگاههای منیع خود باقی مانده بودند و ضربات آنان را پاسخ می دادند بی آن که حتی یک نفر جهت محاربه به محل سرباز و مکشوف گام بگذارد . (278)

این قلعه ها و این اعداد نظامی و عسکری بزرگ را مال فراوان ، سلاح ، شهرت جنگجویی و مکر یهود روی هم انباشته بود و به همین جهت سپاه مسلمین در دو حمله نخستین و دوم فرار نمودند و رهبران فراریها همان ابوبکر و عمر بودند .

نیروهای به هم فشرده یهود از قلعه خارج شدند در حالی که یاسر پیشاپیش آنان حرکت می کرد به حدی که تا نزدیکی های جایگاه پیامبر خدا گام نهاد و این جرئت و جسارت بر پیامبر خدا را سخت گران آمد و بسیار مهموم و ناراحت گردید (279)

سپس پیامبر خدا علی بن ابیطالب را فراخواند به او فرمود این پرچم را به دست گیر امید است خداوند متعال به وسیله تو فتح و پیروزی نصیب فرماید علی (علیه السلام) زره پوش را از تن خودش بیرون آورد تا در سرعت حرکت مؤثر باشد و رجال و افراد خود را نیز فرا خواند

که زره پوشها را بیرون آورند و سنگینی را از بدن خودرفع نمایند تا سبکبال گردند و در ذهن او این وصیت و سخن پیامبر خدا دور می زد : «حرکت نما در راه رسولان خویش تا به عرصه آنان وارد گردی سپس آنان را به اسلام فرا خوان اگر اطاعت ننمودند پس با آنان مقاتله نما ! سوگند به خدای بزرگ اگر خداوند متعال یک نفر را به وسیله تو هدایت نماید بهتر است از شتران سرخ مو که ارزشمندترین کالای عرب را تشکیل می داد» پیامبر خدا در چنین موقعیت بحرانی به توصیف علی (علیه السلام) پرداخت و فرمودند : «او حمله کننده است و هرگز فرار کننده نیست» (280) پیامبر خدا به علی (علیه السلام) فرمود : با آنان مقاتله و کارزار نما تا وقتی که اقرار به توحید و اعتراف به رسالت کنند و هنگامی که چنین اقرار و اعترافی از آنان سر زد پس خونها ، اموال آنان ممنوع می گردد جز در حق همان کلمه مقدسه .

علی (علیه السلام) گام به جلو نهاد نخست آنان را به اسلام فرا خواند ولی آنان راه مسخره را پیش گرفتند پس از آنان خواست که یک نفر و یک نفر با مسلمانان بجنگند و شجاعان خویش را به نبرد بفرستند تا اینکه خود شخصاً به مبارزه آنان بپردازد حارث یکی از شجاعان یهود بیرون آمد پس علی (علیه السلام) فوراً او را به زمین افکند و مرد دیگری نیز خارج شد باز علی (علیه السلام) او را نیز قرین حارث

نمود در این هنگام بود که صداها و صیحه ها از سوی مسلمانان به سوی آسمان بلند گردید و استهزاء و نیری شجاعان یهود را به باد تمسخر گرفتند علی (علیه السلام) برای مبارزه و کارزار آماده شد (281)

پس رهبر آنان «مرحب خیبری» بیرون شد و او حقیقتاً آقا و سرپرست جنگجویان و شجاعان خیبر بود ولی او با تأنی و تکبّر در حالی که گامهایش را با تأخیر و آرام به سوی علی (علیه السلام) برمی داشت به سوی علی آمد .

او با کمال اطمینان و اعتماد به نفس خویش گام می سپرد . در دستش حربه سه سر بود و هر قسمت از بدنش با آهن و مس و زره پوشانده شده بود و در تمام بدنش گوشه ای سوراخ یا منفذی خالی باقی نمانده بود که شمشیر از آن نفوذ نماید .

ولی علی (علیه السلام) با آن بدن عاری از زره پوش و دیگر سلاح و ابزار دفاعی با آن قامت معتدل خویش پیش رفت و در دستش تنها شمشیر بود و مسلمانان و یهود توقع و انتظارشان پایان یافتن کار علی (علیه السلام) بود ولی علی (علیه السلام) توانست از سبک شدن خویش از وسائل نظامی حسن استفاده را بکند و مرحب را که با تشکیلات کامل و پوشش زره و کلاه خود سر و دیگر وسائل لازمه حرکت می کرد به حدی که نزدیک بود دنده حربه اش سینه علی (علیه السلام) را بشکافد علی (علیه السلام) ناگهان عقب عقب برگشت و حربه مرحب

را به خود افکند سپس به مرحب حمله کرد و با تمام نیرویش شمشیر را بر سر مرحب کوبید پس آهن روی سر مرحب پاره گشت و شمشیر علی (علیه السلام) بر فرق مرحب نشست و جمجمه را منشق کرد و مرحب همراه فریاد یهود و تعجب آنان به زمین افتاد و فریادهای پیروزی مسلمین از اردوگاه آنان به آسمان بلند گردید علی (علیه السلام) و رجال او به سوی درب قلعه حمله بردند با تمام توان و قدرت خویش در را می کوبیدند تا باز شود و وارد شوند و یهود او کشته شدن مرحب مبهوت شده بودند و از قلعه ای به قلعه دیگر با ناله و فزع فرار می کردند .

قسمت دوم

سید مرتضی فیروز آبادی در کتاب «فضائل الخمسه»حدیث پرچم را از صحیح بخاری ومسلم روایت کرده است و از احمد بن حنبل ، نسائی ، استیعاب ، کنزالعمال ، الریاض النضره و ترمذی ، ابن ماجه و دیگران به تفصیل آورده است .

در جنگ خیبر حوادث و رخدادها با آنچه در جنگ بدر رخ داد اختلاف دارد ، چون در جنگ خیبر مسلمانان با قلعه های محکم و استوار و جنگجویان فراوان رو به رو بودند چون برخی از تواریخ تعداد آنان را تا ده هزار تن ذکر نموده اند و بریده أسلمی ذکر کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرچم را به عمر بن خطاب دادند او با جمعی از مردم به سوی خیبر حرکت نمود (282) پس با اهل خیبر برخورد نمودند عمر با اصحاب و یارانش به

سوی پیامبر بازگشتند .

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : فردا پرچم را به فردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می دارند وقتی روز روشن شد ابوبکر و عمر سینه پیش می کشیدند که آنان مشمول چنین توصیفی بوده باشند پس علی (علیه السلام) را فراخواند در حالی که او درد چشم داشت پس آب دهن به چشم او انداخت و پرچم را به او عطا نمود (283) سپس فرمود : «خدایا او را از گرما و سرما محافظت فرما ! پس از این دعا او هرگز احساس گرما و سرما نمی نمود» (284)

بیهقی روایت کشته شدن مرحب را به دست توانمند علی (علیه السلام) ذکر کرده است و گوید : «آنان دو ضربت با هم رد و بدل کردند علی (علیه السلام) پیش دستی کرد و ضربت محکمی بر سر او نواخت که سنگ روی سر و کلاه خود را دو نیمه کرد و تا دندانهایش پیشرفت نمود و شهر خیبر را گرفت به این تاریخ مسلم ، ابن اثیر و دیگر رجال سیره جزم نموده اند» (285)

قلعه ناعم نخستین قلعه از قلعه های نطاه بود که به دست توانای علی (علیه السلام) باز گشوده گردید سپس علی (علیه السلام) قلعه قموص را گشود و این قلعه بسیار محکم و منیع بود به حدی که مسلمانان در طول 20 شبانه روز محاصره نتوانسته بودند آنها را بگشایند واز قلعه قموص بود

که صفیه به اسارت گرفته شد در این روایت نام آن دو نفر که از جنگ خیبر فرار کرده بودند (ابوبکر و عمر) ذکر نشده است و به جای آن دو نام فلان و مردی گذاشته شده است چون آمده است پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پرچم را به دست گرفت و تکان داد و فرمود : کیست این پرچم را توأم با ادای حق آن باز ستاند ؟ پس فلانی آمد و گفت : من حاضرم و پرچم را گرفت و رفت سپس مرد دیگری آمد و اظهار آمادگی کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : برو ، سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : پرچم را به فردی خواهم داد که فرار نمی کند پس فرمودند : بیا ای علی ، و علی رهسپار جنگ شد تا خداوند خیبر و فدک را برای او فتح کرده (286) دیگر راویان و نویسندگان و ناشران تنها به حذف اسماء فرار کنندگان حزب قرشی بسنده نکرده اند بلکه خواسته اند مناقب و مکارم علی (علیه السلام) را نیز به نفع خود ، سلب نمایند به عنوان خیانت به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) تا صفت منافقان بر آنان صدق نماید .

ابن عرفه گوید : «اکثر احادیث جعلی در فضایل صحابه در ایام حکومت بنی امیه دستکاری شده است تا به رؤسای آنان تقرب و نزدیکی به عمل آید به این امید و گمان که آنان می خواستند دماغهای بنی هاشم را به خاک بمالند» (287

)

و از نمونه این تحریفها است که زهری اموی روایت کرده است : «آن فردی که مرحب خیبری را کشت محمد بن مسلمه بود او این سخن را بر اساس حسدورزی به علی (علیه السلام) انجام داده است و عامل برتری دادن محمد بن مسلمه به این جهت می باشد که او یهودی الاصل و یکی از دشمنان سر سخت اهل بیت (علیهم السلام) و انصار می باشد و از کسانی است که در هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) اشتراک ورزیده است و از جمله حمله کنندگان به آن بیت شریف می باشد» (288)

و هم اوست که سعد بن عباده زعیم انصار را کشته است . (289)

از این رو امویان او را دوست می دارند و چرا دوست نداشته باشند چون او مشترک با امویان در عداوت علی (علیه السلام) و انصار می باشد او کسی است که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خلافتش بیعت ننمود . (290)

و دهشت آور اینکه محمد بن مسلمه برادر مرحب می باشد پس امویان خواسته اند این نکته را بپوشانندواظهار ننمایند و او را قاتل مرحب معرفی نمایند . چون علی بن ابیطالب (علیه السلام) در علت عدم رویکرد به بیعت محمد بن مسلمه فرموده است : گناه من در بیعت ننمودن محمد بن مسلمه آن است که من برادر او مرحب خیبری را در جنگ خیبر کشته ام . (291)

در قلوب مشرکین ، حسرت پیروز نشدن یهودیان بر مسلمانان باقی ماند پس خواستند عقده های آن را

با تعریف و تمجید یهودیان و تأیید و کمک نمودن به آنان امثال کعب الاحبار ، محمد بن مسلمه ، عبدالله بن سلام و زید بن ثابت بازگشایی نمایند .

«و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین» أمویان نقشی مهم را به کعب بن مالک عطا نموده اند چون او در جنگ تبوک از پیامبر خدا و مسلمانان تخلف ورزید و در حکومت علی (علیه السلام) با او بیعت ننمود (292) .

همچنین ابن کثیر أموی روایت کرده است که محمد (ابن مسلمه) پاهای مرحب را برید پس مرحب به او گفت اینها را مجهز نما پس محمد بن مسلمه : گفت مرگ را بچش آنچنان که محمود بن مسلمه چشیده است پس علی (علیه السلام) از او عبور کرد و سر او را برید و در مسلوبات او مخاصمه نمودند و شکایت را پیش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بردند پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) شمشیر ، نیزه و کلاه خود و سپر را به محمد بن مسلمه دادند . (293)

امویان تنها به این امر بسنده ننموده اند که مناقب و فضائل علی (علیه السلام) را سلب نمایند بلکه کوشیده اند آن منقبت را به خدمت و نکوهشی تبدیل نمایند به این ترتیب او را فردی به تصویر بکشند که غنیمت و لباسهای مقتول دیگری را می طلبد و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به غیر مصلحت او حکم می دهد ولی حق و حقیقت همان است که قبلا گفتیم : این

علی (علیه السلام) است که مرحب خیبری را کشته است و عادت مألوف علی (علیه السلام) هم این بود که هرگز لباس مقتولی را سلب ننماید (294) آنچنان که در جنگ خندق در مورد عمر و بن عبدود عامری رفتار نمود و با حاملان پرچم قریش در بدر واحد رفتار کرد و سیره به ما خبر می دهد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (رئیس و بزرگ اهل بیت) از پذیرفتن 12 هزار درهم قیمت کلان جثه نوفل بن عبدالله مخزومی امتناع ورزید فردی که علی بن ابیطالب او را در جنگ خندق کشته بود و با این گفتار آن را پس زد : «نه خیری در جسد و نه در بهای جسد او وجود دارد ؟ » (295)

هنگامی که علی بن ابیطالب (علیه السلام) عمر و بن عبدود عامری را در جنگ خندق کشت عمر بن خطاب به او گفت پس چرا زره او را نکندی چون در میان عرب زرهی به خوبی آن وجود ندارد ؟ علی (علیه السلام) فرمود : «من او را زدم و او با بدترین عضو بدنش خود را محافظت نمود پس حیا نمودم که آن را سلب نمایم» (296)

و همچنان که گذشت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از پذیرفتن 12 هزار درهم برای جسد عمرو بن عبدود عامری نیز سرباز زد و نپذیرفت آن فردی که به دست علی (علیه السلام) کشته شد .

علی بن ابیطالب پهلوانان و شجاعان مشهور را در بدر ،

احد ، خندق ، خیبر و حنین کشتند ولی منافقان از دشمنان اهل بیت کوشیده اند این اخبار را تحریف نمایندو این مناقب و فضیلتها را به دیگران نسبت دهند بر اساس حسد ورزی که با ولی مسلمین و سید عرب و وصی مصطفی (صلی الله علیه وآله) داشتند واز طبیعت علی (علیه السلام) آن بود که مقتول خود را سلب لباس ننماید (297) و مجروح را نکشد و پشت سر فرار کننده راه نیافتد .

عمر گفت : در علی بن ابیطالب (علیه السلام) سه منقبت و خصلت هست که آرزو داشتم که یکی از آنها را داشته باشم و یکی از آنها محبوب تر به من می باشد از آنکه شتران سرخ مو اعطا شده باشم یکی ازدواج با فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و دیگری سکونت او در مسجد با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که بر او حلال بود هر آنچه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حلال بود و حرام بود هر آنچه بر رسول خدا حرام بود و سومی گرفتن پرچم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در روز خیبر بود (298) .

حلبی نیز گوید : «قلعه های یهود عبارت بود از نطاه ، شق ، صعب ، قموص ، وطیح و سلالم ، آن قلعه های چهارگانه نخستین با زور شمشیر فتح شد ولی قلعه پنجم و ششم با صلح و مسالمت فتح شد» .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله

) با صفیه در صهباء ازدواج نمود در آن مکانی که خورشید به علی (علیه السلام) باز گردانده شد پس از آنکه غروب نموده بود (299) .

پس برای علی (علیه السلام) دو کرامت در خیبر پیش آمد :

1 . کشتن پادشاه یهود و پهلوانان آنان و بیرون راندن سپاه آنان به خارج قلعه ها و سپس بلند نمودن درب بزرگ آنان و پل قرار دادن آن روی خندق که مسلمانان به قلعه داخل گردند و فتح قلعه و کشودن قلعه های دیگر .

2 . بازگشتن خورشید پس از آنکه غروب نموده بود . (300)

* * *

بخش چهارم : نتیجه گیری جنگ خیبر

پس از فراغت مسلمانان از جنگ خیبر ، جعفر بن ابیطالب و یاران او از حبشه بازگردیدند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : به خدا قسم نمی دانم از کدام یک از این دو امر بیشتر خوشحال گردم آیا به فتح خیبر یا قدوم جعفر سپس بلند شد و ما بین دو

چشمان او بوسه زد (301) همراه او شانزده نفر مرد بودند (302) ظاهر امر این است که توقف طولانی جعفر در حبشه جهت نشر و تبلیغ اسلام در آفریقا بوده است پس از آنکه اکثر مهاجرین پس از وصول پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به مدینه باز گشته بودند .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) برخی از دژها را بوسیله جنگ و غلبه فتح کردند و برخی دیگر ساکنان آنها بدون جنگ ، مصالحه نمودند و آنها وطیع و سلالم بودند پیامبر اسلام با یهود مصالحه کردند

بنابراین اساس که خونهای آنان محفوظ باشد و هر کدام به اندازه با چهار پایان خود از اموال را جز طلا و نقره و سلاح با خودشان حمل کنند و آنان از خیبر بیرون شدند و با او شرط نمودند چیزی را کتمان نکنند اگر مرتکب چنین خطائی شدند دیگر عهد و پیمانی با آنان وجود نخواهد داشت پس وقتی مالی را در کیسه پوستی پیدا نمودند که آن را پنهان نموده بودند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آن را به زمین و درخت غلبه داد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خیبر را به 1800 سهم تقسیم نمود پیادگان از آنها 1400 نفر و صاحبان مرکب 200 سوار کار پس به سوارکاران سه سهم قرار داد دو سهم جهت مرکب و سهمی هم برای خودشان و به پیادگان فقط یک سهم قرار داد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خیبر را به کسانی تقسیم نمود که در حدیبیه حضور داشتند پس به جابر بن عبدالله انصاری نیز سهمی عطا نمود هر چند او در خیبر غایب شده بود (303) و بر بانوانی که جهت مداوای مجروحین همراه نیروهای اسلام حاضر شده بودند از غنائم چیزی عطا فرمود .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) صفیه دختر حیی بن اخطب را به سهم خود گرفت و او را آزاد ساخت و با وی ازدواج نمود (304) و ولیمه ازدواج را خرما ، لیه و روغن قرار داد (305) صفیه به همسرش ابن ابی الحقیق تعریف کرده بود که او

در خواب دیده است که خورشید بر سینه اش افتاده است پس همسرش به صورت او زده بود که تو پادشاه عرب را آرزو می نمائی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با او عروسی انجام داد پس از آنکه از حیض پاک گردید (306) مسلمانان بر خزینه و گنج حییّ بن اخطب دست پیدا نمودند و ابن ابی الحقیق را که آن را پنهان کرده بود کشتند و خداوند متعال آن را نشان داد (307) و کنانه بن ربیع خزانه بنی النضیر را در خرابه ای پنهان کرده بود پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود : «آیا اگر این گنج را ما پیش تو یافتیم ترا بکشیم ؟ »

گفت : آری

پس وقتی مسلمانان ، گنج را پیش او یافتند او را به سزای عملش رساندند (308) سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) زمین زراعی را در اختیار آنان گذاشت که به صورت بخشی از محصولات کار کنند و فرمود : «من شما را تثبیت می کنم در آن رودی که خداوند تثبیت کرده است» (309)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز نخواست یهودیان را به شام بیرون سازد از این رو در ایام حکومت چهار ساله ای که بعد از فتح خیبر برقرار بود آنان را به سوی شام بیرون نساخت و ابوبکر هم آنان را از خیبر بیرون نکرد بلکه در این مورد به همان روش نبوی (صلی الله علیه وآله) حرکت نمود و عمر نیز در سالهای نخستین حکومت

خود و تا چهار سال چنین کاری را انجام نداد ولی بعد از مسلمان شدن کعب الأحبار او از عمر درخواست نمود که یهودیان را به فلسطین برگشت دهد از آن منطقه ای که از آن خارج کرده بودند و عمر نیز موافقت کرد .

و چون مسئله ، یک مسئله خطیری بود و همه مسلمانان با آن موافقت نمی کردند پس حدیثی رااز زبان پیامبر ساختند که مفاد آن ، توصیه به بیرون بردن یهودیان به سرزمین شام بود و این حدیث را زهری که میل و هوا و هوسش أموی بود ذکر کرده است (310) .

آمار تلفات

در این جنگ نود و سه نفر از یهودیان و شانزده تن از مسلمانان کشته شدند (311) و برخی تعداد مسلمانان را بیست و چهار نفر نگاشته اند (312) .

و به دروغ روایت کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متعه را حرام کرده است و خوردن گوشت حیوانات اهلی را نیز در خیبر حرام کرده است . (313)

و حجاج بن علاط سلمی که جدیداً مسلمان شده بود و درجنگ خیبر مشارکت نموده بود از این حادثه بهره برداری نمود و از محضر رسول خدا استیذان نمود که به مکه برود تا مال خود را از همسر مشرک خود در مکه گرد آوری نماید و چون مشرکین دوست داشتند یهودیان بر مسلمانان پیروز گردند پس حجاج به آنان گفت : محمد شکستی خورد که چنین شکستی را هرگز نشنیده اید و اصحاب و یاران او آنچنان به قتل رسیده اند که هرگز مثل آن را نشنیده

اید و پیامبر اسلام اسیر شده است و گفته اند : «او را نخواهیم کشت تا اینکه به مکه بفرستیم پس او را در مکه بکشند پیش کسانی که از دست او به ناروائی و مصیبت رسیده اند . »

پس مشرکان مال او را با شدت علاقه گرد آوری نمودند و از شنیدن این خبر بسیار خوشحال گشتند و ابوسفیان با عباس (عموی پیامبر) به سبب مصیبتی که به بنی هاشم رسیده بود همدردی کرد . سپس حجاج با عباس بن عبدالمطلب خلوت کرد و به او گفت : «من پسر برادرت را به عنوان داماد به دختر پادشاه یهودیان یعنی صفیه ترک نمودم و او خیبر را فتح نموده است وقتی سه روز از این گفتگو گذشت به مردم مکه خبر را برسان ! پس عباس هم خبر را بین مردم مکه منتشر ساخت و کافران محزون و پریشان و مسلمانان خوشحال و شادمان گشتند» (314) .

پس از پیروزی مسلمانان بر جبهه قریش با صلح و مصالحه و بر جبهه یهود یا جنگ و حرب ، دولت اسلامی توسعه یافت دوستداران دنیا و مصالح دنیوی فرصت را غنیمت شمردند و شروع به ورود به اسلام نمودند و خواه و ناخواه مسلمان گشتند مانند : عمر و بن العاص ، ابوموسی اشعری ، ابوهریره ، خالد بن ولید و امثال آنان .

* * *

---

[251]- التنبیه و الاشراف ص 222 سیره حلبیه ج 3 ص 30 .

[252]- تاریخ خمیس دیار بکری ج 2 ص 43 .

[253]- معجم البلدان ج 2 ص 467 .

[254]- عیون الاثر ج 2 ص 133 - 141 ،

الفتح 18 .

[255]- الفتح 21 .

[256]- عیون الاثر ج 2 ص 133 - 141 .

[257]- مغازی واقدی ج 2 ص 634 ، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 56 ، ابن اسحاق گفته است پیامبر خدا در محرم بیرون رفت سیره بن هشام ج 3 ص 342 ، تاریخ خلیفه ص 37 ، مغازی ذهبی 403 ، عیون الاثر ج 2 ص 133 ، مالک و ابن حزم گفته اند که جنگ خیبر در سال 6 هجرت رخ داد و ابوحامد گوید در سال 5 سیره حلبی ج 3 ص 31 .

[258]- مغازی واقدی ج 2 ص 636 ، سیره ابی حاتم ج 1 ص 300 .

[259]- ودک روغن چربی النهایه ج 4 ص 202 .

[260]- السیره الحلبیه ج 3 ص 33 ، تاریخ الخمیس ج 2 ص 43 .

[261]- الارشاد للمفید ج 1 ص 124 ، سیره ابن هشام ج 3 ص 343 ، مجمع البیان ج 9 ص 119 ، البحار ج 21 ص 14 ، .

[262]- مغازی واقدی ج 2 ص 684 .

[263]- الروض الأنف ج 6 ص 501 ، عیون الأثر ج 2 ص 134 .

[264]- تاریخ الخمیس ج 2 ص 47 .

[265]- الصافات آیه 177 ، عیون الاثر ج 2 ص 135 .

[266]- الروض الأنف ج 6 ص 504 ، عیون الاثر ج 2 ص 137 .

[267]- مغازی واقدی ج 2 ص 636 ، البدایه و النهایه ج 4 ص 206 - 207 ، تاریخ طبری ج 2 ص 289 .

[268]- سیره ابن هشام ج 3 ص 344 .

[269]- تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 216 .

[270]- مراجعه کنید به مغازی

واقدی ج 2 ص 650 - 654 ، تاریخ طبری ج 2 ص 298 ، مغازی ذهبی ص 406 ، تاریخ الخمیس ج 2 ص 34 .

[271]- عیون الاثر ج 3 ص 148 .

[272]- مغازی ذهبی ص 413 .

[273]- امالی مفید ص 3 ، السیره الحلبیه ج 3 ص 32 .

[274]- سیره ابن هشام ج 3 ص 349 ، تاریخ طبری ج 2 ص 300 ، سیره حلبی ج 3 ص 37 - 38 .

[275]- تاریخ الذهبی المغازی ص 412 ، تاریخ ابن الوردی ج 1 ص 120 ، الارشاد للمفید ج 1 ص 126 ، دلائل النبوه بیهقی ج 4 ص 212 ، مجمع البیان ج 9 ص 121 ، مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 293 ، تاریخ الطبری ج 3 ص 13 ، تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 56 ، الروض الانف ج 6 ص 508 ، تاریخ الخمیس ج 2 ص 51 ، سیره ابن دحلان ج 2 ص 11 .

[276]- تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 56 .

[277]- تاریخ الخمیس دیاربکری ج 2 ص 51 .

[278]- از اخلاق پیامبر و علی این بود که آنان هرگز فردی را به مبارزه نمی طلبیدند ولی هرگز کسی را که آنان را به مبارزه می طلبید رد نمی کردند .

[279]- سیره حلبیه ج 3 ص 34 .

[280]- مغازی ذهبی ص 407 ، سنن بخاری کتاب الجهاد و السیر باب دعاء النبی الی الاسلام ، و کتاب المغازی باب غزوه خیبر ج 5 ص 76 - 77 ، سنن مسلم باب فضائل علی بن ابیطالب (ع) طبقات ابن سعد ج 2 ص

110 - 111 ، سیره ابن هشام ج 4 ص 42 ، نهاید الادب ج 17 ص 253 .

[281]- چنانچه گذشت از اخلاق رسول خدا و علی (ع) آن بود که احدی را به مبارزه نمی طلبیدند ولی احدی را که آن ان را به مبارزه می طلبید رد نمی نمودند .

[282]- بین الهلالین روایت نسائی است اما در اصل اینچنین است «فقد ورد و نهض معه شیىء من الناس .

[283]- مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ج 10 ص 328 .

[284]- تاریخ الاسلام ذهبی ج 2 ص 412 .

[285]- دلائل النبوه بیهقی ج 4 ص 212 ، البدایه و النهایه ابن کثیر ج 4 ص 213 ، مسلم از اسحاق بن ابراهیم در کتاب جهاد باب غزوه ذی قرو ص 1439 روایت کرده است : السیره الحلبیه ج 3 ص 38 .

[286]- البدایه و النهایه ابن کثیر ج 4 ص 212 ، مسند احمد بن حنبل .

[287]- فجر الاسلام احمد امین ص 213 .

[288]- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 48 ، السقیفه و فدک 51 ، البدایه و النهایه ج 4 ص 496 .

[289]- انساب الاشراف ج 1 ص 589 ، العقد الفرید ج 4 ص 247 .

[290]- الامامه و السیاسیه ج 1 ص 73 .

[291]- الامامه و السیاسه ج 1 ص 73 .

[292]- الروض الأنف ج 6 ص 138 .

[293]- البدایه و النهایه ابن کثیر ج 4 ص 215 .

[294]- تاریخ الخمیس ج 1 ص 488 .

[295]- مسند احمد ج 1 ص 248 ، دلائل النبوه بيهقى ج 3 ص 440 ، البدايه و النهايه ابن كثير ج

4 ص 122 - 123 .

[296]- البدایه و النهایه ابن کثیر ج 4 ص 122 ، دلائل النبوه ج 3 ص 432 باب ما اصاب النبی و المسلمین من محاصره المشرکین ایاهم من البلاء ، السیره النبویه ابن کثیر ج 3 ص 205 - 206 .

[297]- تاریخ الخمیس ، الدیار البکری ج 1 ص 488 دلائل النبوه ، بیهقی ج 3 ص 432 .

[298]- مستدرک الحاکم ج 3 ص 135 .

[299]- السیره الحلبیه الحلبی الشافعی ج 3 ص 39 - 40 - 41 - 44 .

[300]- المنبع السابق ج 3 صفحات (39 - 40 - 41 - 44) .

[301]- المنتظم ج 3 ص 294 .

[302]- عیون الاثر ج 2 ص 145 .

[303]- الروض الانف ج 6 ص 524 ، السیره الحلبیه ج 3 ص 31 .

[304]- گفته اند در ملک خود باقی ماند .

[305]- المنتظم ج 3 ص 297 .

[306]- السیره الحلبیه ج 3 ص 44 ، تاریخ الطبری ج 2 ص 302 .

[307]- المنتظم ج 3 ص 294 .

[308]- الروض الانف ج 6 ص 510 ، تاریخ الخممس ج 2 ص 47 .

[309]- المنتظم ابن جوزی ج 3 ص 294 جمل من انساب الاشراف ج 1 ص 443 ، التنبیه و الاشراف 222 .

[310]- الروض الانف ج 6 ص 528 ، تاریخ الخمیس ج 2 ص 56 .

[311]- المنتظم ج 3 ص 294 .

[312]- مغازى ذهبى ص 430 ، الروض الانف ج 6 ص 519 .

[313]- سنن البخارى ج 2 ص 604 - 606 ، سيره ابى حاتم ج 1 ص 304 ، الروض الانف ج 6 ص 521 ، تاريخ الخميس

ج 2 ص 54 .

[314]- الروض الأنف ج 6 ص 521 ، تاريخ الخميس ج 2 ص 54 .

بخش پنجم : ردّ شمس در خيبر

خورشيد دوبار و در دو موطن به على (عليه السلام) برگردانده شده است يكى در ايام حيات رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در غزوه خيبر و دومى به هنگام بازگشت از جنگ نهروان در

دوران حكومت خويش . (315)

و حديث ردّ شمس نزديک به حد تواتر است و تعداد كثيرى از علماء كتابهاى خاصى را پيرامون آن موضوع نگاشته اند و در رأس اينان عبدالرحمن سيوطى مى باشد .

دياربكرى صاحب كتاب الخميس گفته است : در اين سال آفتاب جهت على (عليه السلام) طلوع نمود بعد از آنكه غروب كرده بود بر اساس آنچه طحاوى در مشكلات الحديث از اسماء دختر عميس از دو طريق وارد ساخته است و گويد : «پيامبر خدا (صلى الله عليه وآله) وحى بر او مى شد در حالى كه سرش در بغل على (عليه السلام) بود او هنوز نماز عصر را نخوانده بود كه آفتاب غروب كرد پس پيامبر اكرم به على گفت : آيا نماز را خوانده اى ؟ گفت : نه ، پس پيامبر خدا دست به درگاه الهى برد و عرض كرد ، خدايا اگر در طاعت تو و رسول تو بود پس آفتاب را براى او برگردان !

اسماء مى گويد : «پس آفتاب را ديدم كه غروب نموده بود سپس طلوع نمود و بر روى كوه تابان گرديد و اين حادثه در محل صهباء در خيبر رخ داد» (316)

و در كتاب «المنتقى»

تألیف احمد بن صالح آمده است : «سزاوار نیست بر کسی که در مسیر علم قرار دارد تخلف از حفظ حدیث اسماء که آن حدیث از علامات و نشانه های نبوت می باشد . » (317)

این موضوع را علامه امینی در کتاب «الغدیر» به شکل بسیار عالی مورد بحث قرار داده است (318) تأیید کنندگان صحت حدیث ردّ شمس از علمای اهل سنت : ابوبکر وراق (319) و حافظ خطیب بغدادی است که شرح حال او در کتاب تلخیص المتشابه آمده است (320) و دیگری ابوزکریا اصفهانی مشهور به «ابن منده» می باشد که در کتاب «المعرفه» آورده است و دیگری قاضی عیاض در کتاب «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی 1 / 548» و أخطب خوارزم در کتاب «المناقب» (321) و حافظ ابوالفتح نطنزی در کتاب «الخصائص العلویه» و حافظ ابوالقاسم طبرانی در معجم خویش (322) حاکم ابن شاهین در مسند کبیر و حاکم نیشابوری و حافظ ابن مردویه اصفهانی و ابواسحاق (323) بغدادی مشهور به «ماوردی» در کتاب «اعلام النبوه» (324) و حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب «الدلائل» آورده اند .

و حافظ محمد طحاوی در کتاب «مشکل الاثار» با این لحن و تعبیر که این دو حدیث ثابت و معتبر می باشند آنچنان که راویان آنها ثقه و مورد اعتماد هستند . (325)

و علامه سبط بن جوزی ، حدیث را ذکر کرده است و آن را در کتاب «تذکره الخواص» مورد تصحیح و تأیید قرار داده است . (326)

و حافظ احمد زینی دحلان نیز در

کتاب «السیره النبویه» تصحیح کرده است . (327)

و حافظ گنجی شافعی حدیث را در کتاب «کفایه الطّالب» وارد ساخته است . (328)

و شیخ الاسلام حموئی در کتاب «فرائد السمطین» آورده و صحّت آنرا تأیید کرده است . (329)

و حافظ ابوزرعه عراقی در کتاب «الطبرانی الکبیر» آنرا وارد ساخته است . (330)

و امام سبتی در کتاب شفاء الصدور و حافظ بن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری ، (331) و امام عینی در کتاب عمده القاری فی شرح صحیح البخاری» (332) و حافظ سیوطی در کتاب «جمع الجوامع» و ترتیب آن (333) از علی (ع) در مقام بیان معجزات پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و در کتاب «الخصائص الکبری» (334) گفته است : «به یوشع پیامبر آفتاب حبس شد هنگامی که با ستمگران در حال مقابله بود و به پیامبر ما نیز در اسراء آفتاب حبس شد و تعجب آورتر اینست که آفتاب برگردانده شد هنگامی که از علی (ع) نماز عصر فوت شد و سیوطی این حدیث را در «اللالی المصنوعه» (335) از امیرالمؤمنین و ابی هریره و جابر انصاری و اسماء بنت عمیس از طریق ابن منده ، طحاوی ، طبرانی ، ابن ابی شیبه ، خطیب ، عقیلی ، دولابی ، ابن شاهین و ابن عقده آورده اند وصحت حدیث را حافظ سمهودی در «وفاء الوفاء» مورد تأیید قرار داده است و گفته است این حادثه در محل «صهباء» در خیبر رخ داد . (336)

و باز

صحت حدیث را حافظ قسطلانی در کتاب المواهب اللدنیه مورد تأیید قرار داده است . (337)

و حافظ ابن حجر هیثمی نیز مورد تأیید قرار داده است چون در الصواعق المحرقه گوید : «کرامت درخشانی به امیر المؤمنین (علیه السلام) می باشد» (338) و حلبی شافعی در «السیره الحلبیه» (339)

و در احادیث صحیحه آمده است که آفتاب جز به یوشع بن نون و علی (علیه السلام) باز نگشته است و علی (علیه السلام) افضل از یوشع می باشد چون وارد شده است که آفتاب به احدی از خلق خدا باز گردانده نشده است مگر به یوشع بن نون وصی موسی (ع) و به امیرالمومنین (علیه السلام) چون آخرین قتال و جنگ شان در روز جمعه بود با اینکه آفتاب غروب کرد و این امر بر منافقین از اصحاب و یاران یوشع نیز پدیدار گردید و یوشع گفت به جنگ آنان ادامه دهید چون شما با اذن خدا غلبه پیدا کرده اید آنان گفتند : ما کارزار نمی کنیم چون روز شنبه وارد گشته است یوشع خلوت کرد و قسمتی از آیات صحف ابراهیم و تورات را تلاوت نمود و از خدای متعال درخواست نمود که آفتاب را بر آنان برگرداند تا از دین بیرون روندگان احتجاج ننمایند پس یوشع گفت : مقاتله نمائید آنان گفتند ، ما مقاتله نمی کنیم چون روز شنبه وارد شده است یوشع گفت : این وضعیت (آفتاب برگشته بود) نه از جمعه است و نه از شنبه و من از خدای متعال درخواست

کرده ام که آفتاب را بازگرداند تا شما بر دشمنانتان غلبه و پیروزی یابید و آنان نتوانند بر شما غلبه جویند پس با آنان مقاتله و کارزار نمودند و غلبه یافتند و مالک و مسلط بر آنان شدند آن گاه آفتاب غروب نمود .

«صفراء» دختر شعیب ، همسر حضرت موسی (علیه السلام) بود او هم با یوشع بن نون همراه مارقین از بنی اسرائیل سوار بر زرافه مقاتله می نمود آنچنان که عایشه دختر ابوبکر همسر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با وصی و امیرالمؤمنین همراه مارقین از امت روی شتر (جمل) با او می جنگید (340) . آفتاب یکبار به یوشع و سه بار به امیرالمومنین (علیه السلام) باز گردانده شد و در محل بقیع بر او سلام کرد . (341)

پس از آنکه علی (علیه السلام) از کارزار و قتل خوارج فراغت یافت و سرزمین بابل را (342) پیمود وقت نماز عصر فرا رسید پس علی (علیه السلام) فرود آمد و مردم نیز فرود آمدند علی (علیه السلام) فرمودند : «مردم ! این سرزمین ، سرزمین نفرین شده است و در طول روزگار سه بار مورد عذاب و شکنجه واقع شده است و این سرزمین یکی از مؤتفکات (343) می باشد و نخستین زمینی است که در آنجا بت مورد ستایش قرار گرفته است بر هیچ پیامبر و نه بر وصی او روانیست که در آنجا نماز بگزارد ولی هر کدام از شما خواسته باشد نماز بخواند منعی نیست پس مردم

از دو سوی راه مشغول نماز گشتند ولی او سوار استر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گردید و دور شد .

جویریه گوید در دل خود گفتم : به خدا قسم او را تعقیب خواهم نمود و از او در مورد نمازم تقلید خواهم کرد پس پشت سر او حرکت کردم هنوز از پل «سوراء» عبور نکرده بودیم تا اینکه آفتاب غروب کرد پس من به شک و تردید افتادم و علی (علیه السلام) متوجه من گردید و فرمود : جویریه ! به شک و تردید افتادی ؟

گفتم : آری ای امیرالمؤمنان !

پس علی (علیه السلام) در قسمتی فرود آمد و وضو گرفت ، سپس با کلامی سخن گفت که من درست نمی توانم بگویم مثل اینکه عبرانی بود سپس ندای الصلاه در داد پس قسم به خدا نگاه کردم به آفتاب که از دو کوه که دارای صدا بودند (344) ظاهر شد پس او نماز عصر را خواند و من نیز همراه او خواندم وقتی از نماز فارغ شدیم ، تاریکی بازگشت آنچنان که بود پس علی (علیه السلام) متوجه می گردید و فرمود : جویریه ! فرزند مسهر ، خداوند متعال می فرماید : «فسبح باسم ربک العظیم» و من از خداوند متعال به اسم عظیم او قسم دادم پس آفتاب را بر من برگرداند پس جویریه گفت وقتی این کرامت را دیدم گفتم : قسم به خدای کعبه تو وصی پیامبرهستی (345)

و باز در روایت آمده است : که آفتاب جهت علی بن ابیطالب باز گشت آن هم در واقعه

بنی النضیر جائی که پیامبر خدا شش شبانه روز در مسجدی که آنجا هست نماز گزارد و معروف به (مسجد فضیخ) (346) می باشد . و این داستان پیامبر خدا سلیمان بن داود می باشد دستور داد که سوارکاران بر او رژه روند به حدی که او را به شگفت آوردند و مشغول خویش ساختند تا اینکه آفتاب غروب نمود و نماز عصر از دست رفت پس به یاد آورد که نماز عصر را نخوانده است پس دستور داد که سوارکاران برگردند و آزاد نمودن آنها را کفاره فوت نماز عصر خود قرار داد ولی آفتاب برای وی بازنگشت آن چنان که بر امیرالمؤمنین و بازگشت فضیلت و برتری از آن رسول خدا و امیرالمؤمنان می باشد چون او افضل اوصیاء و پیشوایان راشدین است و خداوند متعال داستان سلیمان را بازگو کرده است جائی که می فرماید : «إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصّافِناتُ الْجِيادُ فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّی حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ» (347)

آنچه از راویان و محدثین ، از موافقان حدیث رد شمس بودند گذشت ولی مخالفان حدیث هم وجود دارند و آنان عبارتند از : ابن کثیر ، ابن تیمیه ، ابن الجوزی و ابن حزم (348) ولی سبط بن الجوزی سخن جد خود را در مورد تضعیف حدیث به خاطر وجود ابن عقده که رافضی است رد کرده است و گفته است : «ابن عقده مشهور به عدالت می باشد» (349)

* * *

بخش ششم : تلاش یهود خیبر در قتل پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

اصحاب پیامبر : پیامبر (صلی الله علیه وآله

) از غذای مسموم خیبر نخوردند

اغلب اوقات قاتل تلاش دارد که تهمت قتل را به گردن دیگری بیافکند تا نفس خود را از اتهام سنگین قتل مبری سازد مانند آنچه قاتلان پیامبر خدا انجام دادند که تهمت قتل را به زینب یهودیه منتسب دانستند .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز با صفت خیانت و مکر مشهور نگردیده است و همچنین جدش عبدالمطلب چون او از پیروان عدل و داد بود او حرب بن امیه را مجبور ساخت تا دیه مرد یهودی را که کشته بود ، پرداخت نماید (350) در صورتی که یهودیان در تلاشهای خود می کوشیدند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند ولی در این امر به شکست برخوردند و رجال حزب قرشی نیز مکرر کوشیدند که رسول خدا را به قتل برسانند ولی در اهداف خود به شکست رسیدند لیکن بار آخر موفق شدند . قاتلان تلاش کرده اند روایات جعلی و ساختگی در مورد قتل او بوسیله زهر در خیبر از خود بسازند در حالی که او طعام نامبرده را نخورده است .

ما اکنون روایات صحیح و مستندی را می آوریم که دلالت دارند بر اینکه پیامبر خدا هرگز طعام مسموم خیبر را نخورده است و این روایات از طریق جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود آمده است :

1 . در سال هفتم و پس از معرکه خیبر زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم گوسفند بریان شده را به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هدیه نمود و قبلا پرسیده بود که پیامبر خدا (

صلی الله علیه وآله) کدام عضو از اعضای گوسفند را دوست می دارد به او گفته شده بود ذراع و سر دست را پس سم را در آن اعضا بیشتر خوراند و سایر اعضای گوشت گوسفند را نیز مسموم ساخت آنگاه به حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آورد هنگامی که جلو پیامبر گذاشتند سر دست را گرفت و بریده ای از آن بازگرفت که خون بسته داشت پس لذیذ نشمرد تا میل کند همراه پیامبر خدا بشر بن براء بن معرور هم بود و از گوشت برداشت آنچنان که پیامبر خدا برداشته بود و نزد او لذیذ آمد و خورد ولی رسول خدا نخورد و فرمود : «این گوشت به من خبر می دهد که مسموم می باشد» (351) سپس از زینب توضیح خواست او اعتراف نمود پس بشر بن براء در اثر سم در گذشت چون زهر خورده بود ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این مسموم چیزی نخور .

کشته شدن بشر از دروغهای سلطه حاکمه می باشد که خود مباشر قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند چون چگونه امکان دارد مسلمانی پیش از پیامبر و رسولش اقدام به خوردن غذای مشترکی بنماید ؟ این یک امر محال در منطق عرف اسلامی و قبیلگی می باشد .

2 . بیهقی از ابوهریره نقل کرده است : هنگامی که خیبر فتح شد به رسول خدا گوسفندی اهدا شد که در آن سم وجود داشت .

پس پیامبر خدا فرمود : هر چه یهود وجود دارد آنان را پیش من جمع کنید پس

آنان را گرد آوردند .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خطاب به آنان فرمود : من از شما چیزی را سؤال می کنم درخواستم این است که صادقانه پاسخ دهید ؟

گفتند : بلی ای اباالقاسم .

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به آنان فرمود : پدر شما کیست ؟

گفتند : پدر ما فلان شخص است پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : دروغ گفتید بلکه پدر شما فلان کس است گفتند راست گفتی و نیکو گفتی باز پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : اگر سوال دیگری داشته باشم به صدق و راستی پاسخ خواهید گفت ، گفتند : بلی چون اگر دروغ گفته باشیم تو خواهی شناخت آنچنان که در مورد پدران ما گفتی .

پس رسول خدا فرمود : اهل آتش کیست ؟ گفتند : ما کمی در آن می مانیم سپس مارا در آن باقی می گذاری .

پس پیامبر خدا فرمود : شما همواره در آن باقی می مانید .

سپس پیامبر خدا فرمود : آیا اگر سؤالی بکنم درست پاسخ خواهید گفت ؟

گفتند : آری

فرمود : آیا در این گوسفند زهری قرار داده اید ؟

گفتند : آری

فرمود : چه انگیزه ای باعث شد که چنین کاری را انجام دهید ؟

گفتند : خواستیم بدانیم تو اگر پیامبر دروغینی بوده باشی از دست شما راحت شویم و اگر پیامبر راستین بوده باشی که به تو ضرر نمی رساند . (352)

3 . ابو عبدالله حافظ به ما خبر داد گفت : که ابوالعباس محمد بن یعقوب به ما خبر داد گفت : که

عباس بن محمد به ما خبر داد وی گفت : که سعید بن سلیمان به ما خبر داد او هم گفت : عباد بن العوام به ما خبر داد از سفیان یعنی ابن حسین از زهری از سعید بن مسیب و ابی سلمه بن عبدالرحمن از ابی هریره که یک زن یهودی به پیامبر خدا گوسفند آلوده به سم را هدیه نمود پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به اصحاب و یاران خود گفت : از آن امساک ورزید چون آن مسموم است پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به آن زن فرمود چه عاملی باعث شد که چنین اقدامی نمائی ؟

در پاسخ گفت : می خواستم بدانم اگر تو پیامبری راستین هستی که خواهی دانست و خداوند تو را به آن مطلع خواهد ساخت و اگر کاذب و دروغین باشی مردم را از دست تو راحت بنمایم راوی گوید : پیامبر خدا متعرض او نشد . (353)

4 . امام ابوالطیب سهل بن محمد بن سلمیان (ره) به ما حدیث نمود و گوید که ابو حامد احمد بن الحسین الهمدانی به ما خبر داد او گوید : که محمد بن رزام مروزی به ما حدیث نمود و گوید : که خلف بن عبدالعزیز به ما حدیث نمود و او گوید : پدرم عبدالعزیز بن عثمان به من خبر داد از جدم عثمان بن ابی جبله و او گوید : که عبدالملک بن ابی نضره از پدرش از جابر بن عبدالله انصاری روایت نمود که «یک زن یهودی به پیامبر خدا هدیه نمود : یا گوسفند

مسموم یا بره مسموم هنگامی که آن غذا را به او نزدیک کردند و مردم دستان خود را جهت گرفتن و خوردن غذا دراز کردند پیامبر خدا فرمود بایستید .

و امساک نمائید چون عضوی از اعضای آن چنان به من خبر می دهد که من مسموم هستم پس صاحب آن را خواست (354) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آیا تو این گوشت را مسموم نموده ای ؟ زن پاسخ داد آری . پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود چه چیز تو را واداشت که دست به چنین اقدامی بزنی ؟

زن گفت : دوست داشتم بدانم اگر تو پیامبر کاذب و دروغگو هستی مردم را از دست تو راحت سازم و اگر تو رسول حقیقی هستی ، تو به زودی بر آن اطلاع خواهی یافت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) او را مورد عقاب قرار نداد . (355)

5 . از عبدالله بن مسعود آمده است که می گوید : «ما خود تسبیح نمودن طعام را می شنیدیم (یعنی پیش دستان پیامبر خدا که ذراع گوسفند مسموم با او حرف زد و به او اعلام نمود که در درون آن سم وجود دارد» . (356)

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم بودن طعام را از جانب خداوند سبحان مطلع گشته همانند آن چه ذراع مسموم با او به سخن در آمد تا از آن نخورد و نجود و این امر از دلائل نبوت می باشد و خبر دادن خداوند سبحان به پیامبر خودش مستوجب آن

است که از این طعام نخورد .

این روایات مذکوره اثبات می نماید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این طعام مسموم نخورده است و این حادثه در سال هفتم هجرت سال فتح خیبر رخ داده است .

ولی پیامبر خدا در سال یازدهم هجرت کشته شد پس به این ترتیب رسول خدا قطعاً با سم خیبر کشته نشده است آن عواملی که باعث قتل رسول خدا شده اند سعی و کوشش دارند که زینب یهودیه را متهم به قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمایند تا از آن قصاص فرار نمایند که به زودی به آن خواهند رسید در حالی که روایات صحیحه اثبات می نماید که پیامبر خدا و نه اصحاب و یاران او اقدام به خوردن از این گوسفند ننموده اند و گوسفند مسموم خود خبر از مسموم بودن خویش داده است و این امر از علائم نبوت می باشد به همین جهت علمای اعلام آن را از دلائل نبوت ذکر کرده اند و بشیر بن برا بن معرور در معرکه خیبر در حال جنگ کشته شده است و آن چیزی را که در حق او پیچانده اند که او طعام را پیش از رسول خدا میل نمود از دروغ پردازیهای قاتلین پیامبر اسلام می باشد همانند آنچه در حوادث سقیفه ساخته اند که سعد بن عباده انصاری می خواست حکومت را در سقیفه غصب نماید در حالی که او کاملا از این تهمت پاک و مبرا می باشد (357) .

چون در روایات ساختگی آمده است که رسول خدا ابن ابی الحقیق را به مباشرین

امور بشر بن البراء تحویل داد پس به وسیله او کشته شد (358) در حالی که در روایتی آمده است که بشر بن براء یک سال بعد از آن تاریخ از دنیا رفت (359) و در روایت دیگری آمده است که زمان حکومت عمر از دنیا رفت . (360)

و علمای سوء ، مطلب را فهمیده اند پس در افتراء اصرار ورزیده اند تا کشته شدن پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را در جریان این سم قرار دهند و قاتلان واقعی را از تهمت بریء سازند و کرامت الهی را که در حق پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اعطا شده است و در به حرف در آمدن گوسفند مسموم متجلی و نمودار شده است انکار نمایند در تعدادی از روایات تحریف شده در مورد مسمومیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این چنین آمده است :

«محبوب ترین گوشت به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سر دست بود آن هم سر دست گوسفند» یک بار این سر و دست مسموم شده بود و روایت شده است که یهودیان آن را مسموم ساخته بودند (361) و تحریف کنندگان بر این روایت صحیحه افزوده اند که پیامبر خدا یک لقمه از آن گرفت ولی نبلعید . (362)

ولی صحیح همانطور که در روایات اثبات نمودیم که شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان چیزی از این گوسفند مسموم نخوردند ولی آنان که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را کشتند کشتن او را

به وسیله سم خیبر اشاعه داده اند و کشته شدن بشر بن براء را هم مستند به سم نموده اند و عایشه در رأس قائلین به این شایعه بوده است . (363)

روایات مربوط به سم به دو قسمت تقسیم شده است قسم اعظم آنها قائل به این نکته است که گوسفند پیش از خورده شدن خبر داد که من مسموم هستم پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نخورد .

و قسم دوم از روایات می گویند : که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مزّه کرد ولی از حلق فرو نبرد پس آن را بیرون افکند .

دلائل زیر اثبات می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با سّم خیبر از دنیا نرفته است :

1 - پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از گوسفند مسموم میل نکرد و عقل حکم می کند که تکلم گوسفند پیش از اقدام به جویدن بوده باشد نه بعد از آن . و چون روایات نطق گوسفند از روایات متواتر است که أمویان و پیروان آنان نتوانسته اند آنها را حذف کنند .

2 - چون طعام مسموم زینب یهودی کسی را نکشته است از اینرو پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از او عفو نمود آنچنان که در روایات صحیحه آمده است . (364)

و اگر این طعام باعث مسمومیت «بشر» شده بود حتماً خاتم الأنبیاء او را به علت آن اقدام می کشت .

3 - ارتباطی بین مرگ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سال 11 هجری با مسموم شدن او در

سال 7 هجری در خیبر وجود ندارد چون اولا فاصله زمانی طولانی وجود دارد و ثانیاً پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) که از آن طعام میل نفرمود چون همان سردست از مسموم بودن خود خبر داد .

در صورتی که بزرگان سلطنت خواسته اند مسئولیت شهادت آن حضرت را بر آن غذای خیبر بیافکنند چون از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) حدیث دروغینی نقل کرده اند که غذای خیبر هر سال به وجود من عودت می نماید (365) .

چون از طبیعت سمها و زهرها آنست که قربانیان خود را در آن ایام محدود می کشد و این امر برگرفته از تجربه های سموم در تاریخ می باشد و علم امروز هم آنرا تأیید می نماید .

پس کاملا می فهمیم که روایت صحیحه عبدالله بن مسعود که می گوید : «او از طعام مسموم نخورد ، درست است و بخاری هم آنرا تأیید کرده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از طعام مسموم خیبر نخوردند (366) .

در روزگار ما هم فراوان رخ می دهد که حکومتها دشمنان خود را از پا در می آورند و گناه آنرا به گردن بی گناهان می افکنند پس آنان را می کشند !

پس وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در اثر سم کشته نشده است در سال 11 هجری چه کسی او را کشت ؟ ! در فصل آینده پاسخ این سوال خواهد آمد .

4 - خداوند متعال به قتل پیامبر خدا پیش از اکمال قران کریم و پیام اسلام عزیز ، اجازه نداده

است و هنگامی که رسالت خود را به مردم تکمیل نمود ، و ولایت علی را ابلاغ نمود و قول خداوند متعال نازل گردید که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»در چنین زمانی خداوند متعال به دشمنان پیامبر خدا قتل او را فرصت داد پس او را کشتند .

بخش هفتم : فدک

رجال و ساکنان یهودی فدک با رجال خیبر در جنگ احزاب مشارکت داشتند پس آنان بودند که مدینه را محاصره کردند و اهل و مردم آن شهر را ترسانند و آنانرا با تیراندازی مورد هدف قرار دادند .

هنگامی که پیامبر خدا به خیبر نزدیک شد محیصه بن مسعود را به سوی فدک فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خواند و از جنگ و در افتادن با مسلمانان بر حذر دارد تا مبادا آنان نیز به سرنوشت مردم خیبر مبتلا گردند و به آنان نیز آن صدماتی برسد که بر مردم خیبر در اثر مقاومت شان رسید محیصه پیش فدکیان رفت و دو روز نیز پیش آنان اقامت ورزید پس اهل فدک به او گفتند :

ما در نطاه عامر ، یاسر ، أسیر ، حارث و بزرگ یهود مرحب را داریم ما گمان نمی کنیم که محمد به گرد آنان برسد چون در آنجا ده هزار جنگجو و مبارز را داریم . (367)

محیصه گوید : وقتی خباثت باطن آنانرا دیدم خواستم برگردم پس گفتند ما چند نفر از رجال خود را همراه تو می فرستیم تا برای ما صلح بگیرند آنان گمان می کردند که یهودیان امتناع خواهند ورزید .

آنان همچنان در این عقیده بودند تا اینکه

اخبار قلعه ناعم و اهل نجده به آنان رسید پس این خبر اعصاب آنان را سست کرد به محیصه گفتند : آن چه را ما به شما گفتیم پوشیده نگه دار و این زیور آلات از آن تو باشد (و آنها خیلی بودند) محیصه گفت : نه من جریان را به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خواهم گفت ، پس آنچه را آنان گفته بودند به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) رساند و جمعی با یک نفر از رؤسای آنان نیز همراهش آمدند که به او نون بن یوشع می گفتند با پیامبر خدا مصالحه نمودند بر این اساس که خونهای آنان محفوظ باشد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نصف اراضی را داشته باشند و آنان در سرزمین خود باقی بمانند و در نصف دوم از زمین هم کار کنند بر نصف محصول آن (368) و روایت صحیح تر آن است که وقتی یهودیان فدک شکست یهود خیبر را شنیدند به پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کسی را فرستادند که در مورد تنازل آنان از سرزمین و دیگر متملکات خود گفتگو کنند مشروط بر آنکه خون آنان محفوظ باشد و با او به این اتفاق نظر رسیدند که در سرزمین خود باقی بمانند و به نصف محصول کار کنند (369)

پس به این ترتیب خیبر مفتوحه جنگی مسلمین گردید چون با قهر و غلبه فتح گردید ولی فدک که با صلح و بدون خونریزی بدست آمده بود از آن پیامبر خدا شد و آن را به

دخترش فاطمه (علیها السلام) عطا نمود (370) .

علی (علیه السلام) در ایام خلافت خود فرمود : بلی تنها فدک در دست ما بود از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است پس نفوس قوم بر آن هم طمع ورزید و نفوس قوم دیگر بر آن نارضایتی داد و چه خوب داوری است پروردگار متعال . (371)

هنگامی که ابوبکر بر اریکه قدرت رسید فدک را از دست فاطمه (علیها السلام) انتزاع نمود به بهانه حدیثی که فاطمه (علیها السلام) آن را نپذیرفت و مفاد آن حدیث این است :

«ما گروه پیامبران از خود ارث باقی نمی گذاریم (372) ابوبکر فدک را در اختیار حکومت قرار داد در حالی که قرآن این حدیث را تکذیب می نماید جایی که در حق انبیای سلف می فرماید : «و ورث سلیمان داود» (373) و سلیمان از داود ارث برد علی رغم این حدیث مورد گفتگو ابوبکر نوشته ای در مورد ارجاع فدک به فاطمه (علیها السلام) نگاشت ولی عمر آن را دور افکند و نوشته را پاره پاره کرد دوران عثمان فرا رسید عثمان فدک را به دامادش مروان بن حکم (374) بخشید و مروان نیز به پسرش عبدالعزیز عطا نمود و عبدالعزیز هم به پسرش عمر هبه نمود و هنگامی که عمر بن عزیز به حکومت رسید آن را به صاحبان شرعی خود ارجاع نمود پس امام سجاد (علیه السلام) آن را تحویل گرفت و محصول آنرا به ذریه فاطمه (علیها السلام) توزیع

و تقسیم نمود . سپس یزید بن عبد الملک آن را غصب کرد و در اختیار دولت بود تا آنکه آن را ابوالعباس سفاح پس داده سپس منصور دوانیقی پس از انقلاب عبدالله بن حسن آن را غصب کرد . سپس مهدی عباسی آن را به اهل بیت (علیهم السلام) ارجاع داد و موسی بن مهدی عباسی آن را به زور گرفت سپس مأمون عباسی آن را به اهل بیت (ع) اعاده نمود ولی سپس متوکل عباسی آن را غصب نمود (375) .

* * *

بخش هشتم : غزوه وادی القری

وادی القری در خارج محدوده حجاز و در مرزهای شمالی جزیره العرب قرار دارد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) یهودیان وادی القری را بین پذیرش اسلام یا جزیه مخیر نمود اگر اسلام را پذیرفتند تمام اموال و خونهای خود را حفظ خواهند نمود چون آنان

اسلام را نپذیرفتند و بر جنگ و محاربه اصرار ورزیدند پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) چهار روز آنان را محاصره نمود و با آنان به جنگ پرداخت و بر آنان پیروز شد و هنگامی که مغلوب شدند اعلان تسلیم شد نمودند پس مسلمانان اموال و اراضی آنان را ضبط کردند و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آنان در اراضی خود باقی گذاشت که مشغول کار و فعالیت گردند در مقابل نصف محصولشان به آن ترتیبی که با مردم و ساکنان خیبر انجام داده بود انجام داد پس روش پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با یهودیان متمثل در پذیرش جزیه آنان و باقی گذاشتن آنان در سرزمین و

اراضی خود بود و در آنجا کار و کوشش داشتند و برابر نصف ثمر و محصولشان در وادی قری بود و در روزهای محاصره ، خدمتگزار پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) «مدغم» کشته شد یهودیان این وادی تسلیم شدن را پذیرا نبودند جز پس از دادن کشتگان فراوان که در عرصه جنگ در مبارزه تن به تن با مسلمانان کشته شدند . (376)

و انگیزه نگهداری آنان در سرزمین خود که در آنجا مشغول فعالیت گردند این بود که آئین اسلام دین آنان را به عنوان دین آسمانی و وحیانی پذیرفته است و پیامبر خدا نمی خواست آنان را به شام برگرداند تا حکومت اسرائیلی مجددی را تأسیس نمایند آنچنان که به سبب احترام او به فرزندان بشریت واصحاب دیگر دیانتهای موجود وی آنان را در اراضی خود باقی می گذاشت که در آنجا مشغول کار شوند .

و هنگامی که یکی از یهودیان ، مسلمانی را پس از فتح خیبر کشت و نزد مسلمانان دلیلی وجود نداشت پس پیامبر خدا دیه اش را گرفت و یهودیان دیگر را از خیبر خارج نکرد . (377)

ولی کعب الاحبار راغب بود که دولت اسرائیلی در فلسطین تأسیس سود و همین کعب الاحبار بود که درخواست کرد یهودیان را به شام بفرستد آن وقت که معاویه بن ابی سفیان امارت انجا را داشت پس معاویه اراضی را به آنها عطا نمود و کارشان قوت گرفت و مکرشان شدت پیدا نمود . (378)

در وادی القری بود که احزاب به سلمان فارسی خیانت و مکر به کار بردند او که همسفر آنان در

آغاز هجرت نبوی (صلی الله علیه وآله) به مدینه بود پس او را به یک فرد یهودی فروختند سپس آن یهودی ، سلمان را به یهودی دیگری از بنی قریظه فروخت و او نیز سلمان را به مدینه آورد پس او اسلام آورد و 250 سال نیز عمر نمود . (379)

در هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پذیرش اسلام یا پرداخت جزیه را به یهودیان «تیماء» پیشنهاد کرد آنان شق دوم را قبول کردند و در آنجا اصلا جنگی رخ نداد (380) .

تیماء در فاصله 8 مرحله از شام قرار گرفته است و وادی القری بین تیماء و مدینه قرار گرفته است .

* * *

---

[315]- الذریعه ج 3 ص 173 ، مصنف ابی بکر الوراق .

[316]- تاریخ الخمیس ج 2 ص 58 ، مشکل الاثار ج 2 ص 11 .

[317]- تاریخ الخمیس ج 2 ص 58 ، الکافی ج 4 ص 562 ، من لا یحضر الفقیه ج 1 ص 203 .

[318]- کتاب الغدیر ج 3 ص 127 ، 184 .

[319]- مناقب آل ابی طالب ج 2 ص 353 .

[320]- الشفا بتعریف حقوق المصطفی ج 1 ص 548 .

[321]- المناقب 306 ح 301 .

[322]- المعجم الکبیر ج 24 ص 145 ح 382 .

[323]- الثعلبی فی تفسیر عرائس المجالس ص 249 و الفقیه .

[324]- اعلام النبوه ص 132 .

[325]- مشكل الأثار ج 2 ص 11 .

[326]- تذكره الخواص ص 53 .

[327]- السيره النبويه ج 1 ص 201 .

[328]- كفايه الطالب 381-388 .

[329]- فرائد السمطين ج 1 ص 183 ح 146 .

[330]-الطبرانى الكبير 24 ص 145 .

-[331]

فتح البارى ج 6 ص 222 .

[332]- عمده القارى ج 15 ص43 .

[333]- كنز العمال ج 12 ص 348 ح 35353 .

[334]- الخصائص الكبرى ص 2 ص 310 .

[335]- اللالى المصنوعه ج 1 ص 336-341 .

[336]- وفاء الوفاء ج 3 ص 822 .

[337]- المواهب اللدنيه ج 2 ص 528 .

[338]- الصواعق المحرقه 128 .

[339]- السيره الحلبيه ج 1 ص 386 .

[340]- كمال الدين ، الصدوق 27 ، الهدايه الكبرى ، الخصيبى 123 .

[341]- الهدايه الكبرى ص 123 .

[342]- اسم محلى است در عراق نزديک حله مزيديه و آن مسجد الشمس .

[343]- شهرهاى قوم لوط كه خداوند با فرو بردن آنها را به هلاكت رساند .

[344]- صرير : صوت .

[345]- من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 204 ، وسائل الشيعه الحر العاملى ج 3 ص 469 .

[346]- من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 203 .

[347]- سوره ص آيات 31 - 32 ، الهدايه الكبرى ص 123 .

[348]- كتاب الغدير الامينى ج 3 ص 127 - 184 .

[349]- تذکره الخواص ص 54 .

[350]- انساب الاشراف ج 1 ص 83 .

[351]- تاریخ الطبری ج 2 ص 303 چاپ اعلمی بیروت ، لبنان .

[352]- تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 221 ، مغازی ذهبی ص 436 ، طبقات ابن سعد ج 2 ص 115 ، سیره الحافظ ابی حاتم ج 1 ص 305 تاریخ ابن دحلان ج 2 ص 17 سیره ابن هشام ج 3 ص 352 ، فتح الباری (7 : 497) .

[353]- تاریخ ابن کثیر ج 4 ص 209 .

[354]- شرح النووی علی مسلم ج 14 ص 179 .

[355]- صالحی آن را در

السیره الشامیه نقل کرده است ج 5 ص 208 .

[356]- البدایه و النهایه ابن کثیر ج 6 ص 317 - 322 .

[357]- مراجعه کنید به کتاب السقیفه اثر مؤلف ص 196 .

[358]- مغازی واقدی ج 2 ص 673 .

[359]- مغازی واقدی ج 2 ص 678 ، الشفاء القاضی عیاض ج 1 ص 107 .

[360]- کتاب من له روایه فی مسند احمد محمد بن علی بن حمزه .

[361]- ابوداود آن را در ص 3781 . طبقات خلیفه ص 96 و تاریخه ص 71 - 198 - 239 - 271 و مسند احمد ج 3 ص 2 المحبر ص 291 ، 429 ، شمائل ترمذی ص 163 در باب آنچه از غذای پیامبر آمده است ، المصنف ابن شیبه ص 13 شماره 15382 .

[362]- تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 221 .

[363]- المستدرک الحاکم ج 3 ص 60 .

[364]- فتح الباری ج 7 ص 497 تاریخ ابن کثیر ج 4 ص 209 .

[365]- کنز العمال ج 11 حدیث 32189 .

[366]- صحیح البخاری ج 4 ص 66 دارالفکر بیروت .

[367]- جناب الرجل گفته می شود برو هرگز ترا نبینم النهایه ج 1 ص 222 .

[368]- مغازی واقدی ج 2 ص 706 .

[369]- شرح النووی علی مسلم ج 12 ص 82 .

[370]- فضائل الخمسه فی الصحاح السته ج 3 ص 136 ، شرح نهج البلاغه ج 4 ص 37 .

[371]- شرح نهج البلاغه ج 4 ص 37 .

[372]- سنن بيهقى ج 6 ص 301 .

[373]- النمل آيه 16 .

[374]- سنن بيهقى ج 6 ص 301 ، الغدير ج 7 ص 195 .

[375]- السقيفه ابوبكر جوهرى ص 104 ، شرح

نهج البلاغه ج 6 ص 210 ، فتوح البلدان 36 ، تاریخ طبری ج 2 ص 448 ، حلبی ج 2 ص 363 .

[376]- مغازی ذهبی ص 442 ، تاریخ طبری ج 3 ص 16 ، نهایه الأدب ج 17 ص 268 ، عیون الاثر ص 144 ، تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 222 ، سنن بخاری ج 7 ص 235 ، المستدرک الحاکم ج 3 ص 40 .

[377]- مغازی واقدی ج 2 ص 715 .

[378]- مراجعه شود به نظریات الخلیفتین مؤلف ج 2 ص 387 .

[379]- تحفه الاحوذی شرح الترمذی ج 1 ص 202 ، المعجم الکبیر الطبرانی ج 6 ص 224 ، دلائل النبوه الاصفهانی ص 42 .

[380]- مغازی واقدی ج 2 ص 710 - 711 .

بخش نهم : عبرتها و دلالتها

پس از مراجعه به موضوع غزوه خیبر که آن را نگاشتیم نتایج و حکمتها و آموزه های مؤثری را ملاحظه می کنیم که برخی از آنها به ترتیب زیر است :

رسول خدا با یهودیان روبروی خویش با هر کدام به نحو خاصی محاربه داشتند و از خیانت و مکر کنندگان هم که با او در معرکه خندق محاربه نمودند و دائم امنیت مدینه را تهدید می کردند به نوعی دیگر محاربه نمود .

ما در حرکت پیامبر خدا و وصول او به خیبر یک نوع سرعت را در می یابیم مسلمانان پس از آنکه از حدیبیه بازگشتند در مدینه استقرار پیدا نکردند مگر یک ماه تمام که خود را جهت خیبر آماده و مجهز سازند پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهل آسایش و تفریح نبود بلکه اهل کوشش و اجتهاد و جهاد

بود .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سعی و کوشش نمود که از مصالحه با قریش نهایت بهرهوری را تا آخرین حد برده باشد او آشنا به خیانت و مکر قریش و جبروت و استکبار آنان بود و دور ساختن یهود خیبر از جدول دشمنان خویش ، قریش را تضعیف می نمود و بر قدرت و نیروی مسلمانان می افزود چون در خیبر هم مال بود و سلاح و هم رجال و افراد کار آمد و واقع شدن مسلمانان بین مکه و خیبر امنیت و استقرار آنان را تضعیف می نمود .

پس اردوی رسول اعظم پس از محاصره بیست روز خیبر پیروزی و فتح را به دست آورد و قریش به خاطر معاهده ای که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) داشتند نتوانستند در این جنگ دخالتی داشته باشند و استقرار سپاه اسلام بین قبیله غطفان و خیبر ، مانع رساندن کمک غطفان به یهودیان گردید .

2 . و از دیگر امور مهم در معرکه خیبر ، فرستادن سه فرمانده به عرصه جنگ بود که نمودار در وجود ابی بکر و عمر و علی (علیه السلام) می گشت .

دو شخصیت نخستین در برنامه رهبری خائف و ترسناک بوده و ضعف نشان دادند که در کتابها (ترسو) تعبیر شده اند پس یکی از آنان سپاهیانش او را ترسو می خوانند و وی نیز آنان را ترسو خطاب می کند . (381)

معرکه خیبر بزرگترین افتضاح نسبت به برنامه قیادت و رهبری شکست خورده بود پس اخبار آن در صفوف مسلمین و یهود و مناطق مجاور انتشار

یافت آن هم هزیمت دو نفر در دو روز متوالی و پی در پی .

پس روحیات مسلمانان تضعیف و روحیات یهودیان تقویت گردید و نزدیک بود جنگ به نفع یهود و ضرر موحدین و خدا شناسان تغییر یابد و یهودیان انتظار پهلوان ترسوی دیگری را می کشیدند که به سرزمین معرکه بیاید تا دچار شکست و عقب نشینی گردد بلکه روحیات سپاه خیبر بالا رود به حدی که از قلعه ها و دژها بیرون بیایند و هزیمت را به انصار وارد سازند و تا چادر پیامبر (صلی الله علیه وآله) برسند .

در چنین موقعیتی بود که خاتم پیامبران فریاد برآورد : فردا پرچم را در اختیار مردی قرار خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند خداوند به برکت او فتح را نصیب مسلمین می گرداند او حمله کننده است و فرار کننده نیست وقتی صبح شد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) کسی را به سراغ علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرستاد پس علی (علیه السلام) با آن روحیه عالی و توکل و اعتماد بر قدرت احدیت بیرون آمد او قهرمان یهود و فرمانده آنان ، حارث برادر مرحب را کشت سپس فرمانده دوم یاسر را نیز به سرنوشت حارث دچار ساخت پس پادشاه یهود و قهرمان بزرگ آنان موسوم به «مرحب» یهودی ناچار شد که از تخت سلطنت پائین آید و پا به عرصه معرکه بگذارد به این امید که هزیمت و فرار را بر جبهه مسلمین وارد سازد آنچنان که دیروز و

پریروز به دو فرمانده گذشته ابوبکر و عمر وارد ساختند .

مرحب در میدان جنگ ، اسب خود را جولان می داد در همان لحظات پهلوان مسلمین و قائد العز المحجلین المیامین یوم القیامه علی بن ابیطالب (علیه السلام) تابان گردید پس ضربت بسیار کاری بر او نواخت که کلاه خود آهنی را پاره و سنگ را دو نیم و جمجمه اش را دو شقه کرد پس ذوالفقار در دندانهایش قرار گرفت . (382)

پس مسلمانان تکبیر سر دادند و یهودیان منهزم و عقب نشینی نمودند و با ترس و لرز به قلعه های خویش پناهنده شدند و اصرار میورزیدند که به جنگ مسلمین برنگردند در چنین موقعیتی بود که علی (علیه السلام) به آنان حمله برد و در قلعه بلند آنان را برکند و در آشیانه ها و آسایشگاهها آنان را مورد حمله قرار داد پس تسلیم شدند در حالی که ترسناک و مرعوب بودند .

پس از این حمله شجاعانه بود که مردم رهبری شجاعانه را شناختند و اهمیت آن را در کارزار دریافتند این راهبری و فرماندهی که اعتماد و تکیه بر خدای متعال دارد آنچنان که علی (علیه السلام) خودش پس از کندن قلعه خیبر فرموده است : «من در خیبر را با قوت و نیروی جسمانی برنکندم بلکه با قوت الهی کندم» (383)

پس مسلمانان دریافتند رهبری که ذوب در خداوند متعال است پیروز و سربلند است و قیادت و رهبری جز آن زیان دیده و متلاشی است پس ستاره علی (علیه السلام) در نظر مسلمانان در حد بالائی درخشید و این

امر یکی از عوامل کینه قریش و یهودیان بر محمد و علی (علیهما السلام) بود به علاوه آن حدیث منزلت الهیه که پیامبر خدا در حق علی (علیه السلام) فرمودند و معجزه ای در حق علی (علیه السلام) تحقق پیدا کرد که عقلها را مبهوت و متحیر ساخت و آن برگردانده شدن آفتاب از سوی خدای متعال بر وصی مصطفی (صلی الله علیه وآله) بود پس داستان رد شمس بزرگترین معجزه الهی بود که با نام علی تحقق یافت که تاریخ نظیر آن را ثبت نکرده است پس علمای بزرگ از این حادثه متأثر گشته اند و سیوطی یکی از این عالمان وارسته کتاب خاصی در این زمینه تألیف نموده است .

معرکه خیبر هزیمت و عقب گرد غدر و مکر و رویکرد حق و پیروزی آن را بیان نمود و آن پیروزی بر اساس قیدها و شرائطی بود : یکی از آن شرایط دوستی مسلمانان با خدا و رسول او و دوستی خدا و رسول او با مسلمانان .

و شرط دیگر دفاع و حرکت مسلمان در راه خدا است بی آنکه خوف از مرگ و قرار دادن اسلام فوق قوم گرائی و طائفه بازی و غیره .

و از قضایای اخلاقی در این معرکه آن است که پیامبر خدا به آن استمرار بخشیده است اعتراف و اقرار به یهودیان به عنوان متدین بودن به دین آسمانی و الهی است علی رغم آنچه که یهودیان از عوامل ایذاء فراهم آورده بودند در عین حال پیامبر خدا آنان در اراضی و مزارع خود باقی گذاشت که بنا به درخواست خودشان

بر اساس نصف محصول کار کنند ، یعنی پیامبر خدا اموال و اراضی آنان را گرفت نه زنان و اطفال و نفوس آنان را و آنچه بعدها به آن داستان افزوده اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) وصیت نموده است که آنان را به شام اخراج نمایند این یک روایت جعلی است که به دست زعیم یهود کعب الاحبار ساخته شده است . (384)

4 . معرکه قریش ، شادی خیالی میان قریش در مورد پیروزی یهود و شکست مسلمانان بوجود آورد و این واقعه در معرکه حنین نیز تکرار گردید علی رغم مسلمان شدن ظاهری قریش زیرا آنان آرزو داشتند که قبیله هوازن بر پیامبر خدا پیروز گردند چون ابوسفیان گفته بود عقب نشینی آنان تا کنار دریای احمر ادامه دارد . (385)

* * *

بخش دهم : چه کسی به منزلت هارون از موسی است ؟

احمد بن حنبل ، بلاذری ، یعقوبی و بیهقی گفته اند : «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در اول ماه رجب سال نهم هجری از مدینه خارج شد و علی (علیه السلام) را در مدینه جانشین گذارد» (386) .

پس علی (علیه السلام) جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بود آنچنان که موسی ، هارون را جانشین

قرار داد هنگامی که به کوه طور می رفت و در قرآن آمده است «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی» (387)

مرا در میان قوم خودم جانشین قرار بده !

در این جایگزین ساختن مقام شامخ رسالت ، تمام منزلتهای هارون که در آیه آمده است جز نبوت و پیامبری بر علی نیز ثابت گردیده است و از

منزلتهای او امامت و پیشوائی بود آنچنان که مراد از «اشرکه فی امری» همان امامت می باشد .

هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را در مدینه جانشین قرار داد علی (علیه السلام) عرض کرد آیا مرا در کنار زنان و اطفال ، خلیفه و جانشین قرار می دهی ؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند : «مدینه جز به من و تو شایستگی ندارد آیا تو راضی و خشنود نیستی که تو نسبت به من همان منزلت هارون را نسبت به موسی داشته باشی جز آنکه بعد از من پیامبری وجود ندارد» و سزاوار نیست که من بروم جز اینکه تو خلیفه و جانشین بوده باشی و تو ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من هستی (388) برخی از اطرافیان ، بسیار نگران بودند از اینکه امام علی (علیه السلام) به خلافت و جانشینی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) برسد و چون این عمل در واقع سیطره و غلبه بنی هاشم بر امر حکومت و یأس و محرومیت قریش ازخلافت و حکومت بود .

خلافت الهیه علی (علیه السلام) آنگاه بیشتر شناخته شد که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) او را بر مدینه منوره خلیفه و جانشین قرار داد تا از آن محافظت نماید و او را به عنوان هارون نسبت به موسی توصیف نمود و وظائف موسی و هارون به گونه ای بود که خداوند توصیف می فرماید : «قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی

وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی» (389)

«وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ» (390)

«پروردگارا ! سعه صدر عنایت نما و کارم را آسان کن و عقده و گرفتگی را از زبانم بازگشا تا سخن مرا دریابند و وزیر و کمکی از اهل خودم قرار بده و بازویم را با آن محکم نما و او را در کار من شریک قرار ده» و «موسی به برادرش هارون گفت : درمیان قوم من جانشین من باش و اصلاح پیشه کن و از روش فسادگران پیروی منما» .

از کارهای عجیب و غریب آن است که شیاطین بنی امیه سعی و کوشش داشتند که فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام) را پوشیده دارند و چون این فضیلت به صورت متواتر و پی در پی در آفاق و اکناف منتشر گردید و راهی برای پوشاندن و مخفی نگاه داشتن آن نبود خواستند آن را از محتوای خود خالی کنند و دلالت آن را تحریف سازند و شواهد موضوع و قرائن آن را مشوش سازند . با این شگرد خاص که خواسته اند فضیلت مشابهی با شخص دیگری ایجاد نمایند همانند آنچه در جریان سدّ ابواب مسجد درست کردند چون وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : که تمام درها و روزنه هایی که به مسجد باز گشوده شده بود ببندند تمام ابواب را بستند جز باب علی (علیه السلام) را پس در این هنگام

حدیث ساختگی درست کردند : «که تمام ابواب را ببندید جز روزنه ابی بکر» (391)

ولی روزنه های عمر و عثمان را فراموش کردند !

و در داستان غزوه تبوک حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله) را تصحیح نمودند جائی که می فرماید : «انت منی بمنزله هارون من موسی» جز اینکه با جعل حدیث جائی که در مورد جانشینی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) ، محمد بن مسلمه (یهودی سابق) یا سباع بن عرفطه (392) را بر مدینه والی قرار دادند .

گفتار واقدی

واقدی در مغازی خود می گوید : اخبار و گزارشات شام هر روز پیش مسلمانان بود از بس که رفت و آمد فراوان به صورت می گرفت گروهی آمدند و ذکر نمودند که رومیان جمعیت کثیری را در شام گرد آوری نموده اند و هرقل روزی سالانه آنان را داده است و همراه آنان گروههای لخم ، جذام ، غسان و عامله را جلب کرده است و پیش آهنگان خود را تا بلقاء فرستاده و در آنجا اردو زده اند و خود هرقل در شهر حمص مانده است البته این موضوع حقیقت نداشت ولی سخنی بود که گفته بودند تا آن را پخش کنند این خبر را منتشر ساختند و پیش مسلمانان دشمنی هراسناک تر از رومیان نبود و این هراس و ترس بر اثر آن مشاهداتی بود که در اثر رفت و آمد تجار از آنها دیده بودند از عده و عدد و امکانات وسائل و رسول خدا هم غزوه تبوک را در گرمای شدید انجام داده بود .

پس از بازگشت رسول

خدا (صلی الله علیه وآله) از طائف از ماه ذیحجه تا رجب (هفت ماه) در مدینه اقامت گزیده بود پس از این تاریخ مسلمانان را مأموریت داد که خود را برای جنگ با رومیان آماده سازند واین امر در یک زمان سخت و پرفشار مردم و در موقعیّت شدت حرارت و سال خشکی آبادیها و به هنگام چیدن میوه ها بود ، مردم دوست داشتند در کنار میوه ها و سایه بانهای خود باشند و کوچیدن و دور شدن از میوه ها و درختان را ناروا می شمردند ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سوی شام جهت خونخواهی جعفر بن ابیطالب حرکت کرد و در جهت اشتیاق به نشر اسلام بیشتر ثروتمندان را ترغیب و تشویق نمود که هزینه های جهاد را بپردازند آنان نفقه ها و احسانهای خود را آوردند و ضعیفان و نیازمندان را تقویت نمودند .

نام این اردو و لشکر کشی را «سپاه عسرت» گذاشتند چون نفقات کم بود و نام دیگر این غزوه را غزوه روم گذاشته اند ، تبوک نام محلی بود ما بین وادی القری و شام (393) تعداد مسلمانان سی هزار تن بود و تعداد اسبان و مرکبها ده هزار رأس . (394)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در جنگها بر این روال جریان داشت که نوعاً مقاصد و هدفها را پوشیده نگه می داشت و مأموریتهای نظامی خود را پوشیده نگه می داشت جز در این مورد چون راه طولانی و مسافت دور بود و زمان و شرائط سنگین و تعداد دشمنان فراوان

بود و با اظهار اینکه هدف ما روم است مردم خود را مجهز می ساختند با همه کراهتی که از نظر زمان و مکان وجود داشت چون ذکر رومیان جنگ با آنان را خیلی بزرگ تر نشان داده بودند .

مردانی از مسلمانان تنگ دست در حال گریه به حضور پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می آمدند و آنان هفت نفر از انصار و دیگران بودند و از پیامبر خدا مرکب می خواستند که آنان را به جنگ حمل کند چون خود نداشتند در قرآن آمده است :

«لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّ يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ» (395)

فرمود من نمی توانم وسیله ای را که شما را حمل کند پیدا نمایم آنان برگشتند در حالی که جشمانشان پر از اشک بود اندوهناک بودند از اینکه چیزی ندارند که در این راه نفقه کنند» .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می گوید : به من رسیده است که یامین بن عمیر بن کعب نضیری با ابولیلی عبدالرحمن بن کعب و عبدالله بن مغفل ملاقات نموده اند در حالی که گریه می کردند پس به آنان گفته است چه عاملی ، باعث شده است که شما گریه می کنید ؟

گفتند : ما به حضور رسول خدا رفتیم تا ما را به جنگ بفرستد ولی در پیش او چیزی نبود که ما را حمل نماید و پیش ما هم چیزی نیست که جهت بیرون رفتن از آن کمک بگیریم به هر دو مرکبی داد و با خرما صاحب زاد و توشه ساخت پس با رسول خدا

بیرون رفتند .

و عذر خواهان از اعراب به حضور او رسیدند و معذرت خواهی نمودند پس خداوند متعال عذر آنان را نپذیرفت آنان از قبیله غفار بودند یکی از آنان ، خفاف بن أیماء بن رحضه بود سپس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سفر خود را شروع نمود و سیر خود را آغاز نمود پیامبر خدا در روز پنجشنبه به جنگ تبوک حرکت نمود و نیروهای اسلام دو نفره سه نفره بر شتری سوار بودند و در شدت گرما حرکت کردند در روز عطش شدیدی به آنان دست می داد به حدی که گاهی شترهای خود را نحر می کردند و آب دان آن را می فشردند و آب آن را می نوشیدند و این بی آبی باعث عسرت در آب خوردن ، عسرت در طهارت و عسرت در نفقه بود . (396)

ابو خیثمه از افراد قبیله سالم در یک روز گرم به منزل برگشت پس از آنکه پیامبر خدا چند روزی بود به سوی تبوک حرکت کرده بود پس دو همسر خود را روی دو تخت مشاهده نمود که در حیاط قرار داشت و هر کدام از آنها تخت خود را با آب خیس کرده بودند و آب خنکی همراه داشتند و طعامی تهیه نموده بودند هنگامی که وارد حیاط شد و به درب تختها رسید و به دو همسر خود نگریست با آن چیزهائی که از غذا آماده نموده بودند ابوخیثمه گفت : عجبا ! رسول خدا در جایگاه باد و هوای گرم به سر برد و من هم زیر سایه های خنک و آب سرد و طعام

مهیا و همسران زیبا رو به سر برم آیا روا است ؟ این از انصاف و مروت نیست و گفت به خدا من وارد تخت هیچکدام از شما نمی شوم تا خود را به رسول خدا برسانم پس زاد و راحله ای برای من آماده کنید تا به رسول خدا ملحق گردم آنان وسائل سفر را آماده نمودند . . . او به راه افتاد و در جستجوی مسیر پیامبر خدا بود تا آن که او را دریافت آنگاه که نازل بر تبوک می شد . ابوخیثمه ، عمیر بن حجمی را در بین راه یافت که او هم در جستجوی پیامبر خدا بود اینان با او رفیق طریق شدند تا به تبوک نزدیک شدند ابوخیثمه به عمیر بن وهب گفت من یک گناه بزرگ دارم مبادا تو از من عقب بمانی تا به حضور رسول خدا برسیم هر دو با هم سیر مسیر نمودند تا اینکه به رسول خدا نزدیک شدند و او نازل بر تبوک بود مردم گفتند : یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) بخدا این ابوخیثمه هست هنگامی که رسید و حضور رسول خدا شتافت و سلام گفت : رسول خدا فرمود شایسته باد بر تو ای اباخیثمه سپس جریان را به رسول خدا گفت : پیامبر خدا فرمود خیر است و در حق او دعای خیر نمود . (397)

پیامبر اسلام هنگامی که به محل «حجر» رسید (محلی که منازل قوم عاد و ثمود بود) در آنجا فرود آمد و از چاه آن مردم را آب داد هنگامی که از آنجا کوچیدند پیامبر خدا

(صلی الله علیه وآله) فرمود : از آب آن چیزی نخورید و وضوء نگیرید و هر چه از نباتات آن چیده اید به شتران بدهید و خود ، چیزی از آن را نخورید و هیچکدام از شما در حال وزش باد شدید بیرون نروید جز اینکه همراه رفیق و مصاحبی بوده باشید و فرمود : به مسکنهای کسانی وارد نشوید که به خودشان ظلم کردند مگر اینکه گریان از آن باشید که به شما هم برسد آنچه به آنان رسیده بود همه صورت خود را با عبای خود بگیرید تا از آن محل کوچ نمایید . (398) آنان از چاههای ثمود آب برداشته بودند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود آنها را بیرون ریزند و آنان را به چاهی کوچ داد که شتران از آن آب می خوردند . (399) پس مردم کارهائی را که پیامبر خدا امر نموده بود انجام دادند مگر دو تن از افراد بنی ساعده که یکی از آنان جهت قضای حاجتی بیرون رفته بود و دیگری جهت جستجوی شتر خویش اما آنکه جهت قضای حاجت خویش رفته بود ! در همان محل قضای حاجت خفه شد و اما آنکه جهت جستجوی شتر خویش رفته بود باد شدید او را برداشت تا به کوه طی افکند پس این خبر را به پیامبر خدا رساندند پیامبر خدا فرمود : آیا من شما را نهی نکرده بودم که هیچکدام بدون رفیق و مصاحب بیرون نروید ؟ سپس پیامبر خدا دعا نمود آنکه به اختناق گرفتار شده بود شفا یافت و اما آنکه در کوه

طی واقع شده بود پس قبیله طی او را به پیامبر هدیه نمودند هنگامی که رسول خدا به مدینه بازگشتند .

* * *

باب دهم : عدم تدوین حدیث به ظهور اسرائیلیات کمک کرد

بخش اول : نگرانی عمر بن عبدالعزیز از تباه شدن سنت رسول خدا

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز ، آن اعمال و کارهای مهمی را که سلاطین پیش از او و در رأس آنان ابوبکر ، عمر ، عثمان و معاویه انجام داده بودند دریافت از ضایع

شدن شریعت اسلامی نگران و ترسناک شد پس با قدرت تمام با روش آنان مخالفت ورزید و عملا آنان را مورد اتهام قرار داد نامه ای به عالم مدینه ابی بکر بن حزم نگاشت که در آن نامه آمده بود : بنگر آنچه از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را پیدا می کنی پس بنویس و یادداشت کن چون من از ضایع شدن علم و از بین رفتن علماء نگران هستم و جز احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چیز دیگری را منویس و می بایست علم و دانش افشاء گردد و مجالست نمائید تا جاهل از عالم فرا گیرد چون علم نمی میرد جز آنکه سرّی و پنهانی گردد . (400) پس عمر بن عبدالعزیز بر اساس سیره و روش رسول خدا حرکت نمود آن روشی که ابوبکر ، عمر ، عثمان و معاویه در جهت مخالف آن حرکت نموده بودند ولی امویان پس از دو سال حکومت او را کشتند و با روش او مخالفت ورزیدند و سنت و روش رسول خدا همچنان پراکنده و تباه شده باقی ماند آنچنان که یهودیان و رجال حزب قرشی می خواستند . حزب قریشی که در رأس آن ، ابوسفیان ،

عمرو بن عاص ، مغیره بن شعبه و عکرمه بن ابی جهل و سایر طاغیان و مستکبران قرار داشتند اعلام نمودند که مخالف نوشتن سنت نبوی (صلی الله علیه وآله) هستند و استدلالشان این بود که پیامبر هم مانند دیگر مردم خطا می کند . وضعیت همچنان باقی ماند و چیزی نوشته نشد جز اندکی از بسیار تا سال 143 هجری در زمان حکومت منصور یکی از خلفای بنی العباس .

سیوطی می گوید : علمای اسلام در این سال (143 ه) شروع به نگاشتن و تدوین حدیث ، فقه و تفسیر نمودند ، ابن جریح در مکه و مالک در مدینه موطأ و اوزاعی در شام و ابن ابی عروبه و حماد بن سلمه و دیگران در بصره و مقمر در یمن ، سفیان ثوری در کوفه و ابن اسحاق هم مغازی را تصنیف نمود و ابوحنیفه ، فقه و رأی را نگاشت تا اینکه می گوید : پیش از این عصر ائمه و پیشوایان از حفظ و اندوخته خود چیزی می گفتند یا علم و حدیث را از کتابهای صحیح و غیر مرتب روایت می نمودند یعنی باعث شد اوامر ابوبکر و عمر در مورد منع تدوین حدیث که موجب شد تدوین حدیث بیشتر از یکصد و چهل سال نانوشته بماند پس حکومت خلفاء و حکومت امویان پایان پذیرفت ولی امت بزرگ اسلامی بدون تدوین و کتابت باقی ماند ! و این یک جهل و نادانی بزرگ و مخالف اسلام بود پس حزب قرشی شادمان شدند چون احکام دین و میراث امت ضایع و تباه می شد سپس علمای درباری

آمدند تا مجوزها و تصحیحاتی به اعمال و کارهای ناشایست ابوبکر ، عمر ، عثمان و معاویه بدهند . به علت ضایع شدن شریعت برخی از علما میل نموده اند که به اخذ به رأی و استحسان جهت پاسخگوئی به سوالات مردم مسلمان توسل جویند .

احمد امین گوید : این امر باعث سستی گردید تا اینکه به علت اختلاط مسلمانان با دیگر اقوام و ادیان فروع و شاخه ها بیشتر گردید و در سنت نبوی هم نصی در مورد آن فروع پیدا ننمودند پس بخشی از علماء به قول به رأی و استحسان متمایل گشتند و با آراء خود فتوی دادند در جائی که نصی پیدا نمی کردند پس آنان مشهور به اصحاب رأی و قیاس گردیدند . . » (401) .

بخش دوم : اسرائیلیات

از کسانی که اسرائیلیات را نقل کرده اند و آنها را ترویج نموده اند وهب بن منبه می باشد او که قاضی صنعاء بود در آخر خلافت عثمان متولد گردید و در سال 114 هجری فوت نمود . (402)

ابن عباس از قبیله ای ازانصار نقل نموده است که آنان اهل بت و بت پرستی بودند که آنان یهودیان مجاور خویش را در علم و دانش بر خود برتری و فضیلت می دادند و به اعمال و افعال آنان تقلید می نمودند (403) .

عمرو بن العاص بعداز جنگ یرموک به دو قطعه از کتابهای یهودیان دست یافت و شروع به نقل از آنها به عنوان حدیث نبوی شریف نموده است . (404)

و عبدالله بن عمر در راه رفعت مقام تورات با حدیث نبوی مجاهده نموده است

تا اینکه تورات را به منزلت و مقام قرآن کریم برساند پس گفته اند : ابن لهیعه از واهب بن عبدالله المعافری از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل کرده است که گوید در خواب دیدم آن گونه که فرد خوابیده می بیند مثل اینکه در یکی از انگشتانم روغنی است و در دیگری عسل می باشد و من هر دو را می لیسم وقتی از خواب بلند شدم این خواب را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل نمودم پس رسول خدا فرمود : تو هر دو کتاب تورات و قرآن را قرائت می کنی و او هر دو را قرائت می نمود .

ذهبی حاشیه ای بر این حدیث زده است و گوید : ابن لهیعه ضعیف الحدیث می باشد و این یک خبر نکره و ناشناخته است و به احدی روا نیست پس از نزول قرآن ، تورات را بخواند و نه آن را حفظ و نگهداری نماید چون تحریف شده و تبدیل یافته و منسوخ می باشد و حق و باطل در آن مخلوط شده است و می بایست مورد اجتناب قرار گیرد اما نظر و دقت نمودن در آن به عنوان عبرت اندوزی یا رد بر یهود بر فرد عالم و دانشمند به صورت کم ایراد ندارد ولی به طور کلی اعراض نمودن از آن اولی و سزاوار است و اما آنچه از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که به عبدالله اجازه داد که یکشب با قرآن و شب دیگر با تورات باشد پس این سخن کذب محض و دروغ فاحش است

که خداوند روی افتراگر را سیاه کند» . (405)

ذهبی از عبدالله بن عمرو نقل کرده است و او نیز از ابی بکر و عمر و معاذ و سراقه بن مالک و پدران آنان عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابی الرداء و جمعی دیگر و از اهل کتاب روایت کرده است و در کتابهای آنان دقت کرده و مورد اعتناء قرار داده است . (406)

پس عبدالله بن عمرو بن العاص روایتگر کتابهای یهود و ناقل اخبار و ناقل از احبار یهود به نام روایات اسلامی و احادیث نبوی (صلی الله علیه وآله) گردیده است از این رو ابن کثیر از روایت تورات مذکور را گفته است این امر از اختصاصات ابن لهیعه می باشد و او فرد ضعیف و شبیه به ضعیف می باشد و الله اعلم که حدیث وضع شده بر عبدالله بن عمر و بن العاص بوده باشد و این حدیث از همان دو ورقه ای بوده باشد که در روز یرموک به آنها دست یافته بود و از کتابهای اهل کتاب بود پس محتویات آنها را نقل می نمود (407) .

و به علت مفتوح شدن باب اسرائیلیات در دین و فراوان بودن خرافات در آنها عبدالله بن عمرو بن العاص گفته است : رسول خدا فرمود : از بنی اسرائیل حدیث نقل کنید و حرج و مشقتی نیست . این سخن را بخاری در صحیح خود نقل کرده است و مرحوم مجلسی در بحار الانوار در مورد این حدیث گفته است این حدیثی است که عامه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله

) نقل کرده اند و به استناد همین حدیث خیالی اسرائیلیات فراوانی را از کتابها و افسانه ها و داستانهای آنان را روایت کرده اند از این رو چهره کتاب و سنت را مشوش و مضطرب نموده اند و برخی از متقدمین شیعه هم به روش آنان گام سپرده اند پس اسرائیلیات در کتابهای اصحاب ما نیز وارد آمده است آنچنان که در کتابهای تفسیری و مجامع حدیثی قابل ملاحظه و رؤیت است . (408)

شگفت آور این است که ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص هر دو در نقل احادیث دروغین با هم مسابقه می دادند چون ابوهریره گوید : «کسی پر حدیث تر از من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیست مگر عبدالله بن عمرو چون او می نوشت ولی من نمی نوشتم» (409) .

و بیهقی حدیث عبدالله بن عمر و بن العاص را روایت کرده است که گوید : قورباغه ها را نکشید چون نعره های آنها تسبیح و ذکر است و خفاش را نیز نکشید چون خفاش وقتی بیت المقدس خراب گردید گفت پروردگارم مرا به دریا مسلط نما تا بوسیله آن آنها را در دریا غرق سازم بیهقی گفته است اسناد این حدیث صحیح می باشد و حافظ هم گفته است هر چند اسناد آن صحیح بوده باشد ولی عبدالله بن عمرو از اسرائیلیات دریافت حدیث می نمود . (410)

وهب بن منبه کتابی به نام «الاسرائیلیات» (411) نگاشته است و کتاب تفسیر قرآن و فتوح البلدان (412) را هم نوشته است و وقتی تفسیر قرآن با

دست وهب بن منبه نگاشته شود و حدیث هم به دست کعب الاحبار به نگارش در آید پس : فعلی الاسلام ، السلام ! ! آن وقت است که درود خداحافظی با اسلام را باید گفت .

علماء در مورد وهب بن منبه گفته اند : او فراوان از اسرائیلیات نقل می کند (413) و کعب با اصحاب پیامبر خدا می نشست پس با آنان از کتابهای اسرائیلی و یهودی می گفت . (414)

علمای اسلام ، احادیث کعب و شاگردان او را ترک گفته اند پس ابوحمزه ثمالی قصه های انبیاء و امم سابقه را از کعب الاحبار و عبدالله بن سلام و وهب بن منبه نقل ننموده است . (415)

ابن خلدون گوید : مردم عرب اهل کتاب و اهل علم و دانش نبودند بلکه بدوی گری و بی سوادی بر آنان غلبه داشت هنگامی که به شوق می آمدند تا چیزی را فرا بگیرند که نفوس بشری خواستار آنهاست از شناختن آغاز خلقت و اسباب تکوینی و غیره ، آنها را از اهل کتاب که پیش از آنان بودند ، سوال می کردند و از آنها استفاده می نمودند و آنان اهل تورات و اهل کتابی بودند که مسلمان شده بودند مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و امثال آنان .

پس تفاسیر مسلمان ÙƠممملو از منقولات آنان گردید و مفسران در این مورد تساهل و سهل انگاری نمودند و کتابهای تفسیری را با این منقولات اهل کتاب پر ساختند در حالی که اصل و ریشه همه آنها از تورات بود یا از آنچه به تورات

افتراء می بستند (416) .

دکتر احمد امین نیز می گوید : «برخی از صحابه به وهب بن منبه و کعب الاحبار و عبدالله بن سلام اتصال پیدا کردند و برخی از تابعان نیز به ابن جریح پیوستند و اینان معلوماتی داشتند که از تورات ، انجیل و شروح و حواشی آنها روایت می نمودند و مسلمانان اشکال و ایرادی ندیدند که آنها را در کنار آیات قرآن نقل و بازگوئی نمایند پس به این صورت منبعی از منابع ازدیاد و ضخامت قصه ها گردید . » (417)

و به واسطه وجود کعب ابن منبه ، عبدالله بن سلام و دیگران به حوزه حدیث قسمتی از قصه های تلمود - اسرائیلیات - راه یافت و چیزی نگذشت که این قصه ها ، جزئی از روایات دینی و تاریخی گردید و دروغ به درجه ای رسید که حتی معاویه نیز از پذیرفتن آن امتناع ورزید چون معاویه به کعب گفت : تو می گوئی که ذوالقرنین اسب خود را به ثریا (کهکشان) می بست ؟

کعب گفت : اگر من این مورد را می گویم پس خداوند متعال می گوید : به او از هر چیزی سببی دادیم (و آتیناه من کل شیئی سببا) .

ابن کثیر در تفسیر خود در مورد این حادثه می نویسد : و این چیزی را که معاویه بر کعب انکار نمود راه صواب و درست همین است و حق هم با معاویه بود چون معاویه در مورد کعب می گفت : «ما دروغ او را آزمایش می کردیم» (418)

کعب گفته است : وقتی خداوند

متعال عرش را خلق کرد عرش گفت خداوند متعال چیزی بزرگتر از مرا خلق نفرموده است و از روی عظمت خویش تکان خورد پس خداوند متعال او را با ماری گردن گیر کرد که هفتاد هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار ریشه داشت و در هر ریشه ای هفتاد هزار صورت داشت و در هر صورتی هفتاد هزار دهان داشت و در هر دهانی هفتاد هزار زبان داشت که از هر کدام از زبانهایش هر روز به تعداد قطرات باران و تعداد برگهای درختان و تعداد ریگها و خاکها و تعداد روزهای دنیا و به تعداد همه فرشتگان تسبیح و ذکر خدا خارج می گردد و این مار بر عرش پیچیده شده است پس عرش تا نیمه این مار می باشد .

و این مار پیچیده بر عرش است پس با وجود این مار عرش تواضع و فروتنی نمود . (419)

و این یک حدیث واضح الکذب است که دروغ بودن آن روشن و نمایان می باشد .

کعب گفته است : زمینهای هفتگانه روی صخره ای قرار گرفته اندو صخره هم در کف فرشته ای قرار دارد و فرشته هم بر جناح نهنگ ماهی قرار دارد و نهنگ هم روی باد استوار است و باد هم بر هوا سوار است باد نازا و عقیمی که تلقیح نمی پذیرد و شاخه های آن آویزان بر عرش می باشد . (420)

به حذیفه رساندند که کعب می گوید : که آسمان روی قطب می چرخد همانند آسیاب حذیفه گفت او دروغ گفته است خداوند متعال در قرآن می فرماید : «إِنَّ اللّهَ يُمْسِكُ

السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا» (421) «خداوند آسمانها و زمین را از زوال و فنا شدن نگه می دارد»

باز کعب گفته است : در بهشت فرشته ای وجود دارد اگر بخواهم نامی بر آن بگزارم هر آینه می نامیدم بر اهل بهشت زینتها را درست می کند از آن زمانی که خداوند او را خلق کرده است اگر دستبندی از آنجا ابراز نماید شعاع خورشید را بر می گرداند آنچنان که آفتاب ، شعاع ماه را برمی گرداند .

بیهقی در الاسماء با سند صحیح از ابن عباس در مورد قول خدای سبحان جائی که می فرماید : «اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوات وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»

روایت میکند هفت زمین در هر زمینی پیامبری همانند پیامبر شما و آدم همانند آدم شما و نوح همانند نوح شما و ابراهیم همانند ابراهیم شما و عیسی همانند عیسای شما دارد ولی برای موسی نظیری ذکر نکرد .

. . . بیهقی گفته است این حدیث بالمره نادر است و سیوطی گفته است این سخن از بیهقی در نهایت حسن و زیبائی است چون از صحت اسناد متن و محتوی در نمی آید چون ممکن است احتمال صحت اسناد بوده باشد ولی ایراد در متن و محتوی باشد و یا علت دیگری باشد که مانع صحت آن گردد . و ابن کثیر پس از نسبت دادن این حدیث به ابن جریر با این لفظ که در هر زمینی آدمی همانند آدم شما . . . این حدیث حمل شده است بر اینکه ابن عباس این حدیث را از اسرائیلیات گرفته است .

و رشید رضا صاحب تفسیرالمنار گفته است

: کعب الاحبار از زندیقهای یهودیان بود که اسلام و بندگی اظهار نموده اند تا اقوال آنان در دین پذیرفته گردد و دسیسه های او رواج پیدا کرده است و برخی از صحابه نیز فریب خورده اند و از او روایت کرده اند و اقوال او را بدون اسناد به او روایت کرده اند و شرورترین روایات این اسرائیلیات و شدیدترین آنان از نظر فریب و تدلیس مسلمانان همان وهب بن منبه و کعب الاحبار می باشند شما خرافه ای را پیدا نمی کنید که به کتابهای تفسیر و تاریخ اسلامی در مورد امور خلقت ، تکوین ، انبیاء و اقوال و افعال ، فتنه ها ، ساعت ، قیامت وارد شده باشد مگر اینکه از آن دو نفر نقل و بازگو شده است . . . » (422)

و با وجود این همه کذب ، دروغ ، افتراء باز هم قبر کعب الاحبار یهودی در مصر مورد زیارت قرار می گیرد بر آن اساس که او یکی از اصحاب مخلص رسول خدا می باشد درحالی که او نه پیامبر را دیده است و نه کلام او را شنیده است چون او در سال شانزدهم هجری پنج سال پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اسلام آورد .

* * *

بخش سوم : دفاع از اسرائیلیات

عمرو بن علی الفلاس در مورد وهب بن منبه گوید : «او ضعیف بود» (423) در حالی که ذهبی گفه است : «او ثقه و راستگو بود و بیشتر از اسرائیلیات روایت می نمود» (424)

نمی دانم چگونه فردی می تواند راستگو باشد در حالی که منقولات

او

اسرائیلیات بوده باشد ؟ و ابن تیمیه هم همین روش را پیموده است او که منافات و خوابها را قبول دارد . (425)

ابن حجر عسقلانی در مورد اسرائیلیات گوید : از اسرائیلیات می باشد که خداوند متعال به قومی از بنی اسرائیل آب خوردن را حرام نمود چون در بین آنان یک نفر عاصی و گنهکار وجود داشت . (426)

و قرطبی نیز گفته است و از اسرائیلیات است که قد موسی ده ذراع بود و عصایش نیز ده ذراع بود . (427)

بخش چهارم:دروغ در حدیث

دروغ بستن در احادیث به اجماع عمومی مسلمین روزه را باطل می کند و صاحب خود را فاسق می نماید و معاویه که می خواست به دروغ ، حدیث ساخته شود و در این راه مال بذل و بخشش می کنی امام فاسقان و رأس منافقان می باشد و از نشانه های منافق ، دروغ در مقام سخن گفتن خیانت در امانت تخلف ، از وعده و خیانت و مکر در معاهده و پیمان و فجور در خصومت و آن عبارت از تمایل از حق و چاره جویی در جهت رد حق می باشد ، دیگری از نشانه ها بغض علی (علیه السلام) و عداوت نمودن با او و بغض اصحاب رسول خدا می باشد تمام این خصوصیات در معاویه موجود بود . (428)

معاویه به عبدالله بن عباس گفت : ما به تمام اطراف و اکناف نوشتیم که از ذکر مناقب علی (علیه السلام) و اهل بیت او جلوگیری شود . (429)

* * *

بخش پنجم : شناخت حدیث دروغین

علمای درایه اموری را ذکر کرده اند که به وسیله آنها می توان حدیث ساختگی را از دیگری شناخت .

یکی از آن راههامخالفت حدیث با نص قرآن مجید یا سنت متواتره یا اجماع

قطعی یا قواعد مقرره در شریعت یا برهان عقلی یا حس و عیان یا سایر یقینیّات یا مشتمل بودن حدیث به گزافه هائی در وعد و وعید و ثواب و عقاب یا متناقض با آن چیزی بوده باشد که در سنت صحیحه آمده است که به خودی خود باطل بوده باشد یا حدیثی که شواهد بر بطلان آن اقامه شده باشد

و به کلام و سخن انبیاء شباهت نداشته باشد .

ابن جبیر گفته است ، حدیثی روی صورت حقیقی خود به من نرسید جز آنکه مصداق آن را در کتاب خدا دریافتم (430)

احادیث ساختگی و جعلی بسیار فراوان می باشند شمارش و حصر آنها امکان پذیر نیست و ابن الجوزی و سیوطی قسمتی از آنها را در مجلداتی گرد آوری نموده اند که می توان به آن ها مراجعه شود .

از امام شمس الدین بن القیم سوال شد آیا می توان حدیث ساختگی را بدون مراجعه به سند آن بشناسند او گفت فردی که در شناخت سنتهای صحیحه تضلع و تبحر داشته است و این سنتها به خون و گوشت او اختلاط پیدا نماید به حدی که در وجود او ملکه باشد و تخصص شدیدی به شناخت سنن و آثار و معرفت سیره رسول الله و هدایت او در اوامر و نواهی و اجبارات و دعوتهای او و مکروهات و تشریعاتش نسبت به امت داشته باشد همانند آنکه با خود آن حضرت اختلاط داشته است پس مانند چنین شخصی می تواند از احوال ، هدایتها و کلام و اقوال او بشناسد و حدیث صحیح را ازمجعول تشخیص دهد . (431)

و ابن عساکر از هارون رشید آورده است که زندیقی را پیش او آوردند پس امر به قتل او داد وی گفت : ای امیرالمؤمنین ! چگونه می باشی از آن چهار هزار حدیث که من درمیان شما وضع نموده ام در آن احادیث حلال را حرام و حرام را حلال نموده ام ؟ !

ملاحظه می کنید که یک فرد زندیق اقرار می

نماید که 4000 حدیث را وضع نموده است و آنها را دست مردم داده است و حماد بن زید گوید : زندیقها 12 هزار حدیث منسوب به پیامبر خدا را وضع نموده اند .

و بخاری نیز می گوید : من 100 هزار حدیث صحیح و 200 هزار حدیث غیر صحیح را حفظ می دارم و اما استاد بخاری که اسحاق بن راهویه باشد گفته است : من 4000 هزار حدیث ساختگی و مجعول را حفظ دارم . (432)

* * *

بخش ششم : احادیث مجعول و ساختگی

ابوهریره شاگرد کعب الاحبار در راستای طلب مال و ثروت از بنی امیه حدیث ساختگی را گفته است که مضمون آن این است : «هر پیامبری ، خلیل و دوستی در میان امت خویش دارد و دوست من هم ، عثمان می باشد» (433)

علماء این حدیث جعلی و ساختگی را تکذیب نموده اند و ابوهریره حدیث ساختگی دیگری را نیز گفته است و آن حدیث این است که گوید : «عثمان فرد باحیائی است که فرشتگان از او خجالت می کشند و هر پیامبری ، رفیقی در بهشت دارد و رفیق من در بهشت عثمان می باشد» (434) .

و در حدیث دیگری می گوید : جبرئیل پیش من آمد و به من گفت : خداوند تو را امر می کند که ام کلثوم را به تزویج عثمان در آوری با همان صداق و مهریه رقیّ» (435)

باز ابوهریره گوید : «بر رقیه دختر رسول خدا همسر عثمان وارد شدم در حالی که در دست او شانه ای بود پس فرمود : چندی پیش ، رسول خدا از پیش

من رفت و من موی او را شانه زدم پس به من فرمود : اباعبدالله را (عثمان) چگونه می یابی ؟

گفتم : خیر است .

فرمود : او را گرامی بدار چون از شبیه ترین اصحاب به من از نظر اخلاق می باشد . (436)

باز ابوهریره حدیث اسرائیلی دیگری گفته است که مضمون آن در فقره 27 از اصحاح اول از اصحاحات تکوین از کتاب یهود عهد قدیم وجود دارد و این حدیث را بخاری ، مسلم و احمد در کتابهای خویش آورده اند و آن حدیث این است : «خداوند آدم را به شکل خویش خلق نمود طول او شصت ذراع در هفت ذراع بود هنگامی که او را خلق نمود به او گفت : برو به جمع ملائکه سلام کن و به تحیت آنها گوش بده که همانا آن تحیت تو و فرزندانت خواهد بود پس او به این تعداد از فرشتگان که نشسته بودند سلام داد گفت : «السلام علیکم» آنان در پاسخ گفتند : السلام علیک و رحمه الله ، ابوهریره گوید و رحمه الله را افزودند پس هر کس که وارد بهشت می گردد او به صورت آدم خواهد بود و قد او شصت ذراع خواهد بود پس مردم به آن شکل بودند تا کنون که روز به روز کوتاهتر و ناقص تر از آن شکل می گردند .

ابوهریره حدیث ساختگی دیگری هم آورده است که گوید : موسی ، سنگ را به بنی اسرائیل زد پس منفجر گردید و فرمود : بنوشید ای الاغها ! پس خداوند متعال وحی فرمود تو به مخلوقاتی که خلق نموده

ام قصد نمودی من آنها را به شکل و صورت خود خلق نموده ام ولی تو آنها را به الاغها و چهارپایان تشبیه نمودی . (437)

و از احادیث ساختگی به دست یهودیان و از راه شاگرد آنان ابوهریره حدیث رؤیت و دیده شدن خداوند در آخرت می باشد : جمعی به رسول خدا گفتند : آیا ما پروردگار خود را در آخرت خواهیم دید ؟

فرمود : آیا شما آفتاب را بدون حجاب و مانع می بینید ؟ گفتند : نه یا رسول الله ، رسول خدا فرمود شما خدا را آن گونه خواهید دید خداوند در روز قیامت مردم را گرد هم می آورد و می فرماید : هر کسی از هر چیزی را عبادت می کرد از آن پیروی نماید پس کسانی که خورشید را عبادت می کردند از خورشید پیروی می کنند و کسانی که ماه را عبادت می کرند ، از آن پیروی می کنند و کسی که طاغوت را عبادت می نمود دنبال طاغوتیان می افتد پس منافقین این امت باز می مانند پس خداوند آنان را در غیر آن صورتی در می آورد که با آن صورت شناخته می شدند پس می گوید : من آفریدگار شما هستم آنها می گویند از تو به خدا پناه می بریم این جایگاه و اقامت ما است ایستاده ایم تا آفریدگار ما بیاید پس وقتی پروردگار آنان به صورتی درمی آید که او را می شناختند و می گوید : من خداوند شما هستم پس آنان می گویند تو خداوند ما هستی و از او پیروی می نمایند . (438

)

ابوهریره یکی از شاگردان کعب الاحبار حدیثی را در طعن و مذمت انبیاء که یکی از آنان پیامبر خدا است آورده است و گوید : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) گفت : هیچ مولودی نیست جز آن که شیطان او را مس می نماید پس او از تماس شیطان فریاد می کشد جز مریم و فرزندش عیسی ، چون خداوند به خاطر طاغیان حجابی قرار داده بود پس به حجاب رسید ولی خودش را مس ننمود یعنی شیطان با تمام طعن خود به تمام انبیاء می رسد جز عیسی (علیه السلام) .

باز ابوهریره حدیث ساختگی دیگری را آورده است که گوید : «ملک الموت به سوی موسی آمد و گفت خداوند را پاسخ بگو پس موسی چشم او را مورد ضربه قرار داد و از حدقه در آورد پس ملک الموت به سوی خدای متعال بازگشت و به او گفت تو مرا به سوی بنده ای فرستاده ای که نمی خواهد بمیرد و چشم مرا از حدقه در آورد پس خداوند متعال چشم او را باز گرداند و فرمود به سوی بنده ام برو و به او بگو : اگر تو می خواهی زنده بمانی پس دست خویش را به روی گاو بگذار پس هر قدر از موی او دست تو را پوشاند تو به تعداد هر موئی که دست تو پوشانده است یکسال زندگی می نمائی و او (ابوهریره) همان است که روایت کرده است بنی اسرائیل موسی را به خاطر عیبی که در بدن (عورتین) داشت عیب می گرفتند پس روزی به طرف آبی

سرازیر شد تا شستشو کند و لباس خود را روی سنگی گذاشت که نزدیک آب بود پس سنگ لباس موسی را گرفت و فرار کرد و موسی جدیت داشت که لباس را بگیرد و بدن خود را بپوشاند پس از آب به صورت لخت و عریان بیرون آمد و سنگ هم داشت حرکت می نمود و لباس را هم با خود همراه داشت تا اینکه به بازارهای شهر رسید و موسی مرتب می گفت : ثوبی حجر ، ثوبی حجر ، یعنی : ای سنگ لباسم را ، ای سنگ لباسم را .

باز حدیث دیگری که می گوید : «جهنم پر نمی شود تا اینکه خدا پایش را در آن می گذارد پس می گوید : قط قطّ : یعنی بس است بس است در این موقع پر می گردد و برخی از افراد جهیم به برخی دیگر پناهنده می گردند» (439)

در عهد اموی دروغ بستن به رسول خدا در عهد اموی تحت حمایت و عنایت اموال و دارائی ها نهایت شدت را به خود گرفت احمد بن حنبل می گفت : روایت کسی که بر احادیث رسول خدا کذب به کار می برد مقبول نیست هر چند بعد از دروغ بستن از گناه خود توبه کند (440)

و پیامبر خدا فرمود : «از گناهان کبیره است اینکه کسی در مورد من چیزی بگوید که من نگفته ام .

سمعانی گفته است : «کسی که در خبر دادن از پیامبر خدا دروغ ببندد واجب است اسقاط آنچه از احادیث گذشته دارد» . (441)

و ابن حجر عسقلانی گفته است : «علماء اتفاق

نظر دارند بر اینکه دروغ بستن به رسول خدا غلیظ ترین گناهان می باشد چون از کبائر می باشد . (442)

و اهل حل و عقد اجماع نموده اند بر اینکه دروغ بستن به افراد معمولی حرام است پس چگونه است دروغ بستن به کسی که کلام او ، وحی و دروغ بستن به او دروغ بستن به خدای متعال است .

و از احادیث ساختگی و جعلی به نفع معاویه در تقویت حکومت متزلزل او که معادی با اسلام بود این است که پیامبر خدا در حق او گفته باشد «اللهم اجعله هادیاً و مهدیاً» بار خدایا او را هدایتگر و هدایت یافته قرار بده !

اسحاق بن راهوبه استاد بخاری گفته است در فضایل معاویه چیزی صحیح و شایسته نیست و عباسیون در حکومت خود مناقب و فضائل دروغین در حق خودشان وضع و جعل نموده اند همانند اینکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است : «فیکم النبوه و الحکمه» نبوت و حکمت در خاندان شما می باشد .

یا : پیامبر خدا در مقام دعا به عباس فرموده باشند : خدایا خلافت را در عقب و نسل او باقی بگذار ! یا اینکه فرموده باشند خلافت در فرزندان عمویم و هم ریش پدرم جریان دارد تا اینکه به مسیح تسلیم نمایند .

یا حدیث ، خلفاء سه تن هستند : ابوبکر صدیق در قتل اهل رده و عمر بن عبدالعزیز دررد مظالم و متوکل در احیاء و زنده ساختن سنت و از بین بردن تجهم .

یکی از خوارج گفته است : «این احادیث دین و آئین است پس بنگرید که دین

خود را از چه کسی می گیرید ؟ چون ما وقتی می خواستیم عملی انجام شود بر آن حدیثی می ساختیم (443) و دروغ بین مؤمنین و فاسقین هر دو منتشر می گردید !

مسلم در کتاب خود روایت کرده است صالحان را ندیده ایم در حدیث چیزی دروغ بوده باشند و از اهل خیر کذب و دروغی در حدیث ندیده ایم . (444)

عبدالله نهاوندی به غلام احمد گفت : این همه احادیث که در مورد رقت آوری و عذاب می گوئید از کجا است ؟ او در پاسخ گفت آنها را وضع نموده ایم که بوسیله آنها قلوب عامه را به رقت در آوریم ! ! (445)

در صورتی که غلام احمدیکی از زاهد نمایان و ترک کنندگان شهوات دنیوی بود و تنها باقلا می خورد و بازارهای بغداد در روز مرگ او تعطیل شدند و کذب و افتراء آنچنان شدت و اوج گرفت تا اینکه عمر بن صحبیح بن عمران تمیمی ادعا نمود : من خطبه پیامبر خدا را وضع نمودم (446) .

و حاکم درالمدخل با سند خویش نمودم به ابی عمار مروزی اسناد داده است که به ابی عصمه گفته شد از کجا از عکرمه از ابن عباس در فضائل قرآن این همه روایات داری ؟ در صورتی که پیش اصحاب و همکاران و یاران عکرمه چنین احادیثی نبود ؟

او در پاسخ گفت : من دیدم که مردم از قرآن اعراض نموده اند و به فقه ابی حنیفه و مغازی ابن اسحاق رو آورده اند پس این حدیث را به جهت اعراض آنان وضع نمودم (

(447

و از نهایت غلو آنان در وضع و جعل حدیث آن است که آنان گاهی جهت کارهای بسیار ناچیز و پوچ حدیث وضع می نمودند و از امثال این گونه موارد است که حاکم به سیف بن عمر تمیمی اسناد داده است که می گوید من پیش سعد بن طریق بودم که پسرش از سوی مکتبدار آمد و گریه می کرد پس مالک گفت چه شده است ؟ پسر گفت : معلم مرا زده مالک گفت من امروز او را خوار و بیچاره می کنم عکرمه به ما از ابن عباس روایت کرد به صورت مرفوع که معلمان اطفال شما شرورترین شماها هستند و کم مهر و محبت ترین آنان به یتیمان و غلیظ ترین آنان بر مساکین می باشند (448)

ابوهریره نیز به معلمین هجوم آورد و حدیث دروغی نقل نمود که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : درهم آنان حرام و لباسشان باطل و کلامشان ریاء است . (449)

* * *

بخش هفتم : دو حزب یهودی و قریشی محاربان حدیث نبوی

عمر ذکر نموده است که یهودیان کتاب آسمانی را ترک کردند و به کتابهائی پرداختند که خود نوشته بودند و حقیقت امر این است که یهودیان به احادیث انبیاء اهتمام نورزیده اند واگر به آنها اهتمام داشتند و بر روش صحیح آنها حرکت

می نمودند از دین انحراف پیدا نمی کردند بلکه آنان احادیث نبوی را ننوشته اند و کتابهای آسمانی خود را تحریف نموده اند و اوصیای خدا را رها ساخته اند و بر منوال مسیر آنان ، اهل سقیفه هم حرکت کرده اند .

کسی که سیره اهل کتاب را ملاحظه نماید خواهد فهمید

که انحراف و اعوجاج آنان از ناحیه جلوگیری آنان از نگارش حدیث نبوی و تحریف کتابهای آسمانی پیش آمده است ابوبکر ، عمر ، عثمان و باقی صحابه این مسئله را درک می کنند ! در کتابهای یهود پیدا نمی کنید که آنان بر آراء اوصیاء خود حرکت نمایند بلکه اتباع و پیروان سلیمان پیامبر وصی خود ، آصف بن برخیا را رها ساختند .

پیروان موسی وصی او یوشع بن نون را ترک کردند بدین صورت اصحاب سلیمان و موسی اوصیاء و حدیث پیامبر را رها ساختند و مسلمانان نیز چنین کردند پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) وصی حقیقی او علی (علیه السلام) و حدیث نبوی را ترک نمودند و حدیث نبوی مطابقت پیدا کرد که می فرماید : شماها وجب به وجب از روشهای پیشینیان پیروی می نمائید» (450)

پیامبر خدا به گفتن حدیث امر نموده است و فرموده است از من حدیث نقل نمائید و بر شما حرجی نیست (451) پس عمّال دولت این حدیث را تغییر داده و تحریف نمودند «از بنی اسرائیل حدیث بگوئید و حرجی بر شما نیست» (452) و به دروغ روایت کرده اند قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به کعب الاحبار که گفته باشد : «تورات را در اوقات شب و روز بخوان» به جای «قرآن بخوان اوقات شب و روز» و پس از منع و جلوگیری ابوبکر و عمر از نوشتن حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله) احادیث کعب و تمیم داری به نام احادیث نبوی انتشار یافت

چون عمر فقط به آنان اجازه داده بود در مسجد نبوی (صلی الله علیه وآله) وعظ نمایند ! نظریه حزب قریشی متمثل در عدم کتابت حدیث نبوی و مخالفت پیامبر خدا و صحابه بود عمر مرد و هنوز کتاب خدا هم نوشته نشده بود پس مسلمانان را بدون کتاب و حدیث باقی گذاشتند و کتاب را بدون تفسیر و با تعدادی از قرائتها و حدیث نبوی هم تدوینش ممنوع بود واهل بیت با نظریه «حسبنا کتاب الله» محذوف و کنار گذاشته شده بودند ! !

نظریه یهودیان با نظر حزب قریشی یکسان بود در اینکه حدیث نبوی نباید نوشته گردد و ابوبکر و عمر هم بر این نظریه بودند که پیامبر خدا غضبناک می گردد و گاهی خوشحال می شود پس با وجود این حالات چگونه از وی می توان نگاشت ؟ و این نظریه دقیقاً مخالف نظر خداوند عالم در حق پیامبر خویش می باشد جائی که می فرماید «ان هو الا وحی یوحی» گفتار او جز وحی چیز دیگری نیست .

پس آنچه قابل ملاحظه و دقت است اینکه اصحاب پیامبر اشاره به نوشتن سنن و احادیث نموده اند بی آنکه کسی از آنان مخالف این امر باشد و رأی صحابه مشعر بر آن است که پیامبر خدا خود به کتابت سنن نبوی فرا خوانده است .

پس وقتی پیامبر خدا و اصحاب و یاران او به کتابت و نگارش سنن ، فرا می خوانند به علت اهمیت و ارزشی که آن سنن دارند پس چرا حزب قرشی با این امر مخالفت دارد ؟

نظریه حزب قرشی ، متمثل و متجسم در این داعیه «حسبنا

کتاب الله» می باشد و این نظریه متضمن این معنی است یعنی منع تدوین حدیث نبوی شریف از این رو عمر فرا خواند که حدیث نبوی شریف نوشته نگردد و صحابه را در مدینه محبوس ساخت مبادا در میان ملل مختلف دیگر منتشر گردند و همراه آنان حدیث نبوی شریف هم منتشر گردد .

ابوهریره می گوید : «هیچ کدام از ماها در زمان عمر بن الخطاب جرئت نداشتیم که بگوئیم رسول خدا چنین فرمود مگر انکه پشتش با خون سیلان پیدا می کرد» (453)

و عمر دورتر از این مرحله در معتقدات خود پیش رفته است روزی که حدیث نبوی شریف که مکتوب بر پوستهای حیوانات و پوسته چوبها بود سوزاند (454) واین خسارت غیر قابل جبرانی بود که در حق میراث اسلامی انجام پذیرفت .

* * *

---

[381]- مجمع الزوائد ابن حجر ج 9 ص 124 ، تلخیص المستدرک ج 3 ص 376 ، سنن البخاری ج 4 ص 465 ح 1155 ، مغازی ذهبی ص 412 ، می گویند : از تفنگ خالی دو نفر می ترسند یکی صاحب تفنگ که می داند خالی است و دیگری دشمن و هدف تفنگ که در دست طرف تفنگ می بیند .

[382]- سنن مسلم ج 3 ص 1441 .

[383]- تاریخ الخمیس ج 2 ص 51 .

[384]- تظریات الخلیفتین مؤلف ج 2 باب الیهود .

[385]- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 47 .

[386]- تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 67 ، دلائل النبوه بیهقی ج 5 ص 212 ، مسند احمد ج 1 ص 177 ، کشف الغمه اربلی ج 1 ص 38 ، بحار الانوار ج

8 ص 363 ، مناقب على (ع) ابن دمشقى ج 1 ص 78 ، الاسلام ابن حزم ج 7 ص 982 ، التنبيه الاشراف ص 326 .

[387]- سوره اعراف آيه 142 .

[388]- مستدرک حاکم ج 3 ص 144 چاپ دارالکتب العلميه بيروت الارشاد ج 1 ص 156 .

[389]- سوره طه 25 ، 32 .

[390]- الاعراف آيه 142 .

[391]- مسند احمد ج 1 ص 270 ، الکافى ج 8 ص 61 ، الاحتجاج ج 1 ص 7181 ، سنن ترمذى ج 5 ص 270 .

[392]- تاريخ ابن اثير ج 2 ص 287 ، جمل من انساب الاشراف ج 1 ص 471 .

[393]- معجم البلدان ج 2 ص 14 .

[394]- عيون الاثر ج 2 ص 254 .

[395]- التوبه آيه 92 .

[396]- طبقات ابن سعد ج 2 ص 167 ، مغازى ذهبى ص 634 .

[397]- مغازى ذهبى 633 - سيره ابى حاتم ج 1 ص 370 - دلائل النبوه بيهقى ج 5 ص 223 .

[398]- البدايه و النهايه ج 5 ص 14 .

[399]- البدايه و النهايه ج 5 ص 15 ، دلائل النبوه بيهقى ج 5 ص 234 .

[400]- صحيح بخارى كتاب العلم ج 1 ص 27 .

[401]- فجر الاسلام احمد امين ج 1 ص 290 .

[402]- ميزان الاعتدال ج 4 ص 352 ، رسائل شريف مرتضى ج 2 ص 108 ، معجم الادباء ج 19 ص 259 .

[403]- الاسرائيليات و اثرها فى كتب التفسير ص 109 .

[404]- فتح البارى ج 1 ص 167 .

[405]- سير اعلام النبلاء ج 3 ص 86 - 88 .

[406]- سير اعلام النبلاء ج 3 ص 81 و اسرائيليات و اثرها

فی کتب التفسیر صفحات 94 ، 95 ، 96 .

[407]- الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر 69 - 237 عن تفسیر ابن کثیر و بغوی ج 1 ص 316 طبع المنار .

[408]- بحار الانوار مجلسی ج 69 ص 318 .

[409]- صحیح بخاری ج 1 ص 39 صحیح ترمذی ص 2668 ، تهذیب الکمال مزی 31 ص 162 .

[410]- نیل الاوطار شوکانی ج 8 ص 294 .

[411]- کشف الظنون حاجی خلیفه ج 2 ص 139 .

[412]- هدیه العارفین اسماعیل پاشا بغدادی ج 2 ص 501 .

[413]- الاعتدال ج 4 ص 352 ، رسال الشریف مرتضی ج 2 ص 179 .

[414]- سیراعلام النبلاء ج 3 ص 489 .

[415]- تفسیر ابی حمزه ثمالی ص 60 .

[416]- مقدمه ابن خلدون ص 9 .

[417]- ضحی الاسلام ج 2 ص 139 .

[418]- تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 101 .

[419]- تفسیر قرطبی تفسیر سوره غافر ، تفسیر طبری ج 3 ص 87 .

[420]- بحار الانوار ج 57 ص 93 ، تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 36 ، الدر المنثور سیوطی ج 6 ص 239 .

[421]- الأصابه ابن حجر ج 5 ص 323 .

[422]- تفسیر المنار ج 27 - 547 - 783 .

[423]- کنز العمال ج 2 ص 542 .

[424]- كنز العمال ج 2 ص 542 .

[425]- اضواء على السنه ص 112 .

[426]- سبل السلام ج 2 ص 79 .

[427]- تفسير القرطبى ج 6 ص 126 .

[428]- النصايح الكافيه محمد بن عقيل ص 148 .

[429]- السفيقه سليم بن قيس 161 .

[430]- المرقاه ص 39 .

[431]- أضواء على السنه المحمديه ابوريه ص 146 .

[432]- أضواء على السنه المحمديه ابوريه ص 226 .

[433]-

میزان الاعتدال ذهبی ترجمه اسحاق بن نجیع الملطی .

[434]- او از عثمان بن خالد بن عمر بن عبدالله بن ولید بن عثمان بن عفان یکی از سلسله سندهای متصل به ابی هریره که ذهبی در شرح حال عثمان بن خالد که در میزان الاعتدال ذکر شده است آورده است و این کار را از منکرات او ذکر نموده است .

[435]- ابن منده آن را اخراج کرده است وگفته است حدیث غریبی است که فقط محمد بن خالد عثمانی آن را روایت کرده است و ابن حجر عسقلانی در آخر شرح حال ام کلثوم در جزء رابع الاصابه آورده است و گوید : فقط محمد بن عثمان بن خالد متفرد به آن شده است .

[436]- صحیح بخاری ج 4 ص 57 .

[437]- تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه ص 280 ، ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری ج 4 ص 491 .

[438]- صحیح بخاری ج 4 ص 92 ، صحیح مسلم کتاب الأذان ج 1 ص 86 .

[439]- صحیح بخاری تفسیر سوره ق ، ج 3 ص 127 ، صحیح مسلم باب النار ج 2 ص 482 ، مسند احمد ج 2 ص 314 .

[440]- اختصار علوم الحدیث 111 .

[441]- التقریب نووی ص 14 .

[442]- فتح الباری ج 6 ص 389 .

[443]- اضواء علی السنه المحمدیه ابوریه ص 137 .

[444]- فتح الملهم ج 1 ص 132 .

[445]- اضواء علی السنه المحمدیه ابوریه ص 102 .

[446]- التاریخ الصغیر البخاری ج 2 ص 192 ، میزان الاعتدال ج 2 ص 262 .

[447]- اضواء على السنه المحمديه ابوريه 102 .

[448]- تفسير قرطبى ج 1 ص 335 .

[449]- تفسير قرطبى ج

1 ص 335 .

[450]- الاقتصاد شیخ طوسی ص 213 ، مسند احمد ج 3 ص 84 .

[451]- کنز العمال ج 10 ص 128 ، صحیح مسلم ج 8 ص 229 ، تقیید العلم ص 31 - 35 - 78 .

[452]- صحیح بخاری ج 2 ص 165 ، سنن ابی داود ج 3 ص 322 .

[453]- مختصر تاریخ ابن عساکر ج 3 ص 11 .

[454]- کنز العمال ج 5 ص 239 .

باب یازدهم : نظریه پیامبر اسلام درباره اسیران

بخش اول : جنگ بدر

مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند و هفتاد کافر قریشی را اسیر گرفتند پس مسلمانان آنان را به مدینه آوردند به آنان طعام دادند و اسلام را ابلاغ نمودند برخی

از آنان به شرف اسلام نائل آمدند و از آنان بود ولید بن الولیدبن المغیره برادر خالد بن ولید و کار محبت مسلمانان بااسیران به آنجا کشید که علی ، فاطمه ، حسن و حسین (علیهم السلام) افطاریه خود را در یکی از ایام ماه رمضان مبارک به اسیری از آن اسیران دادند پس آیه شریفه قرآنی نازل گردید : «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» یعنی آنان طعام خود را با همه علاقه ای که به خداوند داشتند به مسکین ، یتیم و اسیر اطعام می نمایند .

پیامبر خدا از اسیران خواستند در مقابل آزادی خودشان فدیه پرداخت کنند ودر میان اسیران عموی پیامبر عباس و عقیل بن ابی طالب بودند پس برخی از اسیران از بابت خودشان فدیه دادند آنان که امکانات داشتند و از برخی اسیران فقیر و بی چیز خواسته شد در مقابل آزاد شدن از اسارت به کودکان و نوباوگان مدینه نوشتن و خواندن

را یاد دهند پس هر کدام از اسیران شروع به تعلیم قرائت و کتابت به ده نفر از کودکان مسلمانان نمودند و هنگامی که تعلیماتشان را تمام می کردند پیامبر خدا آنان را آزاد می ساخت و به مکه مکرمه باز می گشتند .

و این اسیران از کفار بودند و در میان آنان یکی از فرزندان ابوسفیان و در میان آنان ولید بن مغیره یکی از سرکشان مکه و در میان آنان حکیم بن حزام محارب عنود و لجوج پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در مکه بود ولی با تمام این خصوصیات که در این اسیران بود پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را آزاد ساخت و آنان را با اعمال سابقشان مجازات ننمود .

پس مسلمانان و کافران نظریه اسلام را در مورد اسیران بدون شک و تردید دریافتند .

کافران ، یهودیان و مسیحیان نظریه پیامبر خدا را در مورد اطعام اسیران و مراعات حقوق آنان و آزاد سازی نفوسشان شنیدند و اهالی کافر مکه رسول خدا را در عهد جاهلیت «صادق امین» می نامیدند پس او صادق و راستین در اعمال و اقوال و گفتار و کردار بود نه مکر می کرد و نه ابداً غش و حیله و مکر دارد پس نظریه اش درمورد نکشتن اسیران یک نظریه صادق و حق و راستین می باشد .

و آن نظریه عکس نظریه قریش می باشد که قائم و استوار بر مکر ، حیله ، غش و تزویر بود آنان جمعی از اسیران مسلمان در معرکه های مختلف را کشتند نظریه پیامبر خدا در مورد اسیران جلوه گر در نکشتن

آنان و شمشیر نکشیدن بر مجروح و عدم پی گیری فرار کننده از میدان معرکه و عدم قتل و نکشتن زنان و اطفال می باشد در معرکه بدر مسلمانان حکیم بن حزام و مادرش را اسیر گرفتند پس پیامبر خدا مادرش را آزاد ساخت علاقه و محبت طاغیان قریش در مورد این زن محارب رسول خدا به حدی رسید که منقبتی در حق او ساختند و گفتند : او بود که حکیم بن حزام را در داخل کعبه زائید البته این موضوع ، نوعی چاره جوئی از امویان در راه پوشاندن منقبت علی (علیه السلام) بود که تنها نوزاد مبارک در جوف کعبه بود . (455)

* * *

بخش دوم : غزوه بنی قینقاع

مسلمانان ، یهودیان بنی قینقاع را اسیر گرفتند پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) امر نمود آنان را آزاد سازند تا به أذرعات شام رهسپار شوند و آنان هفتصد نفر بودند و رسول خدا به

آنان مساعدت مالی هم نمود یک نوع مساعدت نبوی که در مسیر راه و هجرت خود از آن کمک جویند .

غزوه بنی قریظه

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) 700 نفر یهودی را در غزوه بنی قریظه به اسیری گرفت سپس آنان را رها کرد سپس به خیبر رفتند ولی پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) زعیم و محرک آنان که حیی بن اخطب بود کشت چون او رأس فتنه ها و عامل تحریکات بود (456)

غزوه حدیبیه

پیامبر خدا در غزوه حدیبیه پنجاه تن از قریشیان کافر و متجاوز در حدیبیه را به اسارت گرفت ولی قبل از انعقاد صلح حدیبیه آنان را

آزاد ساخت . (457)

غزوه خیبر

یهودیان بنی قینقاع و بنی قریظه که آزاد شده بودند در خیبر تجمع نمودند پس با وجود این آزاد شدگان تعداد یهودیان خیبر به 10 هزار تن جنگجو رسید و این یک رقم قابل توجه در آن عصر و زمان بود و اگر یهودیان بنی النضیر و بنی قینقاع نبودند یقیناً این تعداد از یهودیان در آنجا نمی توانستند حضور داشته باشند پس از آنکه پیامبرخدا و مسلمانان با آنان جنگیدند و بر آنان پیروز شدند بیشتر آنان اسیر گشتند پس رسول خدا محمد (صلی الله علیه وآله) آنان را بدون فدیه آزاد نمود سپس اجازه داد در سرزمین خودشان کار کنند در مقابل نصف محصول که آن هم از راه مساعدت و کمک به آنان بود .

پس این تعداد از جمعیت قابل توجه در خیبر باقی ماندند و در آنجا مشغول کار شدند در مقابل نصف محصول زراعی و برخی از این یهودیان را پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) دو بار آزاد نمود یک بار در جنگ خیبر و بار دیگر در جنگ بنی قینقاع یا جنگ بنی قریظه جلوتر از آن (458)

و اگر پیامبر خدا اسیران را می کشت لزوماً اسیران خیبر را می کشت که محارب اسلام و مسلمین بودند .

اسیران یهود ام القری

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) یهودیان ام القری را نکشت بلکه آنان را آزاد ساخت و در سرزمین خودشان به شغل و کار مشغول ساخت . (459)

یهویان فدک

پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) یهودیان فدک را نکشت بلکه با آنان

بر زمینشان صلح نمود .

که در مقابل نصف محصول آن کار کنند . (460)

فتح مکه و آزاد شدگان آن

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان مکه را فتح نمودند که در سال هشتم هجرت بود عموم اهالی مکه را به اسارت گرفت و آنان کافر بودند پس در امکان او بود که آنان را به عنوان بردگان دریافت کند و در بین مسلمانان توزیع نماید و در امکانش بود که آنان را آزاد سازد پس از آنان در خواست نمود که فقط شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله) گویند و هنگامی که آنان این شهادتین را گفتند همگان را از اسیری آزاد نمود و با این جمله تاریخی همه را رهین ملت خود ساخت «اذهبوا فأنتم الطلقاء» بروید که همگی تان آزاد شدگان هستید .

و چون این موضوع آزاد سازی ارتباط مستقیم با اهداف نبوت دارد اهدافی که می کوشد انسان را از عبودیت مادیگری به سوی عبودیت الهیه رها سازد پس اهالی مکه از حلم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تعجب نمودند علی رغم آنهمه اعمال شرم آوری که از سوی آنان در حق پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به عمل آمده بود و علی رغم آنهمه آزار و اذیتی که نسبت به ساحت رسالت و مسلمانان مرتکب شده بودند در عین حال پیامبر رحمت و خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله) از آنها گذشت و آنان را به راه خدای متعال هدایت نمود .

اسیران معرکه حنین

پس از پیروزی مسلمانان

بر کفار هوازن ، کفار به تعداد قابل توجهی در اختیار مسلمانان قرار گرفتند و آنان عبارت از مردان ، زنان و کودکان بودند چون رهبر هوازن تمام نیروها را اعم از مردان و زنان و نوجوانان را و چهار پایان را به معرکه آورده بود .

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مردان اسیر را آزاد ساخت و به دست یکی از آنان پرچم داد و زنان ، اطفال و غنائم را به خودشان باز گرداند پس این سپاه معادی کافر ، به صورت نیروی اسلامی محارب در راه خدای متعال در آمد و همین سپاه بود که اهالی طائف را محاصره نمود آنان که هم پیمان با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بودند پس ساکنان طائف دچار دهشت شدند به علت تحول عجیبی که در کفار هوازن ایجاد شده بود . (461)

و هوازنیان محاصره کنندگان طائف شدند و عرصه را بر آنان تنگ کردند تا اینکه اهالی طائف هم اسلام آوردن خود را اعلام کردند و به جمع مسلمانان پیوستند .

پس پیامبر اصلاحگر و رسول رحمت به خاطر ریختن خون دیگران و گمراه ساختن ملتها نیامده بلکه جهت اصلاح و هدایت آمده است و اصلاح ملتها و توده ها با اسیر نمودن و برده کردن و بنده نمودن نیست بلکه با آزاد ساختن و رها نمودن می باشد بر این اساس است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اسیران را آزاد ساخت و زندانی در مدینه بنا ننمود .

* * *

بخش اول : فرهنگ جاهلیّت استخدام اسیران یا قتل آنان

فرهنگ رایج مردم در دوران جاهلیت ، در شهرهای مختلف جهان همانند

: روم ، ایران و قبائل عرب در مورد اسیران نمودار در برده گرفتن اسیران و نکشتن آنان بود

در تاریخ آمده است ، دزدانی به قافله گوسفندانی مستولی گردیدند که در آن کاروان زیدبن حارثه نیز در دوران جاهلیت حضور داشت و زید را اسیر گرفتند و در بازار فروختند پس خدیجه همسر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را خرید و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هدیه نمود پس پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) او را پیش خود تربیت نمود و آزاد ساخت . (462)

همچنین در تاریخ آمده است دزدان به قافله تجاری که از شام می آمد حمله نمودند و در جمع آنان مسافرانی وجود داشت که یکی از آنان ، سلمان فارسی بود پس اورا به اسارت گرفتند و به یهود أم القری فروختند . (463)

سپس یهودی دیگری در مدینه او را خرید سپس ، پیش آن یهودی بود تا اینکه پیامبر خدا او را خرید و آزادش کرد .

قبائل مختلف در جنگها ، به اسیران دسترسی پیدا می نموند پس به فروش یا گرفتن فدیه از قبائل در مقابل آزاد سازی آنان می پرداختند رومیان مسیحی پس از استیلای آنان بر شام ، یهودیان را به جزیره العرب کوچاندند پس در یثرب و ام القری و خیبر سکونت ورزیدند و دیگر آنان را نکشتند پس فرهنگ جاهلی در پیش رومیان و اعراب قبل از اسلام نوعاً تکیه بر فروختن اسیران و فداء گرفتن و نکشتن آنان دائر بود . (464)

یعنی اسیران ارزش مالی داشتند و

در حق آنان افراط و تفریط نمی شد هر انسان یا هر حکومتی باشد گاهی حکومتی می خواست از اسیران بهره گیری کاری انجام دهد و نفروشد به عنوان بردگان در برنامه های مختلف حکومتها از آنها استفاده می کرد و در مورد اسیران به علت ارزش مادی و توان بهره گیری از آنان تفریط نمی نمودند .

* * *

بخش دوم :آیا شریعت آزادی برده را به اسلام آوردن او مقیّد ساخته است ؟

شریعت الهی به آزاد سازی بردگان فراخوانده است پس خداوند متعال آزاد نمودن بردگان را در مجاری متعددی واجب نموده است .

پس کسی که در ماه رمضان عمداً روزه اش را افطار نماید کفاره اش آزاد سازی یک برده است .

کفاره خلف سوگند ، آزاد سازی برده است .

کفاره خلف نذر آزاد سازی یک رقبه است .

کفاره قتل خطاء آزاد سازی یک رقبه است .

و همچنین در نذر آزاد نمودن رقبه می باشد (465)

پس در این نصوص فراوان علاقه پیامبر خدا در آزاد سازی اسیران اهل کتاب و کفارنمایان می باشد هر چند آنان مسلمان نشده باشند و آزاد شدن با اسلام آوردن مقید نشده است اهالی قریش در جنگ بدر به مکه بازگشتند در حالی که در همان کفر خود باقی بودند ولی به مردم اخلاق عالیه پیامبر خدا و حلم او را بیان نمودند و فقهای اعلام عبد آزاد شده را با قید مؤمن بودن تجدید نموده اند . (466)

و خداوند متعال می فرماید : «فَتَحْرِيرُ رَقَبَه مُؤْمِنَه» (467) آزاد سازی یک فرد مؤمن و آن اجماعی است در این صورت خداوند متعال آزاد سازی بردگان را در احکام شرعی با ایمان مقید ساخته است .

اما در

جنگها و برخوردهای نظامی خداوند متعال آزادی آنان را به ایمان آوردن ، مقید نساخته است پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) اسیران آزاد نمود در حالی که آنان کافر یا اهل کتاب بودند بی آنکه مجبور به اسلام آوردن یا مؤمن بودن بنماید .

* * *

بخش سوم : یهود و آلت دست بودن در حکومتها

یهود همواره در اجتماعات جهانی در اقلیت به سر می بردند و این مشکل مخصوص آنان است و بر هر اقلیتی که در جمع اکثریت زندگی نماید پس لازمه این نوع قلیل بودن آن است که الزاماً در ضمن دو مسلک زندگی نماید .

1 . با صلح و آرامش و با عافیت با توده ها و ملتها به سر برند و رضایت آنان را

کسب کنند چون دوستی و محبت با مردم نصف عقل می باشد .

و تمام اقلیتها که در بین جمع اکثریت زندگی می کنند نوعاً با صلح و آرامش و بدون سر و صدا و فتنه و تفنین زندگی می نمایند و هدف این قبیل اقلیتها این است که آنان آمده اند زندگی نمایند و راغب امن و امان و عافیت به صورت مذکور می باشند و مصداقهای این حالت هزاران اقلیتی است که در مجامع دینی ملی و قبیله ای در جهان به سر می برند .

2 . شیوه دوم رفتار و زندگی آن است که با مکر و خدعه و فتنه گری با حکومتها به سر برند و این روش همان شیوه معمول و متداولی است که یهودیان در زندگی خود در جهان برگزیده اند پس نظریه یهود ، دوستی با حکومتها و همکاری با آنان در راه دیکتاتوری در حق

ملل و توده ها است پس یهودیان بر حسب این تئوری نسبت به مجامع همانند پلیس مخفی گردیده اند که می خواهند آزادی مردم را لوث کنند و اهداف آنان را به هم بزنند و در برابر اهداف و تصمیمات مردم بایستند .

و این نوع زندگی یک موضع گیری ناروا است که از سریره و اخلاق منحط و دین منحرف و تمدن کهنه و تمدن عقب افتاده حکایت می کند .

و از مظاهر این نوع اخلاق پست ، اقدام آنان به تجسس برای حکومت رومیان کافر به ضرر دین مسیحیت بود پس یهودیان در تعقیب و پی گیری مسیحیان جدید خانه به خانه ، غارها و کنیسه ها می رفتند و به حکومت رومی گزارش می داند تا آنان را به قتل برسانند پس یهودیان در اعمال یاد شده و تقاریر دروغین خود متمکن شدند دهها هزار از پیروان کیش مسیحیت را به کشتن دهند خیانت یهودیان در حق این توده ها همچنان به شکل خطرناک ادامه داشت که همانند و نظیر ندارد و هدف آنان ، ایستادگی در برابر آئین جدید مسیحیت و شکستن شوکت آنان و نشاندن دین ، خود به عنوان تنها دین در جهان می باشد و به علت رفت و آمد یهودیان در بین مجامع توده ها در آبادیها و شهرها تجسس و جاسوسگری آنان بر ضد نصاری پیروان آئین جدید وحشت آور گشته است هیچ نوع حرکت کوچک یا بزرگ از آنان سر نمی زد مگر اینکه اخبار آنها پیش یهودیان بود پس به این ترتیب تجسس به نفع حکومتهای دیکتاتوری با هدف مطلوب دیگر یهود بود .

خواه یهودیان

در مقابل این عمل خود ، مالی از حکومتهای دیکتاتوری گرفته باشند یا نه ، آنان در ضلالت و روش خود بدان عمل خجالت آور و شرمندگی استمرار داشته اند تئوری یهود در این عرصه در طول زمان و کثرت ممارسات پیشرفت پیدا نموده است پس شعار دائمی آنان متجلی در برانگیختن جنگ بین حکومتها و توده ها جهت تضعیف و از بین بردن هر دو طرف از یک سو و جلوگیری از تحقق آرمانهای آنان از دیگر سو بوده است و در مرحله سوم بهره برداری از این حالت پلیسی در راه تحقق آرمانهای یهودیگری خویش می باشد .

کعب الاحبار و عبدالله بن سلام توانستند به قله حکومت اسلامی در زمان عمر ، عثمان و معاویه راه پیدا کنند برای کعب و عبدالله بن سلام چندان اهمیت ندارد در راه تحقق اهداف خود به دروغ اعلان نمایند که نصرانیت یا اسلام را پذیرفته اند به همین جهت احبار و خاخامهای آنان به این دو آئین جدید وارد شدند تا زمینه سازی تخریب و از بین بردن آنها را از درون فراهم سازند .

و در عصر حاضر هم همکاری یهودیان با قدرتهای بزرگ استعمارگر یک مسئله معروف و روشن در راه تحقق آرمانهای سلطه جوئی خود شده است در جنگ جهانی اول معاهدات سرّی و پنهانی با هر دو طرف آلمان و متحدین آنان منعقد ساختند و به هر دو طرف با مال و اطلاعات خدمت نمودند بی آنک یک جانب قضیه را بگیرند . هنگامی که متحدین پیروز شدند فلسطین را به یهودیان بخشیدند تا یک پایگاه نظامی و جاسوسی آنان در وسط جهان

اسلامی گردد .

یهودیان اهمیت سازش و تفاهم بین حکومتها و توده های آنان را در راه تحقیق مطالب دینی خود و نمودار نمودن آزادی و مساوات و عدل درک کرده اند و اینها حقایقی است که در برابر اغراض فسادانگیز یهود که سعی در ویرانگری جهان و شکستن ارکان آن دارد می ایستد پس یهودیان اعتقاد دارند که از بین بردن حکومتها جهت نجات خویشتن ضرورت دارد پس هر حرکت خیر و دینی که در روی زمین رخ می دهد از آن هراسناک و خائف هستند و با آن می جنگند .

و هر حرکت فساد ، مواد مخدر و قمار حرکتهائی در دست موسسات و بنگاهها و کمپانیهای یهود هستند و حکومتهای دنیا همواره بر گزارشهایی سری و پنهانی از صهیونیست جهانی به دست می آورد که از حرکتهای توده های معارض گزارش می کنند و اکثر اوقات این گزارش ها و معلومات آلوده به اغراضی است که هدف آنها ایجاد فتنه و فساد بین حکومتها و توده های مردم می باشد .

بخش اول : مکر اسرائیلی

احبار یهود تورات را رها نموده اند و به مجموعه روایات اسرائیلی عمل کرده اند و آنها را «مثناه» نامیده اند و باز آمده است که احبار و رهبانان بعد از حضرت موسی

کتابی جز آنچه از طرف خداوند نازل شده بود بین خود قرار دادند و نام آن «مثناه» می باشد . (468)

پس به این ترتیب یهود از روز نخست تورات را ترک نموده و به کتابهای دست خورده مورد اعتماد خویش که بر اساس کذب و دروغ می باشد اعتماد ورزیده است تا در خدمت سیاست اسرائیلی خود بوده

باشد .

تعداد بنی اسرائیل

یهودیان کوشیده اند با وسائل مختلف آمار نفوس خود را بالا ببرند و گفته اند تعداد قلیلی که فرعون آن ها را «شرذمه» نامیده ششصد هزار نفر بودند .

ابن شیبه گفته است اینکه تعداد آنان 600 هزار نفر بودند آن هم از اسرائیلیات می باشد و این در سفر عدد آمده است و این یک رقم مبالغه آمیز می باشد .

یعقوب پیامبر با اولاد و احفاد خود به مصر آمد و تعداد آنان 70 نفر بود و ما بین یعقوب تا موسی چهار نسل وجود داشته است . چون خود موسی بر اساس آنچه در تورات آمده است این فاصله را بیان کرده است «موسی بن عمران (عمرام) بن نصیر بن ماهیث بن لاوی بن یعقوب» و مجموع سالهای که نسل یعقوب از زمان ورود به مصر تا خروج به تیه طی کرده اند 220 سال می باشد آیا هفتاد نفر می تواند در خلال این مدت کوتاه آن رقم بزرگ را تشکیل دهد ؟ (469)

پس یهود همواره می کوشند تا اعداد وارقام خود را بیشتر کنند و این اعداد را در قتلگاههای موهومی که در حق یهود به تصویر کشیده اند ، افزون می نمایانند .

* * *

بخش دوم : فرهنگ یهود

فرهنگ یهود در گذشته و حال بر پایه مکر و فریب در تمام عرصه ها و زمینه ها

استوار شده است و تنها هدف آنان مسخ و تحریف ادیان آسمانی و تحریف سیره انبیاء و از بین بردن احکام خداوند و تغییر و تحریف اخلاق مردم می باشد تا بدینوسیله به هدف گم شده خود نائل آیند که رهبری جهان

را بر عهده گیرند و جهان را اداره نمایند . توطئه پستی یافت نمی شود جز آنکه آنان در آن مشارکت دارند و یک برنامه گناه آلود یافت نمی شود جز آنکه آنان رهبری آن را بر عهده دارند و یک روش کج یافت نمی شود جز آنکه آن را پایه گزاری نموده اند آنان در آغاز سعی و کوشش نمودند که موسی را به قتل برادرش هارون متهم سازند و کوشیدند که مادر عیسی (علیه السلام) را به دروغ به گناه فجور متهم نمایند آنان قتل عیسی را پایه گذاری کردند و نهایت سعی و کوشش به خرج دادند پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند و امروز در دنیا عادت تلقی شده است که هر فاجری بر آنان وارد می گردد و هر حیله گری به محفل و جمع آنان انتساب دارد . جیره خوران جهان یهودیان را جستجو می کنند تا به مساعدت آنان برسند و افراد معتاد و مافیا در برنامه های آنان اشتراک میورزند و رهبران حکومتهای استعماری با آنان در برنامه های استعماری شان هم پیمانی دارند انگشتان اتهام در هر جرمی به سوی آنان اشاره دارد در عین حال آنان پرچم مظلومیت را در هر مکان و زمانی بالا می برند . پس هر آنکس که به قتل عام های یهود و اعمال زشت آنان حمله می برد او را مورد حمله و یورش قرار می دهند و او را با عداوت و کینه متهم می سازند و در این راه اموال فراوانی را بذل و بخشش می نمایند .

محکمه های اروپا به تعداد کثیری از علما و دانشمندان به اتهام عداوت یهود زندان و غرامتهای مالی سنگین تعیین کرده اند . از جمله این دانشمندان دانشمند فرانسوی روژه گارودی است چون او تنها کشتارهای هیتلری را در حق یهود تکذیب نموده است آن هم توأم با دلیلهای صحیح و مستندات واقعی .

ولی یهود می خواهند از این کشتارهای خیالی ، در راه رسیدن به اهداف جهانی خویش ، و وصول به غرامتهای مالی بیشتر بهره برداری نمایند و هم اکنون در آلمان به اموال فراوانی نائل آمده اند بر اساس همین دلیل و امروز از حکومتهای دیگر غرامتهای مالی می طلبند . یهود می خواهد از این کشتارهای خیالی مجوز ، قتل توده های جهان را کسب نماید پس آنان در میان ملت فلسطین با آهن و آتش حکومت می کنند و هر روز آنان را می کشند و در عین حال پرچم مظلومیت برمی افراشند ! ! و دائم فریاد مظلومیت یهود در فلسطین بلند است و این یک امر است که قاتل ، قربانی خود را متهم می سازد پس ملت فلسطین تحت محاصره شکنجه و کشتار قرار دارد در حالی که او متهم به قتل حکومت طغیانگر است . این تئوری یهودی از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تغییر و تبدیل پیدا ننموده است و اخلاق و رفتار بنی اسرائیل دائم در حال انحطاط مستمر می باشد به همین جهت صبر و پایداری دیگر ملل جهان از رذالتها و عوامل هلاکت بار آنها در تنگنا قرار دارد و با این سیره و روش متعفن بنی اسرائیل هر روز

بر نیروهای اقتصادی و نظامی و سیاسی خویش می افزاید و هر روز پس از روز دیگر در پی نتایج این فزونی نیرو فریادهای مستضعفین و حسرتهای محرومین و ازدیاد تعداد یتیمان و تراکم آمار و ارقام کشته ها در جهان می باشد .

بخش سوم : استمداد از یهود در جنگ

شافعی گوید : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از یهود بنی قینقاع کمک طلبید و سهمی برای آنان قائل نگردید . (470) و گفته اند پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با یهود بنی قینقاع بر ضد یهود بنی قریظه استمداد نمود و چیزی از غنیمت به آنان نداد . (471)

بیهقی گفته است تنها حسن بن عمار این روایت را بازگو کرده است و او یک فرد متروک می باشد (472) در حالی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است : من هرگز از فرد مشرک استعانت نمی جویم . (473)

و در جنگ احد نیروی خشنی از یهود همراه رهبر منافقین عبدالله بن أبّی به کمک نیروهای اسلام آمدند ، پیامبر خدا فرمود آیا اینان مسلمان شده اند ؟

گفتند : نه یا رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : «به آنان بگوئید که برگردند چون ما از نیروهای شرک بر ضد مشرکین استعانت نمی جوئیم . (474)

* * *

باب چهاردهم : داستان تلقیح درخت خرما بین حقیقت و افسانه

بخش اول : تلاش در راه صدمه رساندن به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

باز در پر ساختن درخت خرما یعنی تلقیح و اصلاح آن ، مسلم در کتاب خود ، حدیث طلحه بن عبیدالله را روایت کرده است در حالی که می گفت : من همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر سر نخلهای مردم عبور می کردیم پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود اینها چه کاری می کنند ؟ در پاسخ گفتم : اینها تلقیح می نمایند نرینه ها را در داخل مؤنث ها

قرار

می دهند پس تلقیح صورت می گیرد .

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : گمان نمی کنم چیزی را فائده بخشد و بی نیاز کند طلحه گوید : این سخن را به همدیگر خبر دادند پس تلقیح را رها نمودند پس نخلها کمتر خرما دادند .

در روایت دیگری آمده است : اگر این کار (تلقیح) سود بخش است انجام دهند من گمان کردم و مرا با ظّن و گمان مؤاخذه نکنید و اگر از خدای متعال چیزی را حدیث نمودم ، آن را از من دریافت نمائید چون من هرگز به خدای متعال دروغ نمی بندم .

و در خبر دیگری آمده است : چون درختان خرما را تلقیح ننمودند خرمای پستی بوجود آمد پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از باغداران عبور می کرد و فرمود به درختان شما چه پیش آمده است ؟ گفتند : اینچنین شد (یعنی طبق سفارش شما تلقیح ننمودیم) پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : شما خودتان آشناتر به امور دنیای خود هستید من نه صاحب زراعت و نه صاحب نخل و درخت خرما هستم . (475)

حدیث تلقیح نخل از طریق انس بن مالک انصاری نیز وارد شده است و آن از ساخته های بنگاه امویان می باشد آنان که مردم را تشویق به تشویش و مضطرب ساختن احادیث نموده اند و خواسته اند از شأن و اعتبار رسول خدا و اهل بیت او بکاهند و ما نمی توانیم ساحت أنس بن مالک را تطهیر نمائیم چون او از رجال باشگاه مشهور خمر و

از اعوان و انصار امویان می باشد (476)

انس بن مالک یکی از آن امتناع کنندگان شهادت خویش در مسجد کوفه در مورد شنیدن حدیث غدیر ، «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» می باشد پس علی (علیه السلام) در حق او نفرین نمود و وی به مرض برص مبتلا گردید (477) او به جوائز بزرگ دولت در طول حیات سیاسی خویش نائل آمد چون ابوبکر او را حاکم بحرین قرار داده بود علی رغم بی کفایتی اداری و دینی که داشت در صورتی که در میان مسلمانان فراوان افراد لایق و آزاد وجود داشتند و هنگامی که عمر به حکومت رسید او را از ولایت بحرین عزل نمود و او را متهم به سرقت نمود و اموال مسلمانان را از او باز پس گرفت (478) .

عامل ناروا شمردن وی از سوی عمر نموداری او در میل به ابوبکر و دوستی او بود که او را بر عمر برتری و تفضیل می داد پس او قربانی نزاع و جدال سیاسی گردید سپس انس در دوران حکومت عثمان ، معاویه ، یزید ، مروان و عبدالملک بن مروان به جوائز و عطایای دولت رسید هنگامی که حجاج بن یوسف برخی از عطایای او را کاست عبدالملک بن مروان حجاج را مورد اهانت قرار داد و از او خواست که احترام انس را داشته باشد شخصی که احادیث را مطابق امیال و خواسته بنی امیه وضع و جعل می نمود . (479)

و هدف از جعل حدیث تلقیح متجلی در کسر شأن و شخصیت رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) و متهم ساختن وی به سادگی و دخالت در اموری است که در شأن او نیست و اتهام او به جنون و العیاذ بالله اتهام به نقص امور دنیوی است و از سوی دیگر فضیلت و برتری دادن رجال حزب قریشی بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و توصیف آنان با عقل و حکمت و درایت و آگاهی وافر نسبت به امور دنیا و تحکم در شئون آنها است .

آنان خواسته اند که از شأن و اعتبار انصار که فرمانبرداری از رسول خدا در اقوال ، افعال و اعمال را داشته اند به نوعی دهن کجی و تمسخر نمایند دشمن اصلی رسول خدا و انصار همان قریشیان هستند که مدتی طولانی با اسلام محاربه کرده اند و انصار را در هر فرصت پیش آمده کشته اند خواه در عصر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) عصر ابوبکر ، عمر ، عثمان و عصر معاویه و یزید . چون رهبر انصار ، سعد بن عباده حباب بن منذر را کشتند و کشتار بزرگی در زمان یزید پدید آوردند که معروف به حادثه حرّه می باشد و در آن قتلگاه بزرگ اطفال را کشتند اموال را غارت کردند و با زنان شوهر دار و دختران باکره اعمال نامشروع انجام دادند .

طاغیان قریش خواسته اند از پیامبر خدا و از انصار در آن واحد و در یک قصه انتقام بگیرند چون محل وقوع داستان را مدینه منوره قرار دادند و زمان وقوع آن را حکومت پیامبر خدا در آن شهر ترتیب داده اند .

قریش در فن تمسخر مؤمنان از بنی

هاشم و انصار مشهور می باشند چون همین امویان هستند که داستان عدم ایمان ابی طالب را در پرتو یک داستان شگفت و جعل نموده اند و آن اینکه ابوطالب گفته است : نمی خواهم در حال سجده آلت رجولیتم روی من قرار گیرد ! ! (480)

این روایت شخصیت سازندگان روایات و احادیث فاسده را هم نشان می دهد که چه قدر دور از اخلاق عامه و فضایل و کمالات هستند (در واقع این قرینه سازی از شخصیت خویشتن یا شبیه سازی) رهبری جاهلانه قریش تدوین حدیث نبوی را منع کرد تحت این عنوان که رسول خدا هم انسانی است که خطا و صواب می کند پس ابوبکر ، عمر ، عثمان ، معاویه از تدوین حدیث نبوی شریف جلوگیری کردند و در اثر آن سنت نبوی الهی ضایع و تباه گردید .

داستان تلقیح نخل و دیگر قصه های ساختگی که جهت تأکید بر آراء قریشی درحق رسول خدا و ضایع ساختن تفسیر قرآن کریم و سنت الهی آمده است از این قبیل است تنها عامل آن اعمال و نظریات ، حزب قریشی است که دشمن اسلام و مسلمین بودند از این رو بود که ابوبکر و عمر حدیث شریف نبوی را سوزاندند و با این برنامه خطرناک قرشی ابوبکر ، عمر ، عثمان و معاویه به خود اجازه دادند که در مسائل دینی اجتهاد نمایند پس با نصوص قرآن و حدیث شریف مخالفت ورزیدند .

عجیب در کارها آن است که کتابهای حدیث اهل سنت عموماً داستان خطای پیامبر خدا در جلوگیری از تلقیح درختان را تأیید می کنند بر اساس

اثبات نظریه قرشی اموی که در این باره دارند و اینان خطای ابی بکر ، عمر ، عثمان و معاویه را در امور دینی نفی می کنند و می کوشند احادیث و روایاتی که به نوعی خطای آنان را اثبات می کند با انواع راههای معقول و غیر معقول نفی کنند سوال قابل توجه این است آیا آنان می خواهند نبوت رجال حزب قریشی را اثبات کنند و نبوت رسول خدا را نفی نمایند ؟ آیا اینان می خواهند شأن رهبران حزب قرشی را بالاتر از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) ببرند و شأن و منزلت پیامبر خدا را پائین آورند ؟ موضوع طرح شده پیش نظر خوانندگان گرامی به این دو سوال پاسخ می دهد .

* * *

بخش دوم : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و تلقیح درخت خرما

درختان خرما در اطراف مکه ، مدینه ، طائف و باقی اراضی شبه جزیره عربی پخش شده است و رسول خدا در مکه زاده شده و در آن شهر زیر درختان

خرما زندگی کرده است از آن دوران کودکی تا مرحله بزرگسالی و پیری خرما غذای اساسی و اصلی مردم شبه جزیره را پیش از اسلام و بعد از اسلام تشکیل می داد و رسول خدا هم از کسانی است که دائم خرما میل کرده است از آن رو که غذای اصلی ساکنان را تشکیل می داد .

هنگامی که رسول خدا به مدینه منوره رسید و از عمر شریف او 53 سال سپری شده بود و دارای تجربه طولانی در عرصه های مختلف زندگی و در صحنه های گوناگون زندگی و فنون آن شده بود گذشته از آن که مدینه شهر علم و حوزه

دینی بود و ناچار بود به سؤالات مختلف دینی و دنیوی هم پاسخ دهد و خداوند متعال در قرآن کریم می فرمایند : « وَ خَلَقْناکُمْ أَزْواجاً» (481) شما را زوج و جفت خلق نموده ایم .

پس رسول خدا از خدای متعال اهمیت تلقیح انسان ، حیوان و نبات را در راه تکثیر نسل وانتاج ثمر فراگرفته بود و این یک داستان بسیط و ساده ای است که افراد بی دست و پای قریش و نادانان بنی امیه نیز می شناختند کجا رسد به پیامبر خاتم که تعلیم یافته خداوند علیم بود ؟ این قبیل امور کارهائی است که مردم از تجارب زندگی یاد می گیرند و چگونه پیامبر خدا که خداوند متعال علم خود را به او الهام نموده بود و او را اعلم پیشینیان و پسینیان قرار داده بود ندانسته باشد علی (علیه السلام) شاگرد پیامبر خدا در شهر کوفه با صدای بلند اعلام می نمود : (از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید من آشناتر به راههای آسمانها و زمین هستم از کتاب خدا سؤال کنید آیه ای نازل نشده است مگر اینکه می دانم کجا نازل شده است و حادثه ای وجود ندارد جز اینکه می دانم پرچمدار آن چه کسی بوده است و چه کسی در آن کشته می شود . (482)

طاغیان مکه از زمان حضور رسول خدا در مکه خواسته اند اعتماد مردم را به پیامبر کمتر کنند و این برنامه با تکیه بر دروغها و تهمتها و افترائات مانند متهم ساختن او به جنون ، سحر ، جهل

و دیگر عناوین آنان و دیگر تربیت یافتگان آنان تا امروز این برنامه عدوانی را بر عهده دارند .

یهودیان نیز از آن عهد بعثت نبوی کوشیده اند ، پیامبر خدا را با کشتار جمعی و فردی در حق یهود و او را با انواع و اقسام اعمال دور از شأن دین و دیانت متهم سازند و اختلاط دو روش قرشی و یهودی این کار را دوش به دوش در راه خاموش ساختن نور الهی انجام داده اند و نتیجه این تعامل و اختلافها آن خرمای پست و ناباب است که در وضع و جعل حدیث و تحریف آن و با به هم زدن صحیح از قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمودار گشته است و از ثمرات و نتایج این تلاقی ها و برخوردها آن توطئه های پنهانی و آشکار در مورد ترور صحابه و تبعید مؤمنین و دیگر کارها و اعمال از انواع واقسام کید و مکر و حیله و توطئه چینی می باشد که نمونه هایی از آنها بازگو شد .

---

[455]- العمده ابن بطریق 8 المستدرک الحاکم ج 3 ص 483 ، ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء ص 251 چاپ پاکستان الفصول المهمه ابن الصباغ المالکی ص 30 ، نورالابصار شبلنجی ص 85 ، کفایه الطالب گنجی شافعی ص 407 .

[456]- ثعلبی در تفسیر خود ، تفسیر قرطبی 18 ص 3 - المصنف عبدالرزاق صنعائی ج 9 ص 74 .

[457]- عیون الاثر ج 2 ص 123 تاریخ طبری ج 2 ص 279 ، سیره ابن دحلان ج 1 ص 490 .

[458]- تاریخ الخمیس دیار بکری ج 2 ص 47 .

[459]-

مغازی ذهبی ص 442 - تاریخ الطبری ج 3 ص 16 ، عیون الاثر ج 2 ص 144 .

[460]- مغازی واقدی ج 2 ص 706 ، شرح النووی علی مسلم ج 12 ص 82 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ج 4 ص 37 .

[461]- جمل من انساب الأشراف ج 1 ص 468 ، مغازی الواقدی ج 3 ص 949 .

[462]- ترکه النبی بغدادی ص 110 ، کنز العمال ج 11 ص 683 .

[463]- تحفه الأحوذی فی شرح الترمذی ج 1 ص 202 ، العجم الکبیر الطبرانی ج 6 ص 224 ، دلائل النبوه اصفهانی ص 42 .

[464]- تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 124 .

[465]- الخلاف شیخ طوسی ج 2 ص 187 ، فقه الرضا علی بن بابویه ص 207 ، المراسم العلویه سلار بن عبدالعزیز ص 193 .

[466]- الخلاف شیخ طوسی ج 7 ص 246 ، المبسوط ج 7 ص 2 ، اللباب ج 1 ص 595 ، المغنی ابن قدامه ج 8 ص 586 ، کفایه الاخبار ج 2 ص 72 ، بدایه المجتهد ج 2 ص 110 البحر الزفار ج 4 ص 234 ، الأم ج 5 ص 280 ، مختصر المزی 204 ، المجموع ص 17 ص 368 ، السراج الوهاج ص 146 - 439 ، النتف ج 1 ص 384 ، بدایه المجتهد ج 2 ص 110 .

[467]- سوره النساء آیه 92 .

[468]- اضواء علی السنه المحمدیه ابوریه ص 47 .

[469]- المصنف ابن ابی شیبه الکوفی ج 7 ص 452 .

[470]- الأم شافعی ج 7 ص 362 .

[471]- المبسوط سرخسی ج 10 ص 23 .

[472]- نصب الرایه زیعلی

ج 4 ص 287 .

[473]- نیل الاوطار شوکانی ج 8 ص 43 .

[474]- کنز العمال متقی هندی ح 30048 ، ح 30027 ، ج 10 ص 434 ، مستدرک الحاکم ج 3 ص 122 ، السنن الکبری بیهقی ج 9 ص 37 ، مجمع الزوائد هیثمی ج 5 ص 303 المعجم الاوسط طبرانی ج 5 ص 221 ، فیض القدیر مناوی ج 2 ص 698 .

[475]- شرح معانی الاخبار احمد بن سلمه ج 3 ص 48 - صحیح مسلم کتاب الفضائل 4 - 1834 ، المستصفی غزالی ص 140 - صحیح مسلم ج 7 ص 95 ، مسند احمد ج 6 ص 123 ج 3 ص 152 ، سنن ابن ماجه ج 2 ص 825 ، مسند ابی یعلی ج 6 ص 238 ، 198 - صحیح ابن حبان چاپ ، موسسه الرساله ج 1 ص 201 .

[476]- فتح الباری علی صحیح بخاری ج 10 ص 30 ، صحیح مسلم ج 6 ص 88 ، اسباب النزول واحدی تفسیر آیه لا تقرّبوا الصلوه و انتم سکاری - فیض القدیر المناوی ج 1 ص 117 .

[477]- المعارف ابن قتیبه 251 ، التاریخ الصغیر بخاری ج 1 ص 241 .

[478]- مختصر تاریخ دمشق ج 5 ص 73 .

[479]- الاخبار الطوال دینوری ص 324 ، تاریخ دمشق ج 12 ص 174 .

[480]- شرح الاخبار نعمان مغربی ج 1 ص 177 - مسند احمد ج 1 ص 99 - کنز العمال ج 15 ص 521 - تاریخ دمشق ج 42 ص 32 تهذیب الکمال المزی ج 19 ص 182 .

[481]- سوره نبأ آیه 8 .

[482]- مناقب ابن شهر آشوب

ج 1 ص 319 ، الصراط المستقيم ج 2 ص 11 ، بحار الانوار ج 42 ص 29 ، ج 53 ص 49 .

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109